نورالدین کیانوری

پرسش و پاسخ

تحلیل مسائل

و

جوانب گوناگون انقلاب

شماره ٤ (١٤)

www.iran-archive.com

The Tudeh Party of Iran on the Present Political Scene

Question and Answer

Nureddin Kianuri

NO.4(14),5(15)and 6(16)

www.iran-archive.com

Price: 1 Dollar or its equivalen

انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸

کیانوری، نورالدین

جلسات "پرسش و پاسخ" سال ۱۳۵۹
شمارهٔ ۴(۱۴)، ۵(۱۵) و ۶(۱۶)

حق چاپ و نشر برای شرکت خاص انتشارات توده محفوظ است

بها ۹۰ ریال

تحلیل مسائل
و
جوانب گوناگون انقلاب

در این شماره:

دو پرسش یک دانش‌آموز پیشگام (درباره‌ٔ بستن دفتر پیشگام و رویزیونیسم) ۵
بازهم افسانه‌ٔ سازش "دوابرقدرت" ۸
ما هیچ مخالفتی با توسعه‌ٔ مناسبات سالم ایران باچین نداریم ۱۲
به چه مجوزی می‌خواستید افسران حزبی را به مصدق معرفی کنید؟ ... ۱۳
منطق بزرگداشت شهدا و قهرمانان حزب و جنبش ۱۶
چرا برای شرکت در دولت لیبرال بازرگان تلاش می‌کردید؟ ۱۶
برای سرنوشت انقلاب ایران دلواپس نیستید؟ ۱۸
فیدل کاسترو و پیام حمایت از انقلاب ایران ۲۰
شایعه‌ٔ تایید چریک‌های فدایی از سوی ویتنام و کوبا ۲۰
چرا با انقلاب فرهنگی موافقت کردید؟ ۲۱
حزب توده‌ٔ ایران و مسئله‌ٔ اجرای اصلاحات ارضی ۲۳
چرا کالاهای غربی ارزان‌تر و مرغوب‌تر از کالاهای ساخت شوروی‌است؟ ۲۵
آیا ورود به سوسیالیسم تنها با رهبری پرولتاریا امکان‌پذیر است؟ ... ۳۰
درباره‌ٔ گروه جدید الاحداث "فرقه‌ٔ دموکرات آزاد" ۳۱
درباره‌ٔ نقش حزب جمهوری اسلامی ۳۳
اگر چریک‌های فدایی توده‌ها را جذب کنند شما چه می‌کنید؟ ۳۵
آیا نفوذ دادن افراد حزبی به درون ساواک زیان‌آور نبود؟ ۳۷
حزب توده‌ٔ ایران و شیوه‌های مبارزه‌ٔ انقلابی ۳۹

www.iran-archive.com

ریشه‌های مبارزه با شوروی وافغانستان ودورنمای خطرناک آن ۴۳
سمت‌گیری انقلابی کشورهای عضو جبههٔ پایداری ۵۰
آیادرایران بورژوازی ملی وجود دارد؟ ۵۳
به جای حمایت لفظی عملا به انقلاب یاری دهید ۵۷
بازهم چریک‌ها و مسئلهٔ راه‌رشد غیرسرمایه‌داری ۶۰
معیار اصلی تمایزطبقاتی وکشفیات "راه‌کارگر"!! ۶۵
رابطهٔ مبارزه علیه امپریالیسم با مبارزه علیه مجموعهٔ سرمایه‌داری ۷۰
آیا ایران‌راه رشدغیرسرمایه‌داری درپیش گرفته است؟ ۷۲
انقلاب الجزایر پس از ۱۵ سال به کجا رسیده؟ ۷۴
چرادربارهٔ شوروی زیاد می‌نویسید؟ ۸۰
"سوسیال امپریالیسم" یعنی‌چه؟ ۸۹
مبارزهٔ درون حزبی درهرلحظه الزامی‌نیست ۹۲
سرنوشت آیندهٔ جبههٔ متحد خلق ــ انقلاب ایران وایدئولوژی
مذهبی آن ۹۳
تفاوت میان استعمار و استعمارنو چیست؟ ۹۸
یوگسلاوی درآینده به چه راهی خواهد رفت؟ ۱۰۲
نحوهٔ کمک انقلابی کشورهای‌سوسیالیستی به‌جنبش‌های
ضدامپریالیستی ۱۰۴
دربارهٔ اوضاع داخلی آلبانی ۱۱۱
جبههٔ متحدخلق ومسئلهٔ پیروزی وشکست انقلاب‌ها ۱۱۳
آیا سیاست و نگرش حزب تودهٔ‌ایران غیرطبقاتی است؟ ۱۱۵
چرا حزب تودهٔ ایران نتوانست سهم مهمی ازانقلاب بگیرد؟ ۱۱۸
بازهم دشنامی ازسرعصبانیت ۱۲۲
چریک‌های فدایی و جنبش کمونیستی جهان ۱۲۲

www.iran-archive.com

دو پرسش یک دانش‌آموز پیشگام (دربارهٔ بستن دفتر پیشگام و رویزیونیسم)

س: آقای کیانوری! من یک دانش‌آموز "پیشگام" هستم و می‌خواهم بدانم اگر شما یک نیروی مترقی چپ هستید، چرا وقتی دفتر سازمان دانشجویان "پیشگام"، و کلا" تمام دفاتر سازمان‌های سیاسی "چپ" را بستند، از این گروه‌ها پشتیبانی نکردید؟ خواهش می‌کنم جواب مرا بدهید و ضمنا" توضیح دهید که "رویزیونیسم" یعنی چه؟

ج: این دوست عزیز "پیشگام"، از ما می‌خواهد که معنای رویزیونیسم را توضیح دهیم. دوست عزیز "پیشگام"! شما اگر تنها به کتاب "واژه‌نامهٔ سیاسی" که ما چاپ کرده‌ایم، نگاهی می‌انداختید، آن را ورق می‌زدید و بخش حرف "ر" را پیدا می‌کردید، و توضیح زیر واژهٔ رویزیونیسم را می‌خواندید، می‌توانستید آن را یاد بگیرید، این سئوال شما نشان می‌دهد که از میان این همه مسائل، تنها یک مساله برایتان مطرح است و هر روز هم همان را می‌شنوید و می‌خوانید و به خوردتان می‌دهند. در نشریه "کار" دائما به کلمه رویزیونیسم برمی‌خورید که آن را برای هر چیزی و هرکسی به‌کار می‌-

www.iranarchive.com

برند . واژه رویزیونیسم معنای بسیار ساده‌ای دارد . یعنی تجدیدنظرطلبی در اصول . در توضیح این مفهوم باید افزود که پس از مارکس ، در اواخر قرن نوزدهم واوایل قرن بیستم ، در جنبش کارگری کشورهای اروپای غربی ، یک جریان انحرافی "سوسیال دموکراسی" پیدا شد که مبلغان آن شروع به تجدید نظر در احکام عمدهٔ انقلابی مارکس کردند و راه سازش وهمزیستی مسالمت آمیز طبقاتی با سرمایه‌داری را در پیش گرفتند که به سیاست تمام احزاب "سوسیال دموکرات" کنونی تبدیل شد . حزب "لیبوریست" درانگلستان ، حزب "سوسیال دموکرات" درآلمان غربی ، حزب "سوسیال دموکرات" سوئد ، حزب "سوسیالیست" فرانسه وسایر احزاب "انترناسیونال دوم" و "بین‌الملل سوسیالیست" که امروز شهرت پیدا کرده است . مارکسیست های راستین ، این احزاب وجریان‌هارا ، که رهبرانشان نیز امثال آقای "برنشتین" بودند ، رویزیونیست نامیده‌اند . درهمان زمان نیز خود انگلس و طرفداران واقعی مارکس در جنبش سوسیال دموکراسی آلمان علیه این جریانات انحرافی مبارزه می‌کردند . اما باید گفت که بزرگ‌ترین مبارزه علیه رویزیونیسم را ، لنین پیش برد . پیش از لنین نیز ، امثال پلخانف‌ها بودندکه‌ازمارکسیسم انقلابی ، دربرابراین‌جریانات دفاع می‌کردند . این‌است معنای‌رویزیونیسم .

و اما چینی ها که از همه واژه ها و اصطلاحات ، برای هدف‌های ناسیونالیستی وشووینیستی خود استفاده می‌کنند ، گفتند که‌سیاست‌حزب کمونیست اتحاد شوروی که از اصل همزیستی مسالمت آمیز دفاع می کند ، عبارت است از "رویزیونیسم" درلنینیسم . این اصطلاح از همین‌جاباقی‌ماند و به تمام مائوئیست‌ها و تریچه‌های پوک سراسر جهان ، و نیزتمام گروه‌های چپ‌گرا ، سرایت کرد و منتقل شد . به اعتقاد این گروهک‌های مائوئیستی واین گروه‌های چپ‌گرا ، جزخودآنها ، همه "رویزیونیست" هستند . در مواضع پیشین چریک‌های‌فدائی‌خلق ، تمام جنبش‌های‌کمونیستی‌جهان ، رویزیونیست" بودند . ما اسناد ومدارک‌گذشته‌سازمان‌چریک‌های فدائی خلق را داریم که‌در

آنها، امثال گروه آنارشیست "بادر ـ ماینهوف" ـ همان ده تا پانزده تروریست آلمانی ـ را، انقلابیون راستین "مارکسیست ـ لنینیست" معرفی کرده‌اند و تمام جنبش های کارگری و کمونیستی جهان ـ یعنی ۷۵ حزب کمونیست ـ را "رویزیونیست" دانسته‌اند. البته امروز چریک‌ها در مواضع خود تغییرات زیادی داده‌اند و دیگر این اعتقادات را ندارند. اما ریشه های این نظریات، هنوز باقی است به همان شکل کامل خود و باهمان محتوی، منتهاکمی در لفافه.

اما درباره‌ٔ این‌که چرا وقتی دفتر دانشجویان "پیشگام" ودفاترسایر گروه‌هارابستند، ما در برابر آن موضعی نگرفتیم، باید بگویم‌که، رفقا، ما پیش از این جریانات به همه‌ٔ سازمان‌ها و گروه‌ها هشدار دادیم و توضیه کردیم که‌ضد انقلاب دارد تدارک تحریکات عظیمی را می‌بیند. ما درهمان آغاز این جریان، در اعلامیه‌ای که بی‌درنگ منتشر ساختیم، گفتیم و به شما هشدارباش دادیم که، تحریک و توطئه عظیمی در جریان است و باید هشیار بود و امکان نداد که این تحریکات توطئه‌آمیز به نتیجه‌برسد، وسیر بعدی حوادث نشان داد که ارزیابی ما درست بوده است. اما این‌که‌نیروـ ها چنین به جان یکدیگر افتادند و مهاجمین ریختند و گرفتند و زدندو چاقوکشی‌کردند، مساله‌ای‌بکلی‌فرعی‌است‌که‌حاصل‌افتادن‌دردام‌ضدانقلاب است: دوستان "پیشگام" از این‌سو در این دام افتادند، و تعداد بسیار زیادی از مبارزان مسلمان ناآگاه نیز از آن‌سو. ما در اعلامیه‌ٔ خود نوشتیم که‌صرف‌نظر از این‌که انگیزه‌های دو طرف در این جزیان چه بوده‌است، مسلم‌این است که در انتهای هردوطرف، عوامل وابسته به‌امپریالیسم عمل می‌کرده‌اند. گروه‌های‌مختلفی‌درطرف "چپ" بودند: "پیشگام"، "راه‌کارگر"، "مبارزان ومبارزین"، "رزمندگان‌ورزمندگین" "گروه‌ٔ اشرف‌دهقانی" و غیره؛ حدود ۳۵ گروه و سازمان در این "قیام‌بزرگ" شرکت داشتند. حالاکدام یک از این گروه‌ها، سرشان به کجا مربوط بوده است، ما نمی‌دانیم. چیزی را که می‌دانیم این است که‌سالم‌ترین این گروه‌ها "پیشگام" بوده است.

آن‌ها نیز در یک دام جدی ضد انقلاب افتادند، که البته ما قبلا" به‌آن‌ها هشدارباش داده‌بودیم. اما خوب، هر که خربزه می‌خورد، باید پای لرزش هم بنشیند! رفقا به‌این خربزه، به‌عنوان‌یک "قیام بزرگ"، اشتهای فراوانی داشتند.

اما به‌طوری که بعضی از دوستان ما که با سایر دانشجویان "پیشگام" ارتباط دارند، نقل می‌کنند، در زمینهٔ تحلیل این‌جریان، لااقل دردرون سازمان دانشجویان "پیشگام" راجع به‌صحت این نظر و نتایجی که‌از آن گرفته‌شده، اختلاف نظرهای جدی وجود دارد و قضیه چنین نیست که دوستان در این‌جا اعلام می‌کنند.

بازهم افسانهٔ سازش "دوابرقدرت"

س: آیاملاقات "گرومیکو" و "ماسکی" سازشی دربارهٔ افغانستان به‌دنبال نخواهد داشت؟ حزب تودهٔ‌ایران ملاقات این دوشخصیت‌سیاسی را چگونه می‌بیند؟ منابع خبری گزارش می‌دهند که در این ملاقات امکان سازش برسر مساله‌افغانستان وایران وجوددارد. امکان‌این سازش به‌ویژه‌با قطع حملات "پراودا" به‌آمریکاتقویت شده‌است. لطفا" نظرتان را در این زمینه بیان دارید.

ج: دوستان، یکی ازابزارهای تبلیغاتی ضدکمونیست‌ها در جهان، که آمریکائی‌ها توانسته‌اند آن‌را به‌ویژه درایران به‌کاربرند و بدین وسیله تعدادی‌ازنیروهای واقعا "انقلابی اسلامی و حتی‌غیراسلامی رابه‌سوی خود، بکشند، همین‌تز "سازش‌دوابرقدرت" است. براساس این "تز" گویاآمریکاو شوروی می‌خواهند جهان را میان‌خود تقسیم کنند. این همه‌شواهد ودلایل محکم دردست است وهمه ازصبح تاغروب نظایر آن رامی‌بینیم ومی‌شنویم‌که امپریالیسم جهانی باچنگ ودندان می‌کوشد اتحادشوروی را تکه پاره کند و

کشورهای سوسیالیستی رانابود سازد . امپریالیسم جهانی ، این همه علیه سوسیالیسم پایگاه برپامی‌دارد . هنوز همهٔ‌رادارهای مرزی ما ، درمرز ایران و اتحادشوروی ، به سوی‌شمال است ودرجنوب آمریکایی‌ها ازهر گوشه‌ای که بخواهند وارد می‌شوند ، آن‌وقت این‌ها کورندو هیچ‌یک از آنهارانمی‌بینند و تنهاگوششان به "آسوشیتدپرس" و "رویتر" و غیره‌است . امپریالیسم‌آمریکا که داغ ننگ ورسوائی جهانی برپیشانی‌اش خورده است‌می‌کوشد باپخش این افسانهٔ "سازش دوابرقدرت" که رهبران خائن پکن برای هموار کردن راه سازش باآمریکا آن‌را اختراع کردند از حیثیت واعتبارکشورهای‌سوسیالیستی که پشتیبانان تزلزل‌ناپذیر جنبش‌های ضد امپریالیستی و رهائی‌بخش ملی هستند بکاهد وخلق‌های محروم رانسبت به‌این‌یار ویاوربزرگ‌ونیرومند خود دچار سوءظن سازد . دستور برژینسکی ازطرف کارتر به وزارت خارجه هم درست درهمین جهت‌بود . "تامیتوانید سوءظن موجود میان ایران و همسایگانش یعنی اتحادشوروی رادامن بزنید" . مبداء انتشار " سازش دو ابرقدرت" خود محافل آمریکائی هستند .

من خیلی صریح می‌توانم بگویم‌که‌ما پیش‌ازاین‌که‌این "تز" درمطبوعات ایران مطرح شود ، دریک نامهٔ‌خصوصی به‌یکی ازاعضای شورای انقلاب که مورد احترام ماهست ، نوشتیم که‌محافل وابستهٔ آمریکائی می‌خواهند این تئوری رابه‌کار بیندازند ، شما توی چاله نیفتید . اماآن‌ها متاسفانه دراین دام افتادند و حرف مارا گوش نکردند . اگر حالا بود ، شایدبیشترگوش می‌کردند . آن‌ها اخیرا " توجه بیشتری به این مساله دارند که ماحرف های نادرست نمی‌زنیم . بهرحال ، درآن زمان توی این چاله افتادند و گفتند شوروی وارد افغانستان شده وآمریکا نیزخیلی راحت می‌تواند بیایدایران را بگیرد ، زیرا "دوابرقدرت" شوروی و آمریکا برسر ایران و افغانستان با یکدیگر معامله‌کرده‌اند . حالا اگرشوروی هرروز پنجاه بارهم اعلام‌کند که به هیچ‌وجه اجازه نخواهد دادامپریالیسم آمریکا به ایران دست‌اندازی کند ،

www.iran-archive.com

لابد کافی نیست و اصلا" به‌آن توجه نمی‌کنند .

ـ به‌این ترتیب ، می‌بینیم که این برداشت ، برداشت دیروز و امروز نیست ، برداشتی است که چینی‌ها ده ـ پانزده سال پیش ، زمانی‌که‌تئوری "سازش" شوروی با امپریالیسم را اختراع کردند ، مطرح ساختند . پانزده سال پیش ، چینی‌ها تئوری "سه‌جهان" خودرا اعلام کردند وگفتند " یک جهان " ، جهان "ابرقدرتها" است که با یکدیگر ساخته‌اند ، جهان دیگر "جهان دوم " است ـ کشورهائی نظیر ژاپن وآلمان‌غربی ـ که تحت سلطهٔ "ابرقدرتها" هستند ، ویک جهان هم ماهستیم ، یعنی‌چین و سایرکشورهای "جهان سوم " . براساس این تئوری ، اعلام داشتند که‌چین‌و تمام‌کشورهای "جهان سوم " باید باکشورهای "جهان دوم " علیه "ابرقدرتها" ، متحد شوند . پس این تئوری ، چیزتازه‌ای نیست ومال پانزده سال پیش است ، بعدهم به‌افتضاح کشیده‌شد . یعنی پس ازمدتی ، دیگرکسی به‌آن گوش‌نداد . هواداران تئوری "سه‌جهان" ، این تئوری رابه ایران آوردندو پیاده‌کردند . یعنی هیستری‌ضد شوروی‌وبیماری هاری ضدتوده‌ای خودرا با این تئوری پوسیده و رنگ‌زده "سه‌جهان" درهم‌آمیخته‌وباتمام‌نیروچنین‌تبلیغ کردندکه "ابرقدرتهای " آمریکا وشوروی بایکدیگر ساخته‌اند ومی‌خواهند منافع ایران را میان خودتقسیم کنند . شوروی درآن جهت کارمی‌کند که‌آمریکا به جنوب ایران حملهٔ ببرد ، تاخودبتواند شمال ایران را بگیرد ! خوب ، پاسخ این عناصر این‌است که‌شماچقدر بی‌اطلاع ـ ودرغیراین‌صورت ، مغرض ـ هستید ! همه می‌دانند که‌درکنفرانس تهران ، چرچیل و روزولت به اتحاد شوروی پیشنهاد تقسیم ایران رادادند . این یک‌واقعیت تاریخی است‌که درتاریخ ، و نیزمنابع غربی ، ثبت شده است که یکی ازپیشنهادهای رسمی آمریکا و انگلستان به استالین ، عبارت بودازتقسیم ایران به سه‌منطقه . یعنی منطقهٔ جنوب تحت تسلط آمریکا وانگلستان ، ومنطقهٔ شمال ـ همان‌جا که‌ارتش سرخ حضور داشت ـ دراختیارشوروی قرارگیرد ومیان‌تهران وقزوین‌نیزیک‌منطقهٔ فاصل ، یک چوب‌پنبه ، باشد که‌مناطق دوگانهٔ مذکور با یکدیگر برخوردی

نداشته باشند. استالین این پیشنهاد را ردکردو گفت امکان‌ندارد اتحاد شوروی برسراستقلال یک کشور بانیروهای امپریالیستی سازش کنـد. در آن شرایط نیز، یعنی سال ۱۹۴۳، شوروی ازتدارکات ساختن بمب اتمی آمریکاو انگلیس اطلاع داشت، ومی‌دانست که پس از جنگ، تناسب‌نیروها چه قدر به‌سود امپریالیسم است و خودشوروی چه وضع دشواری دارد؛ در آن روزها که‌هنوز کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی به‌وجودنیامده بودنـد و هنوز نتیجهٔ جنگ معلوم نبود وشرایط آن‌قدر برای‌غرب مثبت بود، اتحادشوروی زیر باراین سازش و تقسیم ایران نرفت، زیـرا خصلت کشورسوسیالیستی اتحادشوروی، سازش برسرتقسیم کشور دیگری را نمی‌پذیرفت ونمی‌پذیرد، وگرنه امپریالیسم حاضر بود دراین زمینه امتیازات بسیاری به اتحادشوروی بدهد. امپریالیسم حاضربود ده‌هاوده‌هامیلیارد دلار به‌اتحادشوروی هدیه بدهد واتحادشوروی ازپشتیبانی کوبای انقلابی صرف‌نظر کند، تاآمریکااین هستهٔ انقلاب سوسیالیستی زادرجنوب آمریکا ازبین ببرد. حاضربود حتی برلن وخیلی‌جاها وچیزهای دیگر رابدهد. دولت اتحادشوروی تمام قدرت نظامی خودرا به‌حفظ کوبای کوچک اختصـاص داد. این کشور بـرای حفظ استقلال کوبا تاپای جنگ اتمی پیش رفته‌است. فیدل کاسترو می‌گوید ما از آن‌جا مفهوم انترناسیولیسم پرولتری اتحادشوروی راعمیقا" درک می‌کنیم‌که این کشور آن‌چه راطی شصت سال زحمت ملت خودبه‌دست‌آورده‌بود، برای حفظ استقلال میهن مادرمعرض خطر قرارداد وبه‌آمریکااخطارکرد که‌حمله به کوبا، به‌منزلهٔ حمله به اتحادشوروی است.

به‌این‌دلایل‌است که‌مامعتقدیم کسـانی که این‌گونه استـدلال‌هـای نادرست رامی‌کنند، یاازسیاست وتاریخ جهان بسیار بی‌اطلاعند ـ و بسیار تاسف‌آوراست که چنین ناآگاهانی درمدارج مهم قدرت قرارمی‌گیرند ـ ویا این‌که به‌معنای کامل مغرض هستند ومی‌خواهندحقایق تاریخ‌جهان راتحریف کنند. به‌همین جهت، مااطمینان‌مطلق داریم‌که اتحادشوروی، بزرگ‌ترین

حامی وپشتیبان جنبش‌های ضدامپریالیستی است ، به‌هیچ قیمتی از حمایت انقلاب ضدامپریالیستی وعمیقا" خلقی ایران که‌ضربه‌ٔ مهلکی به‌امپریالیسم زده است دست نخواهد کشید. و تالحظه‌ای که ایران درهمین موضع ضد امپریالیستی وخلقی ومترقی قراردارد ، این موضع رارها نخواهدکرد ، چه برسد به‌این‌که حاضرشود مثلا" برسرافغانستان باامپریالیسم کنار بیاید ،و دست ازپشتیبانی همه‌جانبه ازانقلاب ایران که‌برایش این‌قدر ارزش جهانی قائل است بردارد . اتحاد شوروی‌در دورانی‌که حکومت ایران ، حکومت شاه وسرمایه‌داران‌و مالکین وابسته‌بود ، وعلاوه‌براین ، خود درموضع فوق‌العاده نامناسب‌تر ونامساعدتری قرار داشت ، و ازلحاظ قدرت جهانی دربرابر امپریالیسم هنوز بسیار ضعیف بود ، حاضرنشد علیه‌منافع واستقلال‌ایران‌با امپریالیسم سازش کند ، چه‌رسد به‌حالا که به هیچ‌وجه به چنین سازش‌هایی نیاز ندارد .

ماهیچ مخالفتی باتوسعهٔ مناسبات سالم ایران‌باچین‌نداریم

س: نظر شما دربارهٔ فروش نفت ایران‌به جمهوری خلق چین‌چیست ؟

ج: ما با مساله توسعه تجارت خارجی با کشورهای جهان ، بر اساس شناسایی حقوق ایران و درنظر گرفتن منافع متقابل ، هرگزمخالفتی نداشته‌ایم و معتقدیم که ، روابط خارجی ایران باید به‌طور برابر و مساوی ، وبرپایه شناسایی حقوق طرفین با تمام جهان‌برقرارباشد .اگرامپریالیست‌ها نیز حقوق ما را در حد متعارف و لازم به رسمیت بشناسند ، ما از معامله با آن‌ها هیچ گونه‌ابایی نداریم .کشورهای‌سوسیالیستی نیزباکشورهای‌سرمایه‌داری‌معاملاتی دارند و این معاملات جزو روند جهان کنونی است و نمی‌تواند هم وجود نداشته‌باشد. آن‌چه را که ما با آن مخالفیم برقراری سلطهٔ خارجی‌براقتصاد ایران است که به سلطهٔ سیاسی منجر خواهد شد ، یعنی آن‌گونه مبادلات

اقتصادی که منافع ملی‌ما را زیر پا بگذارد تا منافع کشور دیگری تامین‌شود .

به‌این ترتیب ، ما هیچ‌گونه مخالفتی با فروش نفت به‌دولت چین نداریم و در صورتی‌که چین حاضر باشد به همان قیمتی که دیگران نفت ما را می‌خرند ، بخرد ، حتی اگر زیادهم بخواهد ، ومثلا "به‌ژاپن‌هم بدهد ـ این امکان ممکن است وجود داشته‌باشد ، کما این‌که مثلا "اسرائیل نیز در یک دوره‌ای نفت ایران را از یک راه سوم به‌دست می‌آورد ـ معذ لک ما با معاملات برابر به‌هیچ‌وجه مخالف نیستیم و آن‌را تایید می‌کنیم . آن‌چه ما با آن مخالفیم ، این است که سیاست ما بازیچهٔ طبع کور و تنگ‌نظرانهٔ پاره‌ای از سیاستمداران قرارگیرد که باهمان حقه‌بازی‌های رهبری چین در مناسبات با آمریکا ، می‌خواهند از راه سوّم ما را بار دیگر به‌دامان امپریالیسم بیندازند . یعنی حالا که نمی‌توان امپریالیسم آمریکا را مستقیما " به‌اینجا بازگرداند ، ازراه چین مناسبات خود را با امپریالیسم آمریکا برقرار سازیم وبهبود بخشیم ! والبته این راه خطرناکی است . امپریالیسم آمریکا که ما او را از دربیرون رانده‌ایم ، از این طریق کوشش خواهد کرد از پنجره و از هر راه ممکن دیگری ـ حتی از سوراخ راه آب ! ـ بار دیگر وارد شود .

ما درسرمقالهٔ شمارهٔ آینده "دنیا " که هفتهٔ آینده منتشرخواهد شد ، این مساله را درهمین چارچوب موردبحث قرارداده‌ایم .

به چه مجوزی می‌خواستید افسران حزبی را به مصدق معرفی کنید؟

س: آقای کیانوری! درجزوهٔ "دکترمصدق و حزب تودهٔ ایران" آمده است که شما به دکترمصدق پیشنهاد کرده‌اید که لیست افسران طرفدار حزب را برای تصدی مقام‌های مهم فرماندهی دراختیار او بگذارید . این کار به اجازه چه کسی وبرای‌چه بوده است؟ اگرمصدق این افراد را می‌گرفت و همه را اعدام می‌کرد ، شما دربرابر این مسئولیت چه می‌کردید؟

"یکی ازهواداران حزب تودهٔ ایران"

ج: عین این مطلب، درنشریهٔ "کار" نیز آمده است. به نظرمن کسی که این پرسش را کرده‌است، نمی‌تواند هوادار حزب‌تودهٔ ایران باشد. قرارما این بود که هرکسی هرسئوالی می‌کند، با شجاعت وشهامت امضای درست خود را در زیر آن بنویسد.

ببینید رفقا، با این‌که از اظهارات نمایندهٔ کادر مرکزی سازمانِ چریک‌های فدایی خلق‌ایران‌در گردهمایی روزنامهٔ اطلاعات چنین برمی‌آمد که این سازمان حداقل درحرف، به آن‌مسائلی که حزب تودهٔ ایران دریک سال اخیر مطرح ساخته و اشتباهاتشان را به آن‌ها گوشزد کرده، تقریباً توجه پیدا کرده‌اند، و در ارزیابی‌های نادرست خود نسبت‌به انقلاب ایران و دستاوردهای آن تجدید نظرکرده و دریافته‌اند که از جنبهٔ ضدامپریالیستی همین نظام موجود باید پشتیبانی کرد، و مسألهٔ عمدهٔ انقلاب ما همین مبارزه با امپریالیسم است و نه مسألهٔ دیگری، و سرانجام ظاهرا دارند مواضع خود را تصحیح می‌کنند، با این همه، گویا **فئودالیسم حاکم** برنشریهٔ "کار" بازهم موجب می‌شود که هرکس هرچه دلش خواست درآن بنویسد. وگاه این دشنام‌گویی‌ها و تحریفات به قدری زننده است که ما ازآن درشگفتیم. گویا نقش عمده‌ای که نشریهٔ "کار" برای خود قایل است، مبارزه علیه حزب تودهٔ ایران است، نه علیه دشمنان اصلی انقلاب ایران. و اما درپاسخ به این پرسش، باید بگویم که با این "اگر و مگر"ها نمی‌توان زندگی‌کرد. باپرداختن به احکامی ازقبیل این‌که " اگرشما این کار را می‌کردید، چنین یا چنان می‌شد" ، نمی‌توان تصمیم گرفت، نمی‌توان بررسی درست‌مسائلی از این قبیل رابه انجام رساند. این دوست پرسش‌گر ما، توجه نکرده است که دراین جزوه، آصلا دادن لیست اعضای سازمان افسری حزب تودهٔ ایران به مصدق مطرح نشده است. این دوست هیچ زحمتی برای درک مطلب به این سادگی به خود نداده‌و آن‌قدر با بغض و خشم‌وکینه مساله را مطرح کرده که به سادگی به تحریف آن پرداخته است. حقیقت قضیه این است که ما به دکترمصدق گفته‌ایم افرادی که شما در راس ارتش گذاشته‌اید، آدم‌های بسیاربی‌ربطی هستند. ما در ارتش دوستانی داریم که آماده‌ایم به شما معرفی کنیم، تاآن‌ها را مثلا به جای"دفتری" در راس کارقراردهید. این تمام مطلبی است که ما درآن شرایط به‌دکتر مصدق پیشنهاد کرده‌ایم و دراین جزوه نیز آورده‌ایم. خوب، کجا گفته‌ایم که ما می‌خواستیم برای این کار از اعضای‌سازمان افسری حزب استفاده کنیم؟ بغض و کینه‌ای که این افراد یا گروه‌ها نسبت به حزب تودهٔ ایران دارند،

چنان‌که دریک‌سال گذشته دیده‌ایم، رویه‌ای است‌که رفته رفته به یک سنت تبدیل شده است. من دربحث با یکی از دوستان طرفدار چریک‌های فدایی خلق که با حرارت از مواضع این سازمان دفاع می‌کرد، گفتم وضع سازمان چریک‌های فدایی خلق طوری شده است که پیوسته تمام‌آن‌چیزهایی را که حزب تودهٔ ایران حداقل ازیک سال پیش به این طرف گفته است، می‌پذیرد. (زیرا در مورد مسائل قبلی تقریبا همه‌را قبول کرده است ودر جزوه‌ای هم که منتشرکرده گفته شده است که درگذشته راه سازمان راه غیرپرولتری و نادرست بوده و درحقیقت راه خرده بورژوازی را دنبال می‌کرده است) مثلا همین شما اکنون می‌پذیرید که شرکت نکردن در رفراندوم جمهوری اسلامی ایران اشتباه بوده است. اما کارتان به جایی رسیده است که می‌گویید حزب تودهٔ ایران از مواضع "اپورتونیستی" به‌مسائل و شناخت‌هایی دست می‌یابد که سازمان چریک‌های فدایی خلق ازمواضع انقلابی و پرولتری، هشت ماه یا یک سال بعد به همان مواضع دست می‌یابد!! (خندهٔ حضار) مابه سازمان چریک‌های فدایی خلق توصیه کردیم که: رفقا، حالا شما بیایید هشت ماه، یا یک‌سال، این کار را جلو بیندازید، به "اپورتونیسم" نزدیک شوید و زودتر به حرف‌هایی که حزب تودهٔ ایران به شما می‌زند، گوش کنید. و یا لااقل این فاصله را که گاهی سه‌ماه، هشت ماه و یا یک سال طول کشیده است، کم‌تر کنید! ما به آن‌ها توصیه کردیم که رفقا، شما کوشش جدی بکنید و این فاصله را به حداقل برسانید، ما نیز خواهیم پذیرفت که شما هرچه دلتان می‌خواهد بگویید. بگویید هرچه حزب تودهٔ ایران امروز مطرح کرده، از مواضع "اپورتونیستی" است، ولی ما از مواضع انقلابی، همان‌ها را تایید می‌کنیم. ما حرفی نداریم! ما حاضریم این دلخوشی را هم به شما بدهیم که این حرف‌ها را بزنید. اما نظریاتی را که درستی آن‌ها درتاریخ نشان داده‌شده است واقعا بپذیرید، و این امکان را به نیروهای امپریالیستی و انحصارطلب راست ندهید که، ازموضع‌گیری‌های نادرست شما، برای کوبیدن جنبش واقعی کمونیستی درایران، سوءاستفاده کنند.

برداشت ناسالمی که دراین پرسش به چشم می‌خورد، نمونهٔ روشنی است از عناصری که نمی‌خواهند این بیماری سیاسی درمان شود. این ارزیابی، ازسوی یکی ازهواداران سازمان چریک‌های‌فدایی خلق صورت گرفته است که ظاهرا حتی روزنامهٔ خودشان را نیز نمی‌خواند، و درنتیجه خبرندارد که در درون خود سازمان چریک‌های فدایی خلق، در زمینهٔ

موضع‌گیری‌های سیاسی، تغییراتی پیدا شده است*.

منطق بزرگداشت شهدا و قهرمانان حزب و جنبش

س: چرا امسال به‌مناسبت سالروز شهادت رفیق روزبه مراسم بزرگداشتی برگزار نگردید؟

ج: رفقا، حزب ما تصمیم گرفته است که تنها یک بار در سال، و آن هم در روز شهادت دکتر تقی ارانی، مراسم بزرگداشتی به‌عنوان روز شهدای تمام جنبش توده‌ای و انقلابی، برگزار کند. اصولا در هیچ‌جای دنیا چنین رسمی وجود ندارد که هر سال، برای یکایک شهدا مراسمی برپا کنند. حتی برای مرگ لنین نیز هر سال تشریفاتی قایل نمی‌شوند. برای روز تولد او نیز هرسال جشن نمی‌گیرند. این جشن، هر ده سال یک بار برگزار می‌شود. مانند امسال، که صدو دهمین سال تولد لنین بود. این‌گونه مراسم، اغلب در روزهای تولد بر پا می‌شود و برای روزهای مرگ، تنها همان یک بار، مراسمی برای یادآوری ترتیب داده می‌شود.

ما نیز تصمیم گرفته‌ایم که در مورد شهدای خود از همین شیوه استفاده کنیم. اگر می‌بینید که در سال گذشته، این بزرگداشت‌ها برگزار شد، به مناسبت نخستین سال پس از آزادی بود. سال پیش، نخستین سالی بود که امکان چنین یادآوری‌هایی را به ما بخشیده بود. به همین جهت ما نیز مراسم بزرگداشت شهدای حزب را برگزار کردیم. از این پس دیگر رفته رفته باید به روال منطقی بازگردیم.

چرا برای شرکت در دولت لیبرال بازرگان تلاش می‌کردید؟

س: آیا شرکت در دولت‌های ضدخلقی، از نقطهٔ نظر تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم پذیرفتنی است؟ اگر پاسخ مثبت است کلاسیک‌های مارکسیست ـ لنینیست درکدامیک از آثارشان این موضوع را تصریح کرده‌اند؟. درهمین رابطه، آیا می‌توان دولت بازرگان را باتوجه به این‌که عمدتا لیبرال بود، خلقی تلقی کرد؟ و اگرخلقی نبود، آیا تلاش حزب

---

* این پرسش و پاسخ پیش از انشعاب "اقلیت" انجام گرفته است.

برای شرکت و همکاری دراین دولت ازموضع لنینی درست بوده است یانه؟

ج: بهتربود بخش آخر سئوال را اول مطرح می‌کردید و درستی آن رابه اثبات می‌رساندید، تا من درمورد بقیه‌اش صحبت کنم! آخر رفقا، ما کی‌تلاش کرده‌ایم که در دولت بازرگان شرکت کنیم؟ این ادعا به‌کلی بی‌پایه ونادرست است. درموردبقیهٔ پرسش نیز، بهتر است این دوست ما خودش برود به مجموعهٔ آثار کلاسیک‌های مارکسیست ـ لنینیست مراجعه کند. من سئوال او را اصلا جدی نمی‌گیرم، زیرا ادعای اوبیش از حد نادرست است. دیگر این‌که دولت بازرگان، دولتی بود که مآلا سیاست خود را انقلابی نشان می‌داد و درآغاز نیز با چهره و ژست انقلابی روی کار آمد. این دولت ادعا داشت که محصول انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی ایران، با تمام شعارهای آن است. اما به‌انقلاب ایران پشت پا زد و سیاست دیگری، مغایر با آن، درپیش گرفت.

با این همه، باید گفت که حتی می‌توان درچنین دولتی شرکت کرد، سپس خیانت این دولت و یا رهبری‌آن را آشکار ساخت و درجهت‌سرنگونی آن کوشید. درکشورهای دموکراسی توده‌ای، دموکراسی خلقی، دراروپای شرقی، کمونیست‌ها نخست دربسیاری از دولت‌ها شرکت کردند. بعد که رهبران این دولت‌ها رفته رفته سیاست ضدانقلابی درپیش گرفتند، منفرد شدند، از انقلاب کنار گذاشته شدند و به کلی درجهت ضدانقلاب قرار گرفتند، کمونیست‌ها روی کار آمدند. به عنوان مثال، کمونیست‌ها در حکومت "بنش" که یک حکومت بورژوازی و مرکب از یک ائتلاف ملی‌بود، شرکت کردند. بنابراین، می‌توان درشرایط خاصی دریک حکومت ائتلاف ملی که بورژوازی لیبرال نیز یکی از اعضای شرکت کننده درآن باشد، شرکت کرد. چرا؟ زیرا دریک‌دورهٔ معین تاریخی، چنین‌حکومتی، ضد خلقی نیست. پس تمام ادعاهایی که این دوست عزیز درپرسش خود گنجانده، نادرست است. این مساله نیز که ما تنها پایان سیاست بازرگان را مورد ارزیابی قراردهیم و آغاز آن را رهاکنیم، کار نادرستی است. نظیر انحراف دولت بازرگان از سمت‌گیری انقلابی، دربسیاری از دولت‌های دیگر نیز که با چهرهٔ کاملا انقلابی و ملی روی‌کار آمده‌اند، دیده شده است. حزب کمونیست عراق دردولت همین آقای صدام‌حسین شرکت کرده است. اما صدام‌حسین درآن زمان، چنین سیاستی نداشت. پس از این‌که این سیاست خائنانهٔ کنونی خود را درپیش‌گرفت، حزب

کمونیست عراق نیز ازهمکاری با دولت سرباز زد و از آن خارج شد و حتی برای سرنگونی آن دست به مبارزهٔ مسلحانه زد. پس حتی اگر برای حزب تودهٔ ایران در دولت پس از انقلاب ، شرایطی وجود می‌داشت که می‌توانست در دولت ائتلاف ملی پس از سرنگونی شاه شرکت کند، وبعد بخش عمده و تعیین کنندهٔ این دولت به سوی راست منحرف می‌شد ، و حتی به مواضع خائنانه‌ای نسبت به نهضت گرایش پیدا می‌کرد ، نمی‌توانست دلیل بادرستی شرکت حزب تودهٔ ایران یا هرحزب کمونیست دیگری درآن لحظه در دولت باشد. به این دلیل ، ما برای این‌گونه پرسش‌های قالبی پیش ساخته که‌برای گرفتن یک پاسخ مشخص مطرح می‌شوند ، ارزش تئوریک قایل نمی‌شویم . این گونه پرسش‌ها، اگرصادقانه مطرح شده باشند ، نشان دهندهٔ بی‌توجهی و بی‌دقتی نسبت به‌مسائل مشخص است ، و اگر غیرصادقانه باشند ، دیگر باید آن را به حساب سئوال کننده گذاشت و با آن برخورد دیگری داشت .

برای سرنوشت انقلاب ایران دلواپس نیستید؟

س: آقای کیانوری ! پس از سلام زیاد ، به جراءت می توانم ادعا کنم که چون توده‌ای نسبتا پیری هستم ، از جوانی شماراخوب به‌یاددارم . پس از سال‌های متمادی و غیبت کبرای حزب ، هیچ امیدی به آینده و به رژیم حاکم یا به تعبیر شما : " دموکرات های انقلابی " و آیندهٔ انقلاب ندارم . اکنون چند روز است که دیگر نامه"مردم" را در محیط کارم نمی‌فروشم وبه‌مشتریان می‌گویم : "زین همرهان سست عناصردلم گرفت ، شیرخدا و رستم دستانم آرزو است . " با این شلوغی و گرانی و بی‌تفاوتی مردم از یک سو ، و نفوذ لیبرال‌ها و مائوئیست‌ها و ساواکی‌ها در تمام ارگان های کشوری و لشگری و نهادهای انقلابی ، که بافته‌ها را پنبه می‌کنند ازسوی دیگر ، و با آن تحلیل‌های سراسر دروغ و کین توزانه نسبت به کشورهای سوسیالیستی ،و به ویژه اتحاد شوروی ، که از رادیو ـ تلویزیون پخش‌می‌شود ، سخنرانی‌های آن‌چنانی غفاری ، رفسنجانی‌و انحصار طلبی رژیم و ناچیز شمردن خطر تسلط مجدد امپریالیسم آمریکا و ارتجاع و هزاران اما و چرای دیگر،رفیق عزیز ! آیا احساس دلواپسی نمی‌کنید و نگران سرنوشت انقلاب و امام نیستید ؟ لطفا جواب دهید . متشکرم .

ج: خوب ، رفیق پیرمردگرامی‌ما ! به نظرمی‌رسد که شما وازده‌اید . اگر به گفته‌های خود اعتقاد دارید و این مسائل شما را نگران می‌کند ، باید

بدانید که ما اکنون باید با تمام قوا بکوشیم جلو این پدیده‌های خطرناک احتمالی را بگیریم ، نه این‌که ماهم به خانه‌برویم ، پای سفره بنشینیم و مثلا کاهو وسکنجبین بخوریم و آرزوی "شیرخدا" و "رستم دستان" بکنیم ! بالاخره ، این "شیرخدا" و "رستم‌دستان" از کجا باید بیایند؟ ببینید ، این نشانهٔ روحیهٔ وازدگی عناصری است که دیگرجرات مبارزه ندارند و آمادگی فداکاری را ازدست داده‌اند . این برای ما تاسف آور است . اما خوب ، در برابر این پدیده ، پدیده‌های مثبت دیگری نیز وجود دارد . سئوالی که یکی از رفقای کوچک ما مطرح کرده است و اکنون آن را برایتان می‌خوانم ، یکی از این نمونه‌ها است :

"من دانش‌آموز سال سوم راهنمایی هستم . درکتاب‌های درسی ما ، بویژه کتاب تاریخ ، از تنها چیزی که اثری نیست ، انقلاب است . به‌عنوان نمونه درصفحهٔ ۱۰۶ کتاب تاریخ ما آمده است که : "ساواک درسال ۱۳۳۵ با همکاری عده‌ای از رهبران حزب توده تاسیس شده ." و درصفحهٔ ۹۵ همان کتاب ، از شیخ محمدخیابانی ، کلنل محمدتقی‌خان پسیان و میرزا کوچک خان جنگلی ، به عنوان آشوب‌گر و تجزیه طلب یاد شده است . همچنین نیروی سوم خلیل ملکی و حزب زحمتکشان بقایی را استقلال‌طلب و آزادی‌خواه ، خوانده‌اند . آیا بهتر نبود که انقلاب فرهنگی‌را نخست از کتاب‌های درسی دبیرستانی‌شروع می‌کردند ، تا این‌قدر واقعیات تحریف نشود؟ خواهش می‌کنم در نامهٔ "مردم" دراین مورد توضیح دهید ."

"یک رفیق کوچک شما"

این ، نشانهٔ واقعیت جوشان و پراز زندگی جامعهٔ ما است . این دو نمونه ، عکس یکدیگرند . این ، نشانهٔ نسل بالنده و رو به رشد است ، و آن ، نشانهٔ نسل میرا و رو به زوال . شما ببینید که یک بچهٔ کلاس سوم راهنمایی ، چقدر مطلب می‌داند ! قاعدتا برای دانستن این مسائل باید خیلی کتاب خوانده باشد ، تا بتواند این‌چنین بفهمد ، بشناسد و درک کند که شیخ محمدخیابانی که بوده است و کلنل محمدتقی‌خان پسیان چه نقشی درتاریخ ایران داشته است . درغیر این صورت ، مطمئنا نمی‌توانست دراین موارد چنین نظر بدهد . حزب ما ، روی همین افراد حساب می‌کند و سیاست خود را نه برپایهٔ نمونه‌های اول ، بلکه برپایهٔ نمونه‌های دوم استوار می‌سازد . ماتردید نداریم که همین نمونه‌ها هستند که ایران را به استقلال و آزادی و رفاه و پیشرفت اجتماعی خواهند رساند .

www.iran-archive.com

فیدل کاسترو و پیام حمایت از انقلاب ایران

س: رفیق کیانوری، علی‌رغم پیام نوروزی امام، رفیق فیدل کاسترو پیامی برای ایشان فرستاده است مبنی بر این‌که انقلاب ایران می‌تواند روی پشتیبانی مادی و معنوی کوبا حساب کند. به راستی چرا رفیق کاسترو از امام‌خمینی پشتیبانی مشروط نکرده و ازپیام نوروزی ایشان برافروخته نشده است؟ نکند رفیق کاسترو دنباله رو خرده‌بورژوازی و بدتراز آن، دنباله رو حزب توده‌ٔ ایران شده است؟ آیا نبایدبه‌اوگفت: رفیق کاسترو، شما دیگرچرا؟!

ج: خوب، رفیق، نکند خود تو دنباله‌رو جای‌بدی هستی؟! (خنده حضار) البته ما بسیارخوشحالیم که رفیق کاسترو که انقلابی بزرگی است و سیاست جهانی را به خوبی درک می‌کند و به عنوان یک مقام برجستهٔ سیاسی و رئیس جبههٔ کشورهای غیرمتعهد، یک مسئولیت بسیارسنگین جهانی دارد، درست دارای همان ارزیابی از انقلاب ایران است که‌حزب تودهٔ ایران، و نه آن ارزیابی که "سازمان پیکار" و "پیشتاز" و "پیشگام" و غیره، برای خود دارند.

شایعهٔ تایید چریک های فدایی ازسوی ویتنام وکوبا

س: بطوری که شنیده‌ایم، حزب کمونیست ویتنام تقاضا کرده است که‌سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به جای حزب تودهٔ ایران در جلسات رسمی احزاب کمونیست برادر شرکت کند. اگرچنین‌باشد، نظر شما در این باره چیست؟
(عده‌ای‌ازهواداران سازمان‌چریک‌های‌فدایی‌خلق‌ایران)

ج: ما به ایشان تبریک می‌گوییم، و هیچ حرفی نداریم. بفرمایید، این گوی و این میدان! این شما و این هم جلسات رسمی احزاب کمونیست برادر! این روزها، از این جوک‌های بامزه زیاد گفته می‌شود. این نشان

دهندهٔ نقطهٔ ضعفی است که رفقای چریک ما درخود می‌بینند. می‌گویند ــ و درست هم می‌گویند ــ که هرکس چیزی را زیاد ادعا می‌کند، نقطهٔ ضعفش را باید درهمان جا جستجو کرد. شما روزنامه‌های ایران رانگاه کنید. وقتی می‌خواهند ازکسی تجلیل‌کنند، می‌نویسند که فلانی شخصی است پاک و منزه که دزدی نمی‌کند و رشوه‌نمی‌گیرد. خود این مساله نشان می‌دهد که این دستگاه اداری مانده از دوران طاغوت، پر از دزد، رشوه‌گیر و کلاش است. به همین جهت، اگر آدمی پیدا شود که دزدی نکند و رشوه نگیرد، یک پدیدهٔ استثنایی تلقی می‌شود و مورد تجلیل قرارمی‌گیرد. شما اگر یک جامعهٔ بورژوایی ــ مثلا سوئد ــ را که درآن شاید از این گونه فسادها کم‌تر دارد درنظربگیرید، می‌بینید که از این شعارها درآن هیچ خبری نیست. درچنین جامعه‌ای، راجع به همچو چیزهایی بحث نمی‌کنند. اگر روزی گذارتان به سوئد افتاد و دیدید در جایی پلاکارد زده‌اند که "ماطرفدار این هستیم که همه پاک و درست و تمیز باشند و دزدی نکنند"، بایدبدانید که اتفاقا درهمین زمینه‌ها، کارخراب است!

به این ترتیب، به نظرمن این مطلبی که پاره‌ای از دوستان چریک یکی دوهفته است‌که زیاد مطرح می‌کنند، نشان‌دهندهٔ چنین واقعیتی است. ازجملهٔ این مطالب، یکی این است که گویا درحزب کمونیست شوروی، فراکسیونی به وجود آمده که طرفدار سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران است! و دیگر این‌که گویا حزب کمونیست ویتنام و حزب کمونیست کوبا، دوتایی، به نمایندگی ازسوی خانوادهٔ احزاب‌کمونیست برادر، پیشنهاد کرده‌اند که سازمان چریک‌های فدایی خلق وارد خانوادهٔ احزاب کمونیست جهان شود! مابه آن‌ها تبریک می‌گوییم. زیرا بدون شک، باید درموضع‌گیری‌های کنونی خود خیلی تجدید نظرکرده‌باشند که توانسته باشند چنین آرمان و آرزوئی را دربرابرخود قراردهند. وصد البته اگر به این آرزو دست یافتند ما صمیمانه به آن‌ها بخاطر چنین افتخار بزرگی تبریک خواهیم گفت.

چرا با انقلاب فرهنگی موافقت کردید؟

س: چرا شما که مارکسیست ــ لنینیست هستید، با انقلاب‌فرهنگی موافقت کردید و گفتید که با این جریان ــ منتها درچارچوبی که خود به

آن معتقدید ـ موافق هستید؟

ج: رفقا، ما انقلاب فرهنگی را خیلی پیش از این‌ها مطرح کرده بودیم. ما درتحلیل‌های خود با دقت تمام گفته بودیم که تسلط امپریالیسم برکشوری مانند ایران ازپنج کانال مختلف صورت گرفته است: کانال سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و ایدئولوژیک. ما ضمن این تحلیل‌ها گفتیم که "استقلال"، یعنی گسستن تمام این بندهای تسلط، یعنی‌ایجاد تغییرات بنیادی درمناسبات ایران با کشورهای امپریالیستی، و انقلاب درزمینه‌های‌سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی‌و ایدئولوژیک. اگر این تغییرات بنیادی صورت نگیرد، نمی‌توان از تامین استقلال میهن سخن گفت.

به این ترتیب، ما درشمار پیش قراولان این جریان هستیم، و از چهل سال پیش تاکنون بارها این مساله را مطرح‌کرده‌ایم که، انقلاب فرهنگی یکی از اجزاء اصلی انقلاب ضدامپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران است. خوب، آیا ما از انقلاب فرهنگی همان چارچوبی را درنظر داریم که این روزها از سوی گروه‌های افراطی اسلامی مطرح شده است؟ هرگز! ما در تحلیل خود، درهمان اعلامیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، گفته‌ایم که انقلاب فرهنگی را در چارچوب‌جهان‌بینی خود می‌بینیم که عبارت است از ریشه‌کن ساختن همهٔ آثار تسلط فرهنگی امپریالیسم برفرهنگ جامعهٔ ایران. ماگفتیم که حمله به چهارتادانشگاه را بدون توجه به این که هم اکنون ۱۵۰ هزاردانشجوی ایرانی، دراروپای غربی و آمریکا هستند که ازصبح تا غروب تحت‌تاثیر فرهنگ‌امپریالیستی قراردارند و ۹۰ درصدشان، به تمام معنا باطرز تفکر و فرهنگ‌امپریالیستی وارد جامعهٔ ایران خواهند شد، نمی‌توان انقلاب فرهنگی نامید. ماگفتیم بسیار اندکند آن‌هایی که بتوانند دربرابر این تبلیغات عظیم‌امپریالیستی، ازخود مقاومت درونی نشان دهند و به آن آلوده نشوند. چرا برای آن‌ها تدبیری نمی‌اندیشید؟ و تازه، انقلاب فرهنگی که تنها منحصر به‌دانشگاه‌ها نیست. انقلاب فرهنگی، بر زمینهٔ مادی وفنی مناسبی که باید برای آن تدارک دیده شود باید درتمام زندگی وشئون جامعه پیاده شود. با چنین شیوه‌ای انقلاب فرهنگی، تکمیل و امتداد انقلاب اجتماعی‌است. شما همین تابلو مغازه‌ها را درخیابان‌ها نگاه کنید! ببینید چه نام‌های عجیب و غریبی برخود گذاشته‌اند. اصلا بویی از فارسی و ایرانیت

www.iran-archive.com

نبرده‌اند. مثلا دراگ استور نایس! (Drugstore Nice!) • آن کارگر بینوایی که از برابر این مغازه می‌گذرد، از آن‌چه می‌فهمد؟ این کلمات را تنها امریکایی‌ها و آمریکارفته‌ها می‌فهمند و همان‌ها نیز این‌ها را به‌جامعهٔ ما تحمیل کرده‌اند. شاید شما ندانید، اما دراگ آستور نایس یعنی "عطاری زیبا"! خوب، بدون شک اگر همچو چیزی روی تابلو آن‌می‌نوشتند خیلی زشت و وحشتناک می‌شد و کسی برای خرید به آنجا نمی‌رفت و هرکس هم می‌رفت، می‌بایست چهاربرابر قیمت جنس خریداری شده را نیز ازیارو بگیرد!

به‌این ترتیب، انقلاب فرهنگی باید درتمام زمینه‌ها اجرا شود. شما به‌هریک از ادارات بروید، خواهید دید که نصف بیشتر واژه‌هاواصطلاحاتی که به کارمی‌برند، آمریکایی و انگلیسی است. ازقبیل "کنسل کردن" و غیره. اصلا انگار فارسی را ازیاد برده‌اند. دوسوم کلمات واصطلاحات عادی فنی دربانک‌ها، انگلیسی است. این پدیده، یک پدیدهٔ عام‌است که تسلط و آقایی امپریالیسم آمریکا و انگلستان را برسراسر زندگی مردم و جامعهٔ ما نشان می‌دهد: یعنی چهارتاکلمهٔ انگلیسی بلد باش، تو دیگر جزو اقشار بالا و روشن هستی! البته ضایعه تنها محدود به این عرصه و مساله اسامی مغازه‌ها و نام‌ها نیست. این تنها جلوهٔ کوچک‌تر از یک‌نوع تسخیرشدگی فرهنگی است. به همین جهت است که ما معتقدیم تسلط فرهنگی امپریالیسم باید درمقیاسی وسیع، و درتمام اشکال نفوذ خود در ایران مورد بررسی قرارگیرد و عمیقا ریشه‌کن‌شود، از آن‌جمله درزمینه‌های دانشگاه، تدریس، شیوهٔ‌تدریس، برنامهٔ تدریس وهمهٔ آموزگاران و استادانی که اکثریت قریب به اتفاق آن‌هادربرخورد با امپریالیسم دارای طرز تفکر تسلیم‌طلبانه و سازشکارانه هستند.

حزب تودهٔ‌ایران ومسئله‌اجرای اصلاحات‌ارضی

س: حزب تودهٔ ایران درزمینهٔ قانون اصلاحات ارضی، به دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین پیشنهاد تشکیل کمیته‌های دهقانی را داده است. خواهش می‌کنم روشن‌بفرمایید که‌حزب تودهٔ ایران در این‌مورد چه اقدامات عملی انجام داده است؟ به علاوه، وزارت کشاورزی اعلام کرده است که هرگونه عمل خودسرانه درجهت مصادرهٔ اراضی و اموال

مالکان، بدون شرکت عوامل دولتی، عملی است ضدانقلابی و باعث بروز تشنج خواهدشد. باتوجه به این مساله، لطفا بفرمایید که آیا حزب تودهٔ ایران از این طرح خود دست برخواهد داشت؟

ج: ببینید، بخش‌های این پرسش، با یکدیگر همخوان نیستند. دربخش اول آن گفته می‌شود که "حزب تودهٔ ایران درزمینهٔ اصلاحات ارضی به دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین، پیشنهاد تشکیل کمیته‌های دهقانی داده است." بسیار خوب، این درست‌است. ما این پیشنهاد را کرده‌ایم. اما درکجای این پیشنهاد گفته‌ایم که خود دهقانان، با تشکیل این کمیته‌ها، بروند و بدون نظر دولت و محافل حاکمهٔ محلی، زمین‌ها را مصادره کنند؟ ما همچو چیزی نگفته‌ایم. اگر ما در این پیشنهاد گفته بودیم: "کمیته‌های خود را تشکیل بدهید و بروید اراضی را مصادره کنید و میان خود تقسیم کنید!" حرف شما درست بود. ولی ما گفته‌ایم این کمیته‌ها را تشکیل دهید برای این‌که بتوانید با تمام نیرو فشار وارد بیاورید تا قانون اصلاحات ارضی که دارای جنبه‌های بسیارمثبتی است، دقیقا پیاده شود. به این ترتیب، میان پیشنهاد ما برای وادار کردن کمیسیون هفت نفری، وزارت کشاورزی، دولت و مجلس، به این‌که اصلاحات ارضی را اجرا کنند وخواست‌های دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین را برآورند، با بیانیهٔ وزارت کشاورزی، تضادی وجود ندارد. این یک عمل مثبت و انقلابی است. باید درهمه‌جا دهقانان را تجهیز کرد تا کمیته‌های خود را تشکیل دهند و با این عمل خود در برابر ضدانقلاب فئودالی و مالکیت بزرگ که دارد متشکل می‌شود و نیروهای خود را برای مقابله با اصلاحات ارضی سازمان می‌دهد، مقاومت کنند و به یاری نیروهایی که اصلاحات ارضی را پیاده می‌کنند، بشتابند.

اکنون دراین زمینه، یعنی کار پیش بردن اصلاحات ارضی، امکاناتی وجود دارد. اگر کمیته‌های دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین تشکیل شود وبا تمام نیرو به عناصری‌در دستگاه دولت، به آن خطی که‌رضا اصفهانی می‌کوشد پیش ببرد، به نیروی قابل ملاحظه‌ای ازمبارزانی که در سپاه پاسداران، جهاد سازندگی و کمیته‌ها خدمت می‌کنند و جنبه‌های خلقی دارند و طرفدار اصلاحات ارضی هستند، کمک کنند، یک‌نیروی عظیم خلقی به آن‌ها خواهند بخشید تا بتوانند کار خود را درجهت اصلاحات ارضی که ما خواستار آن هستیم، پیش ببرند.

به این جهت، ما دراین مساله تناقضی نمی‌بینیم. البته این‌جا و آن‌جا، برخوردهایی پیش خواهدآمد. این امربستگی دارد به چگونگی اقدام کمیته‌های دهقانی و شرایط محل. درشرایطی که دهقانان دربرابر مالکین بزرگ و ضدانقلاب قرارمی‌گیرند، باید از آن‌ها پشتیبانی‌کرد. اما درجاهای دیگری که ممکن است با اقدامات شتاب‌زده‌ٔ خود در راه پیشبرد نقشه‌هایی که درآن‌جا دارد اجرا می‌شود، دشواری بیافرینند، بایدبه آن‌ها توصیه کرد که از اقدامات‌یک طرفه و شتاب‌زده اجتناب کنند. تمام این‌ها، به شرایط محلی‌بستگی‌دارد. مابه‌اعضای حزب دراین زمینه‌دستورمشخصی‌داده‌ایم. طبق‌این‌دستور، آنهاباید‌ببینند که درهرجا شرایط و اوضاع چگونه است و برحسب همان‌شرایط موضع‌گیری کنند. ما نمی‌توانیم یک موضع‌گیری واحد و سرتاسری برای تمام مناطق ایران تعیین کنیم. زیرا زمین و مسائل ارضی که در سرتاسر ایران مطرح است، درهمه جا یکسان نیست و میان مناطق گوناگون، اختلافات بسیارزیادی وجود دارد.

چرا کالاهای غربی ارزانتر و مرغوب‌تر از کالاهای ساخت شوروی است؟

س: چرا کالاهای کشورهای سوسیالیستی نسبت به کالاهای مشابه درآمریکا و اروپای غربی و حتی ژاپن، ازمرغوبیت کم‌تر و کیفیت پایین‌تری برخوردار است؟

ج: دراین زمینه پرسش‌های دیگری نیز شده است که مثلا چرا پس ازسال‌ها، هنوز درشوروی فلان نارسایی وجود دارد و غیره، که پاسخ آن‌ها را به‌طورکلی درمسائل مربوط به کشورهای سوسیالیستی داده‌ایم. اگر برخی از دوستان امکان سفربه این کشورها رادارند، بهتر است از این امکان استفاده کنند، به کشورهای سوسیالیستی بروند و مسائل را از نزدیک‌ببینند تا بسیاری از این مسائل برایشان حل شود. امابرای کسانی که چنین امکانی ندارند، مختصری دراین باره توضیح می‌دهم.

واقعیت این است که درکشورهای سوسیالیستی برخی از کالاها نسبت به کالاهای مشابهی که درکشورهای سرمایه‌داری تولیدمی‌شود، نامرغوب‌تر است. به‌نسبت درآمد ماهیانه‌ٔ متوسط مردم قیمت برخی از کالاها، گران‌تر از قیمت کالاهای مشابه درکشورهای سرمایه‌داری

www.iran-archive.com

است. به عنوان مثال، قیمت یک دست لباس درشوروی، نسبت به درآمد یک کارگر، بیشتر از قیمت همان یک دست لباس بسیارقشنگ‌تر درآلمان غربی، نسبت به درآمد یک کارگر است. این یک واقعیت است و هیچ کس نمی‌تواند منکر آن‌شود. اگر کسی نیز این واقعیت را انکار کند، تعصب به خرج داده و به اصطلاح خاصه خرجی کرده است. این واقعیتی است که یک تلویزیون ساخت شوروی، از یک تلویزیون گروندیک ساخت آلمان غربی اندکی نامرغوب‌تر است. البته اکنون رفته رفته از لحاظ کیفیت، دارند برابرمی‌شوند. اما قیمت این گونه اجناس، نسبت به حقوق کارگران، هنوز بیش ازکشورهای غربی است. اما چرا چنین‌است؟ این مساله‌ای است که باید درمجموعهٔ اقتصاد کشورهای سوسیالیستی، درطی‌سال‌ها، مورد بررسی قرارگیرد. ما در نامهٔ "مردم" آماری از تولیدات کشور شوروی را چاپ کردیم که نشان می‌داد این کشور درمهم‌ترین اقلام‌تولید، نه‌تنها در مجموعهٔ تولید، بلکه درتولید سرانه نیز، از ایالات متحدهٔ آمریکا و بالطبیعه ازسایرکشورهای غربی جلو افتاده است. اماخوب، باید دوعامل را نیز دراین‌جا به حساب آورد. یکی این‌که اتحاد شوروی باید از درآمد خود میلیاردها دلار به جنبش‌های انقلابی سراسر جهان، یعنی به جبههٔ جهانی ضدامپریالیستی کمک کند، اما امپریالیسم نه‌تنها درآمد داخلی خود را لازم نیست صرف چنین کاری بکند، بلکه صدها میلیارد دلار از ثروت سایر کشورهای جهان را نیز چپاول می‌کند و به غارت می‌برد. بنابراین، برای تامین مخارج خود درزمینهٔ تسلیحات وغیره، فشار کم‌تری برطبقهٔ کارگر و به طورکلی مردم کشور خود وارد می‌سازد و این کاری است که استعمار درتمام تاریخ خود با غارت منابع کشورهای دیگر انجام داده است. اگر به تجارت آلمان غربی نگاه کنیم، می‌بینیم که این کشور درسال بیش از ۶۰ میلیارد مارک آلمان غربی اضافه سود از تجارت خارجی‌دارد که‌امسال شاید این مبلغ به حدود ۱۰۰ میلیارد مارک (یعنی حدود ۶۰ میلیارد دلار) رسیده باشد. این تنهاسودی است که یک کشور، یعنی‌آلمان‌غربی، از تجارت‌خارجی خود یعنی از فروش اتوموبیل و ماشین آلات و کالاهای مصرفی به دست می‌آورد. باید توجه داشت که امپریالیسم مواد اولیه را ازطریق تسلط غارتگرانه‌ای که بر اقتصاد کشورهای درحال رشد دارد، به قیمت فوق‌العاده ارزان به‌دست می‌آورد و کالاهای کشورهای "جهان سوم" را به قیمت فوق‌العاده

ناچیز خریداری می‌کند. این گونه مبادلات، مبادلات یک طرفه و غارتگرانه است. اما کشورهای سوسیالیستی از آن‌جا که چنین روابط غیرعادلانه‌ای با کشورهای دیگر ندارند، برای بالابردن سطح وکیفیت کالاهای مورد مصرف، نمی‌توانند به میزان بیشتری سرمایه‌گذاری کنند و از این نظر خود را به سطح جهانی برسانند. زیرا ناگزیرند به کشورهای دیگر وجنبش‌های آزادیبخش سراسرجهان، کمک‌های تسلیحاتی و غیره نیز بکنند. این‌گونه کمک‌ها، بخش مهمی از محصول کار کشورهای سوسیالیستی را می‌گیرد. من‌تنها یک نمونه رابرای شما توضیح می‌دهم: دانشگاه لومومبا را درمسکو، که‌ده‌ها هزاردانشجوی کشورهای "جهان‌سوم" درآن به طور رایگان تحصیل می‌کنند، با دانشگاه‌های امریکا مقایسه کنید. تنها برای ۵۰ هزار دانشجوی ایرانی که درآمریکا مشغول تحصیلند به حساب یک هزاردلار برای هردانشجو درهرماه، ایالات متحدهٔ آمریکا هرسال ۶۰۰ میلیون دلار ازدرآمدملی ما را غارت می‌کند. یعنی سالی حدود ۱ میلیارد دلار ازثروت ملی ما برای دانشجویانی که درآمریکا و اروپا تحصیل می‌کنند، به این کشورها می‌رود. اما در اتحاد شوروی، مخارج دانشجویانی که‌به طور رایگان تحصیل می‌کنند، ازبازده کار همان کشاورزان و کارگرانی تامین می‌شود که نمی‌توانند تلویزیونی به خوبی و مرغوبیت تلویزیون‌های کشورهای غربی داشته باشند. به دیگرسخن این زحمتکشان با گذشتن از مزایای زندگی بهتر، به تمام جوانانی که نمی‌توانند برای تحصیل به آمریکا بروند کمک می‌رسانند، زیرا از خانواده‌های سرمایه‌داران نیستند، بلکه به سیاهان فقیر نامیبیا و سایر محرومان جهان‌تعلق دارند. می‌گویند بیایید درکشورما تحصیل کنید. کمک‌به جنبش‌های آزادیبخش ملی نیز، بخش عمده‌ای از درآمد اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را درتمام دوران بعد از انقلاب اکتبر، به خود اختصاص داده است. درسال ۱۹۳۵ که‌انقلاب اسپانیا آغاز شد، داوطلبان شوروی دراسپانیا می‌جنگیدند. مالینفسکی معروف، سردار بزرگ جنگ دوم‌جهانی، به عنوان یک کمونیست، فرمانده نیروهای نظامی‌داوطلب در اسپانیا بود و درکنار انقلابیون اسپانیا می‌جنگید. بخش عمدهٔ تجهیزات و سلاح‌های انقلابیون اسپانیا به طورمخفی، از راه‌های عجیب و غریب (ازجمله دریا) بوسیلهٔ اتحاد شوروی تامین می‌شد. اماچون اسپانیا درمحاصرهٔ کشورهای سرمایه‌داری انگلستان، آلمان و ایتالیا قرارداشت، انقلاب درآن‌جا شکست خورد. بنابراین،

می‌بینیم که یکی از بزرگ‌ترین هدف‌های اتحاد شوروی از ابتدای پیدایش، کمک به جنبش‌های انقلابی درسراسرجهان بوده است. این کمک درمورد ویتنام به جداکثر میزان خود رسید. شما حتما آن پیام معروف ستایش‌آمیز رفیق له‌دوان را دربارهٔ این کمک‌ها شنیده‌اید و یا خوانده‌اید. همین هفتهٔ پیش بود که قرار داد تازه‌ای میان کوبا و شوروی درمسکو امضا شد که براساس آن، شوروی کمک‌های خود را به کوبا، به میزان ۱/۵ برابر افزایش داد. شوروی ناگزیراست دربرابرفشار امپریالیسم، باتوجه به نیروی وحشتناکی که درجهان دارد و غارتی که به عمل می‌آورد، به کشورهای دوست و جنبش‌های آزادیبخش کمک کند. تمام این‌ها، هزینه‌هایی است که کارگران و دیگر زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی ازمحصول کار خود می‌پردازند.

اما درکشورهای سرمایه‌داری، وضع برعکس است. شما ببینید که امپریالیسم تنها از ۸۰۰ میلیون تن نفت خاورمیانه که ازخلیج فارس می‌گذرد، چه سودی می‌برد. اگر فرض کنیم که سود انحصارهای امپریالیستی از منابع نفتی تنها برابر سودی باشد که‌به صاحبان نفت پرداخته می‌شود، دیده می‌شود که امپریالیست‌ها تنها ازنفت خلیج فارس بیش از یک‌صد میلیارد دلار درسال سود خالص می‌برند. اگر سودهای جنبی آن، مبادلات با کشورهای دیگر و انواع و اقسام سودهای دیگر را نیز به حساب آوریم میزان غارت امپریالیستی از "دنیای سوم" سر به‌چند صد میلیارد و حتی بیشتر می‌زند. کشورهای سوسیالیستی، بنا به‌ماهیت غیرغارتگرانه خود از این امکانات کشورهای سرمایه‌داری برخوردارنیستند وبه همین دلیل، نمی‌توانند کالاهایی به مرغوبیت کالاهای کشورهای غربی تولیدکنند. این واقعیت تنها پیامد تحمیلی است که امپریالیسم برای‌تدارک نیروی دفاعی به جبههٔ جهانی ضدامپریالیستی می‌نماید و درست به همین علت است که کشورهای‌سوسیالیستی با تمام نیرو درجهت تامین صلح جهانی وجلوگیری از مسابقهٔ تسلیحاتی مبارزه می‌نمایند.

این افسانه را که گویا کشورهای سوسیالیستی نمی‌توانند از نظرتکنیک به پای کشورهای سرمایه‌داری برسند، فضانوردانی که اکنون درآن بالاها، در سفینه‌ها و آزمایشگاه‌های فضایی پرواز می‌کنند وهرشب پیام می‌فرستند، شکسته‌اند. اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی، درهیچ زمینهٔ علمی، از امپریالیسم عقب نیستند. این واقعیتی است که نخستین هواپیمای جت فشفشه‌ای را اتحاد شوروی ساخت. نخستین کارخانهٔ برق اتمی را اتحاد

www.iranarchive.com

شوروی برپا کرد. نخستین ماهواره و نخستین انسان (یوری گاگارین) را اتحاد شوروی به فضا فرستاد. نخستین آزمایشگاه بزرگ فضایی که دوسال است درآسمان کار می‌کند، ساخت اتحادشوروی است که مسافت‌های فضایی را مثل راه شاه عبدالعظیم خودمان می‌پیماید و می‌آید و می‌رود! نخستین زیردریایی اتمی و نخستین یخ شکن مناطق قطبی را اتحادشوروی ساخت. تمام این‌ها نشان می‌دهد که دراین‌جا نه مساله‌ء علم و تکنیک، بلکه تنها سرمایه‌گذاری مطرح است. برای‌حل بسیاری از مسائل درزمینه‌های کشاورزی، صنعت، تولید وسایل مصرفی زیبا و ظریف از لحاظ علمی و فنی مساله‌ای وجود ندارد. مساله، تنها داشتن سرمایه‌ء کافی است، که کشورهای سوسیالیستی فعلا چنین سرمایه‌ای ندارند. زیراعلی‌رغم این‌که این کشورها تولید قابل توجهی دارند، امپریالیسم سبب می‌شود که این کشورها بخشی از درآمد خود را در رشته‌های غیرمصرفی و غیرتولیدی و ساختن وسایل و تجهیزات برای دفاع صرف کنند. فرض می‌کنیم امپریالیسم آمریکا ۵۰ میلیارد دلار ازپولی را که از غارت کشورهای دیگر به‌چنگ آورده است، برای تهیه‌ء یک اسلحه‌ء جدید مانند بمب نوترونی صرف کند. خوب، سوسیالیسم ناگزیر است‌مقاومت خود را دربرابراین اسلحه‌ء جدید بالا ببرد و امنیت خود را دربرابر آن تضمین کند. بودجه‌ء این کار را از کجا باید تامین کند؟ ناگزیر از همان بودجه‌ء مربوط به خانه، لباس، تلویزیون و غیره.

اما علی‌رغم این فشار تسلیحاتی که به کشورهای سوسیالیستی وارد می‌شود، باید رفت و دید که دراین کشورها چه کارهایی انجام گرفته و برای مردم و برای طبقه‌ء کارگر و سایر زحمتکشان شهر و روستا درزمینه‌ء امور اجتماعی و رفاهی وبهداشت و امکانات آموزشی و غیره، چه اقدامات عظیمی انجام گرفته است. این واقعیتی است که‌درجمهوری‌هایی نظیر تاجیکستان و ازبکستان که تا ۵۰ سال پیش نظیر سیستان وبلوچستان ما بوده‌اند، تعداد پزشک برای هرصد نفر از ساکنین بیش از کشورهایی مانند سویس و فرانسه و آلمان غربی و انگلستان می‌باشد. این واقعیتی است که تعداد دانشجو درسراسر جمهوری‌های آسیایی شوروی به نسبت سرانه صد، ازتمام کشورهای اروپایی مانند فرانسه، انگلستان، آلمان و سویس، بیشتراست. این واقعیتی است که تعداد دانشجویان در شوروی، ازمجموعه‌ء دانشجویان انگلستان، فرانسه، ایتالیا، آلمان‌غربی، بلژیک، هلند و غیره و غیره بیشتر است، درحالی که جمعیت کل این کشورها به

مراتب ازجمعیت شوروی زیادتر است. این‌ها است آن واقعیت‌های اجتماعی که برتری نظام سوسیالیستی را برنظام غارتگرانهٔ سرمایه‌داری انحصاری نشان می‌دهد، نه شلوار جین مرغوب‌تر و کفش پاشنه صناری! به همین جهت، ما فکر می‌کنیم که کوشش برای شناختن و شناساندن سوسیالیسم واقعی، با تمام دشواری‌ها و گرفتاری‌هایی که با آن روبرو است، یک وظیفهٔ ملی است. این وظیفهٔ هرانقلاب و هرنیروی ملی درسراسرجهان است. چرا؟ زیرا درجهان دوجبهه وجود دارد: یا راه‌سرمایه‌داری است، یعنی راهی که شاه رفت، راهی که سادات و ضیاءالحق و ملک‌حسن می‌روند، یا راه دیگری که درجهان گشوده شده و راه غیرسرمایه‌داری نامیده می‌شود. مردم جهان، باید با نتایج واقعی و انسانی راه رشد غیرسرمایه‌داری جهانی یعنی راهی‌که سمت‌گیری سوسیالیستی دارد آشنا شوند. تمام نیروهای واقعا ملی درکشورهای امپریالیسم‌زده وظیفه‌دارند که مردم را با دستاوردهای سوسیالیسم آشنا سازند. باید به آن‌مدعیان هواداری ازسوسیالیسم علمی که از زیر این وظیفه شانه خالی می‌کنند گفت: ناقلاها! چرا بار تمام این دشواری رابه عهدهٔ خوده‌ای‌ها می‌گذارید؟! روی سخنم با آن دوستان هوادار سازمان چریک‌های فدایی خلق است که با همین امضاء، چندتاسئوال کرده‌اند.

آیاورود به‌سوسیالیسم تنها بارهبری پرولتاریا امکان پذیر است؟

س: درکتاب اولیانوفسکی ــ مسائل معاصر آسیا و افریقا ــ نوشته‌شده است که دموکراسی انقلابی می‌تواند انقلاب سوسیالیستی را به انجام برساند. آیا این درست است؟

ج: به نظرمن، اگر این دوست عزیز دوباره به کتاب مراجعه کند و جملهٔ مورد نظر خود را یک بار دیگر بخواند، خواهد دید که اندکی بی‌توجهی به خرج داده است. دراین کتاب گفته شده است که‌دموکراسی انقلابی می‌تواند سمت‌گیری‌سوسیالیستی را برگزیند، اما پیروزی انقلاب سوسیالیستی تنها با رهبری ویا بهتر بگوئیم سرکردگی طبقهٔ کارگرامکان پذیراست. یعنی تحولات بنیادی سوسیالیستی، بدون رهبری سیاسی و عملی طبقهٔ کارگر و حزبش عملی نیست. دراین زمینه باید نقش رهبری

www.iran-archive.com

جهانی طبقهٔ کارگر درمجموعهٔ جنبش انقلابی جهان را نیزدرنظرگرفت.

س: رفیق کیانوری! آیا این درست است که گفته‌اید خرده‌بورژوازی با پذیرفتن رهبری جهانی طبقهٔ کارگر، بدون وجود رهبری پرولتاریادر داخل کشور، قادراست کشور را به سوسیالیسم برساند؟

ج: من همین الان به این مساله جواب دادم که چنین نیست. خرده بورژوازی هرگز نمی‌آید اعلام کند که من رهبری جهانی‌پرولتاریا را پذیرفته‌ام. همچو چیزی غیرممکن است. ماگفته‌ایم که با تاثیرعملی اعمال رهبری انقلابی پرولتاریای پیروزمند جهان، بطورغیرمستقیم، درقشرهای توده‌ای دموکراسی انقلابی، امکان شرکت‌این نیروها در سمت‌گیری سوسیالیستی و پیشروی به سوی سوسیالیسم، زیاد است. ودر شرایط مشخص تاریخی، حتی ممکن است دراین مرحلهٔ تحولی نیز در این جریان شرکت کنند. اما این شرایط، شرایط کنونی ایران نیست. حتی شرایط کنونی خاورمیانه هم نیست. پدید آمدن چنین شرایطی، بستگی دارد به مجموعهٔ تحولات جهانی و سنگین‌ترشدن وزنهٔ جبههٔ انقلابی سوسیالیستی جهان. آن‌چه اکنون می‌توانیم بگوییم، این است که خرده‌بورژوازی انقلابی، می‌تواند سمت‌گیری سوسیالیستی رابرگزیند، اما تحول قطعی و بنیادی جامعه به سوی سوسیالیسم، بدون‌تردید با رهبری سیاسی طبقهٔ کارگر امکان پذیر است.

دربارهٔ گروه جدیدالاحداث «فرقه‌دموکرات‌آزاد»

س: رفیق کیانوری، درآذربایجان، به اصطلاح "فرقهٔ دموکرات آزاد، جدا از حزب تودهٔ ایران"، به طور مخفیانه دراتاقکی تشکیل شده است. دلیل این کار آن‌ها، مربوط می‌شود به کنفرانس وحدت سال ۱۳۳۹. این گروه‌می‌گوید: "نمایندهٔ کدام آذربایجانی حکم ادغام فرقهٔ دموکرات آذربایجان و حزب تودهٔ ایران را داده است؟" لطفا دراین باره توضیح‌بدهید.

ج: من دریکی از صحبت‌هایم گفتم که درفضای دموکراسی، هر

کسی آزاد است هر ادعایی که می‌خواهد بکند. این ادعاها را مردم باید ارزیابی کنند و بپذیرند یا نپذیرند. ما می‌بینیم که حتی درجوامع غیردموکراتیک نیزیکباره افرادی پیدا می‌شوند و ادعای پیغمبری می‌کنند. خوب، مردم بی‌درنگ این گونه افرا را مورد ارزیابی قرار می‌دهند و آن‌ها را سرانجام به عنوان دیوانه، روانهٔ تیمارستان می‌سازند. افرادی هستند که می‌آیند و می‌گویند: آقا، ما میکرب سرطان و داروی آن را کشف کرده‌ایم. عده‌ای فریب می‌خورند و بیمارشان را می‌برند پیش آن‌ها. بعد ازمدتی می‌فهمند که یارو شارلاتان و کلاهبردار بوده‌است. می‌ریزند کتک مفصلی به او می‌زنند. یارو هم پول‌ها را برمی‌دارد و فرارمی‌کند. این فرد در واقع ازحماقت عده‌ای، سوءاستفاده کرده‌است.

خوب، درزمینهٔ سیاست نیز چنین پدیده‌هایی پیدا می‌شوند. هر گروه و گروهکی ادعا دارد که هرچه می‌گوید، عین حقیقت است. چنان ادعاهایی می‌کنند که گویی رهبر انترناسیونال جهان هستند. شما به ادعاهای این گروهک‌ها نگاه کنید. همین احزاب دو اشکوبه و سه‌اشکوبه، یا حزب کمونیست کارگران و دهقانان و پیشه‌وران وسرمایه‌داران! راخوب نگاه کنید. این گروهک‌ها معتقدند که سوسیالیسم درتمام جهان شکست خورده است و تنها در آلبانی به "پیروزی" رسیده است! براستی، بدبختی سوسیالیسم که در دوران ما درتاریخ انتقال ازسرمایه‌داری به سوسیالیسم، درتمام کشورها، درشوروی و سایرکشورهای سوسیالیستی با شکست روبرو شده و تنها درآلبانی واقعا "پیروز" شده است!

خوب، این‌ها حق دارند چنین ادعاهایی بکنند، زیرا از لحاظ قانونی و دموکراتیک، مانعی دربرابر آن‌هانیست. ما به هیچ وجه این افراد را به عنوان دیوانه‌های زنجیری به‌دارالمجانین معرفی نمی‌کنیم. این‌ها، دیوانگان ویژه‌ای هستند. می‌توانند درخیابان‌ها راه بروند و چنین ادعاهایی بکنند، آزادند. و اما درمورد این گروهک جدید-الاحداث درآذربایجان، باید بگویم که‌اگرخلق آذربایجان به دنبال آن رفت، آن وقت ما این مساله را مورد ارزیابی قرارخواهیم داد. ولی ما معتقدیم که‌خلق آذربایجان و انقلابیون آن، بدون تردید دنبال این گروهک‌های بیمار نمی‌روند.

این بیماری، انواع و اقسام فراوانی‌دارد. خودبینی، یک‌بیماری واقعی روانی است. گروه‌ها و افرادی که به این بیماری مبتلا هستند، خود را در مرکز کائنات می‌بینند و برای هیچ جریان دیگری غیر ازخود،

ارزش مثبتی قائل نیستند. این بیماری روانی، درشرایط ویژهٔ کنونی ایران، بسیار حاد و شدید است؛ این را جدی می‌گویم و به هیچ وجه شوخی نیست. درایران کنونی، با این وضع زندگی، شاهد این هستیم که بیماری‌های روانی درصد بسیار بالایی را به خود اختصاص داده است. البته این بیماری، همیشه از آن انواعی نیست که باید مبتلایان به آن را روانهٔ تیمارستان کرد. انواع و اقسام دیگری نیز دارد. به هرحال، این گروهکی که مخفی است و جرات ندارد، می‌تواند با اطمینان خاطر تمام علنی شود. اصلا بیخودی مخفیانه تشکیل شده است. در صورت علنی‌شدن ضدانقلاب بی‌درنگ از او پشتیبانی خواهد کرد، به او نیرو خواهد داد و اتاقک او را به مکان بزرگ‌تری تبدیل خواهد کرد و علاوه براین، ازجاهای دیگری نیز نیرو خواهد گرفت. زیرا علیه حزب تودهٔ ایران فعالیت می‌کند!

درباره نقش حزب جمهوری اسلامی

س: اکنون حزب جمهوری اسلامی به یکی از عوامل اساسی تخریب وحدت خلق و تضعیف مبارزهٔ ضدامپریالیستی بدل شده است. این حزب، نقشی مشابه نقش جناح راست جبههٔ ملی در زمان مصدق به عهده گرفته است.

ج: سئوال، حتی تمام نشده است! البته من این دوست سئوال کننده را نمی‌شناسم. اما اشتباها، یک جا واژهٔ حزب را با "ز" و جای دیگربا "ذ" نوشته است. اگر در دفعات آینده، هر دو را با "ز" بنویسد، بهتراست. امیدوارم این خرده‌گیری مرا، یک خرده‌گیری ملانقطی به حساب نیاورید. البته اگر سئوال کننده رفیق کارگری باشد، ایرادی به او وارد نیست. ولی اگر از دانشجویان "پیکار"ی است، باید کمی به درس فارسی خود توجه کند!

و اما، بپردازیم به اصل سئوال. من دربارهٔ حزب جمهوری اسلامی دردفعات پیش نیز گفته‌ام که این حزب حتی در درون رهبری خود، طیف ناهمگونی است، بنابراین، نمی‌توان حکم کرد که عامل اساسی تخریب وحدت خلق و تضعیف مبارزهٔ ضدامپریالیستی است. به عقیدهٔ ما، برخی ازمسئولان حزب جمهوری اسلامی درسیاست و در

مبارزهٔ ضدامپریالیستی، دراین شرایط فوق‌العاده بغرنج اوضاع سیاسی ایران، کم تجربه‌اند. بسیاری از اشتباهات آنان را باید تابع دوعامل دانست: یکی عامل انحصارطلبی افراطی مذهبی آن‌ها و یکی هم عامل کم‌تجربگی سیاسی آن‌ها درزمینهٔ درک نکردن خطرعمده و جهت عمدهٔ مبارزه. باید به این هردوعامل توجه داشت. چرا؟ زیرا درپاره‌ای از این افراد، گاه عامل دوم می‌تواند اثر تعیین کننده‌ای داشته باشد ودر پاره‌ای دیگر از آن‌ها، عامل اول. روش ما نسبت به گروه رهبری حزب جمهوری اسلامی، همین روش "تفکیک" است. یعنی برای هریک از آن‌ها ارزیابی معینی داریم و به طورمستقل با آن‌ها برخورد می‌کنیم. البته، صرف‌نظر از مجموعهٔ عملی که انجام می‌دهند، زیرا دراین زمینه نیز برای خود ارزیابی‌معینی‌داریم. ما به‌هیچ وجه معتقد نیستیم که حزب جمهوری اسلامی در مجموع خود به عامل "تخریب" وحدت خلق وتضعیف مبارزهٔ ضدامپریالیستی تبدیل شده است. به نظرما درحزب جمهوری اسلامی نیز، مانند نهادهای انقلابی دیگر جامعهٔ کنونی ما،هم نیروهای مثبت وجود دارد و هم نیروهای منفی. این یک واقعیت است زیرا اگر امپریالیست‌ها توانستند در نخستین هیات وزیران انقلاب امثال امیرانتظام‌ها، نزیه‌ها و مراغه‌ای‌ها، و در ارتش جمهوری‌اسلامی امثال دریادار علوی ها را درپست‌های حساس بگنجانند، دلیلی‌ندارد که نتوانند درچنین نهادها و سازمان‌های اجتماعی که‌درهایشان‌باز است و معلوم نیست کسانی که وارد آن‌ها می‌شوند چه‌عناصری هستند، عناصری ازخود را جای دهند. تمام تجربیات تاریخی ما موٴید این واقعیت است. مادر این زمینه، نمونه‌های بسیار چشم‌گیر دیگری نیز داریم، مانند گروه مظفربقایی ـ مکی ـ حائری‌ـ زاده درجبههٔ ملی که‌اکنون چهرهٔ واقعی سرسپردگی‌شان به امپریالیسم آمریکا عیان گردیده است و درهمین دوران سال‌های اخیر نمونهٔ بختیار را داریم. کسانی مانند شاپور بختیار، ابوالفضل قاسمی‌توانستند خود را مدت ۳۵ سال دربخشی از رهبری جنبش ضدامپریالیستی مردم ایران جا بزنند. البته بختیار رسوا شد و فرارکرد. اما جانشین او نیز، مانند خود او، و بلکه بدتر از او از آب درآمد. برای بختیار، هنوز پروندهٔ ساواکی بودن درنیامده است. او تنها درسازمان "سیا" و "اینتیلجنت سرویس" پرونده دارد. اما درمورد آقای ابوالفضل قاسمی، یعنی‌معاون آقای شاپور بختیار و رهبر حزب ایران پس از ایشان، یک پروندهٔ‌کامل

ساواکی روشد. یعنی آقای قاسمی دیگرسطحش خیلی پائین‌تر است! شاپور بختیار بازهم سطحش کمی "بالاتر" بوده است!

به این ترتیب، ما معتقدیم که وقتی حزبی مانند حزب زحمتکشان مظفربقایی و یا "حزب جمهوری خلق مسلمان" ممکن است واقعا به‌تمامی ساخته‌ٔدست امپریالیسم باشد، و شخصیت‌های مذهبی بنامی درآن تاثیر ودخالت داشته‌باشند، دلیلی‌دردست‌نیست که‌درون‌حزب جمهوری‌اسلامی و سایرگروه‌های سیاسی نیز، عوامل‌منفی راه نیافته باشند و از شیوه‌های فوق‌العاده موذیانه درجهت تحریک و تخریب عمل نکنند. تمام این امکان‌ها و احتمالات ماراوامی‌دارد که یکباره حکم دربست صادرنکنیم ومنتظربمانیم و ببینیم که روند حوادث، در سیاست این گونه احزاب وسازمان‌ها چه تحولاتی به وجود خواهد آورد، و آیا درسیاست آن‌ها نیز تغییراتی پیدا خواهد شد یانه. دراین مراحل فوق‌العاده حساس است که می‌توان سنگ محک را به کار انداخت ومشخص کرد که این احزاب و گروه‌ها، دقیقا دارای کدام سمت‌گیری سیاسی هستند.

اگرجریک‌های‌فدایی توده‌هارا جذب‌کنند شماچه‌می‌کنید؟

س: چرا برخی از مردم عامی هروقت‌که صحبت از حزب تودهٔ ایران به‌میان می‌آید می‌گویند: ما آن را تجربه کرده‌ایم و می‌دانیم که زیر وبالایش چیست؟ بادرنظرگرفتن‌این مساله، فکرنمی‌کنید سازمان‌چریک‌های فدایی خلق مردم را جذب کند ــ که‌اکنون نیز کرده است ــ و درآینده قدرت به دست آن‌ها بیفتد؟ اگرچنین شود، برخورد حزب تودهٔ ایران با آن‌ها چه‌خواهدبود؟

ج: من می‌توانم خیلی صریح بگویم که اگر روزی اکثریت مردم ما از چریک‌های فدایی خلق، باهمان مواضعی که این سازمان امروز به آن معتقد است، پشتیبانی کنند، حزب تودهٔ ایران به آن‌ها همان پیشنهادی را خواهد کرد که‌اکنون به رهبری مبارز انقلاب اسلامی ایران، به هواداران خط امام‌خمینی که اکثریت خلق پشتیبان آن‌ها هستند، می‌کند. یعنی به آن‌ها نیز پیشنهاد جبههٔ متحد همهٔ نیروهای خلق برای تثبیت، تحکیم و گسترش انقلاب ایران‌را خواهد داد. ممکن است برخورد آن‌ها نیز با ماهمین‌باشد و یا خصمانه‌تر با ما رفتار کنند: ما را بگیرند، به

زندان بیفکنند و اعدام‌کنند. این را دیگر باید از چریک‌های فدایی خلق سئوال کرد که با ماچه رفتاری خواهند داشت. اما من تصورمی‌کنم که این دوستِ ما اندکی در ارزیابی خود زیاده روی کرده است. زیرا سازمان چریک‌های فدایی خلق، بویژه در دوران اخیر، بخشی ازنیروهای بالقوهٔ خود را ازدست داده و بخش تازه‌ای از نیروها را به دست آورده است. یعنی نیروها و عناصرچپ واقعی را ازدست داده و درمیان راست‌گرایان‌هواداران پیدا کرده است. بی‌دلیل نیست که اکنون گرایش دانشجویان "پیشگام" به "راه کارگر"، "گروه اشرف" و "پیکاری‌ها"، بسیار قوی‌تر شده است. آن‌چه من گفتم مربوط به تمام چریک‌ها است و نه تنها سازمان چریک‌های فدایی خلق. زیرا سازمان چریک‌های فدایی خلق‌که به "خط دوم" مشهوراست وهستهٔ مرکزی سازمان مخفی چریک‌ها است، از تمام بخش‌های دیگر چریک‌ها مثبت‌تر است و ازجهت برداشت‌های اجتماعیش، نسبت‌به بخش‌های دیگر، به شناخت‌های درست‌تری دست یافته است. و البته، این مساله نسبی است. اما بخش‌هایی از نیروهایی که حول محور سازمان چریک‌های فدایی خلق قرارگرفته‌اند، درحال گریز از مرکز این سازمان هستند و روز به روز از این رهبری دورتر می‌شوند. زیرا سیاست آن‌ها چندان ماجراجویانه است که برخی از شناخت‌های درست رهبری مرکزی برای آن‌ها قابل درک وهضم نیست. به این ترتیب، سازمان چریک‌های فدایی خلق، اکنون به‌چند سازمان تقسیم شده و درآینده بازهم به تعداد این سازمان‌ها افزوده خواهدشد. حالا درآینده، این روند جدایی به چه شکل انجام‌خواهد گرفت، مساله‌ای است که مانمی‌توانیم پیش بینی کنیم. ولی مافکرمی‌کنیم که اگرهستهٔ مرکزی این سازمان بتواند جوانه‌هایی از واقع بینی را که اخیرا دربرخی ازموارد به آن‌ها دست یافته است تقویت کند و بارور سازد، به فرض این‌که بخشی از طیف هواداران خود را ــ که جنبه‌های بسیار شدید حادثه جویی و آنارشیستی دارندــ ازدست بدهد، و از جهت کمی محدودتر شود، مسلما ازجهت کیفی به موقعیت مناسب‌تری دست خواهد یافت. اما همهٔ این‌هابه همان هستهٔ مرکزی بستگی دارد. ما از فعل و انفعالات درونی آن‌ها اطلاع دقیقی نداریم. امابرخی از پدیده‌ها، این‌جا و آن‌جا به چشم می‌خورد که نشان دهندهٔ پیدایش شناختی واقع بینانه در درون آن‌ها است. ممکن است این شناخت، بر جنبه‌های دیگر تاثیر بگذارد و برآن‌ها غلبه کند.

آیا نفوذ دادن افراد حزبی به درون ساواک زیان‌آور نبود؟

س: آیا کار آن چند نفری که به درون ساواک فرستادید، به زیان حزب نبوده است؟ آیا آن‌ها به هرحال ناگزیر به خبرچینی و کارهایی از این قبیل نبوده‌اند؟ و دیگر این‌که چرا شعار "لیست ساواکی‌ها را منتشر کنید!" مدتی است در نامهٔ "مردم" دیده نمی‌شود؟

ج: خوب، برای دوستان ما که تجربهٔ کار دشوار مخفی، در دوران مبارزه با دشمن را نداشته‌اند، درک این مسائل کمی سخت است، ببینید، در دوران سابق، یعنی در رژیم شاه مخلوع، ما توسط سازمان افسری خود در درون ستاد اصلی دشمن، یعنی رکن دوم ستاد ارتش، افسران جوانی را پیدا کردیم که صرفا به خاطر گذران زندگی این شغل را انتخاب کرده بودند، اما در لحظهٔ معینی، به این حقیقت دست یافته بودند که در این دستگاه فاسد جنایات هولناکی انجام می‌گیرد. احساسات پاک و انسانی آن‌ها در برخورد با این حقایق به جوش آمده بود و درهمین زمان با سازمانی آشنا شده بودند که علیه این نظام فاسد و جنایتکار مبارزه می‌کرد. درنتیجهٔ آشنایی با این سازمان ــ سازمان افسری حزب تودهٔ ایران ــ به حزب ما روی آوردند. خوب، دراین حال، سیاست حزب ما چه می‌بایست باشد؟ آیا باید به آن‌ها می‌گفتیم: بی‌درنگ به ادارات محل خدمت خود بروید و رسما اعلام کنید که مثلا من سرگرد فلان، عضو رکن دوم ستاد ارتش، از امروز اعلام می‌کنم که نظریات توده‌ای دارم و دیگر نمی‌خواهم به این دستگاه خدمت کنم؟ (خندهٔ حضار) خوب، به نظر من، می‌بایست هم او و هم حزبی را که به او چنین دستوری داده بود، فورا به دارالمجانین می‌فرستادند! زیرا اگر ما با دشمنی مبارزه می‌کنیم که او را دشمن خلق می‌دانیم، باید او را از درون خود او تضعیف کنیم. افسری که درچنین دستگاهی مشغول به کار است، می‌تواند کمک‌های ذیقیمتی به جنبش بکند، زیرا در یک سازمان متعلق به دشمن کار می‌کند، نه یک سازمان دوست.

ما در زمانی که گروهی با ادعای "مارکسیستی" "سازمان مجاهدین خلق را درهم می‌شکست، به آن‌ها گفتیم که فرض می‌کنیم شما "مارکسیست" شده باشید. خوب، شما باید از این سازمان انقلابی دوست خارج شوید و رسما اعلام کنید

که به چه مواضعی دست یافته‌اید. این روش، نسبت به یک سازمان دوست صادقانه است. اما این روشی که شما دربرابر یک سازمان دوست درپیش گرفته‌اید، ناجوانمردانه وتوطئه‌گرانه است.

اما شیوهٔ کار درمورد سازمانی که دشمن خلق است، تفاوت می‌کند. این روش، روش تمام سازمان‌ها، احزاب و انقلابیون جهانی نسبت به سازمان‌های دشمن خلق است. اگر به تمام نبردهای سراسرتاریخ‌نگاهی بیفکنیم، می‌بینیم که درتمام آن‌ها کوشش به عمل می‌آمده است تا از درون جبههٔ دشمن اطلاعاتی کسب کنند. این اطلاعات، جهت مبارزه بادشمن اهمیت فراوانی داشت. اگرما بتوانیم درسازمان‌های دشمن افرادی را پیدا کنیم که درنتیجهٔ برخورد با واقعیات و دستیابی به شناخت درست به سوی جنبش روی‌آورند، و آن‌ها را بپذیریم و ازکمک‌های آن‌ها- درهمان مواضعی که هستند - به سود جریان مثبت انقلابی استفاده کنیم، کار بسیار صحیح و درستی انجام داده‌ایم. ما در آن دوران، چنین کارهایی کرده‌ایم. برای ما اهمیت بسیار داشت که بتوانیم افرادی را به درون سازمان‌های دشمن، مانند ساواک، بفرستیم. زیرا می‌خواستیم از نوع فعالیت آن‌ها علیه خودمان آگاهی پیدا کنیم. می‌خواستیم بدانیم که چگونه می‌خواهند ما را ازمیان ببرند، درسازمان‌های مخفی ما رخنه کنند، آن‌ها را کشف کنند و متلاشی سازند. مابرای این‌که بتوانیم به شیوهٔ کار آن‌ها پی‌ببریم، ناگزیر بودیم ازهمین راه‌ها استفاده کنیم. فرض کنید ساواک به یکی ازدوستان ماکه کسی او را نمی‌شناخت، به دلیل یک رشته برخوردها، برای "همکاری" مراجعه می‌کرد. آن دوست از ما می‌پرسید که چکار کنم؟ مسلم است که ما روی این مساله حساب می‌کردیم که اگر این دوست ما با آن‌ها "همکاری" کند، چه میزان سود و چه میزان ضرر خواهد داشت. اگرسودش بیشتر بود، برای رخنه دردستگاه خصم، به او می‌گفتیم که با آن‌ها "همکاری" کند، و اگر زیانش بیشتر بود، و ما نمی‌توانستیم از کار او به سودجنبش و انقلاب استفاده کنیم، او را از این کار منع می‌کردیم.

پس برخوردبا سازمان‌های دشمن، و سازمان‌هایی که به طورکلی آن‌ها را درجهت انقلاب وسیاست آن‌ها را درجهت جبههٔ متحد خلق می‌دانیم، کاملا متفاوت است. زیرا سازمان‌های اخیر، دیگرسازمان‌های دوست هستند. مثلا ما درمورد دستگاه‌ها و سازمان‌های کنونی دولتی و یامراکز مهم تصمیم گیری، نه‌تنها چنین روشی را به کارنمی‌بریم، بلکه

باشیوه‌های درست وعلنی، می‌کوشیم تا اطلاعاتی را که به صورت اتفاقی به ما می‌رسد، در اختیار آن‌ها قراردهیم. پاره‌ای از این اطلاعات، کاملا دست اول و بسیار با اهمیت است. مانند خبری که درمورد توطئهٔ خوزستان وانفجارهای آن منتشرکردیم. ما این خبر را درست ده روز پیش از این که عملیات مربوط به آن شروع‌شود، در روزنامه چاپ کردیم و دو سه روزپیش از آن به مقامات مسئول اطلاع دادیم. دراین زمینه، ما از سیاستی که درمورد سازمان‌های دوست صادق است، یعنی سازمان‌هایی که دریک جبهه به یکدیگر کمک می‌کنند و به این کمک متقابل احتیاج دارند، تبعیت می‌کنیم.

و اما دربارهٔ این‌که چرا مدتی است شعار "لیست ساواکی‌ها را منتشر کنید!"، از نامهٔ "مردم" حذف شده است، باید بگویم به این دلیل است که ما درلحظهٔ کنونی، شعار بهتری به جای آن گذاشته‌ایم که بهترین و مهم‌ترین شعارما است: "برای مبارزه با امپریالیسم آمریکا، دشمن اصلی مردم ایران، متحدشویم!" این شعار، تمامی نیروها را برای مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا متحد می‌کند. یک شعار که نمی‌تواند برای مدت یک قرن باقی بماند! ما در روزنامهٔ خود عمده‌ترین مسالهٔ روز را مطرح می‌کنیم. شعارهای ما نیز تابع همین اصل است. مساله‌ای که اکنون برای ما مهم و عمده است، این است که همهٔ نیروها دریک جبههٔ متحد علیه امپریالیسم آمریکا گرد آیند. ماحتی پاسخ به حملات بی‌انصافانهٔ سایرگروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب را که به طورکلی آن‌ها را درجبههٔ نبرد ضدامپریالیستی قرارمی‌دهیم، یک‌طرفه قطع کردیم. اکنون دیگرشما نمی‌بینید که ما در نامهٔ "مردم" به آن‌ها پاسخ بدهیم. یک‌طرفه نیز قطع کردیم، نه دوطرفه. یعنی پاره‌ای از آن‌ها هنوزهم باهمان‌شیوه‌های گاه رذیلانه به ما می‌تازند. ولی ما به پیروی از مشی اصولی خود، در شرایط‌کنونی، به آن‌ها پاسخ نمی‌دهیم.

حزب‌تودهٔ‌ایران وشیوه‌های‌مبارزهٔ‌انقلابی

س: لطفا درمورد این‌که حزب تودهٔ ایران برای سرنگونی رژیم ضدخلقی شاه چه شیوه‌ای غیراز قیام مسلحانهٔ‌توده‌ای را پیشنهاد کرده است، توضیح دهید (باذکر شمارهٔ نشریات و اعلامیه‌ها)، آیا کدام کشور

بوده‌است که بدون قیام مسلحانهٔ توده‌ای به پیروزی قطعی رسیده باشد؟ اگر این را بپذیریم، کوبا و نیکاراگوئه و همه را باید رد کنیم.

ج: خوب، این یک بحث سالم است. ما به این دوستی که این سئوال را نوشته است، می‌گوییم که: دوست عزیز، اولا حزب تودهٔ ایران هرگز مبارزهٔ مسلحانهٔ توده‌ای را نفی نکرده و مدارک و اسناد این مساله نیز بسیار روشن و گویا است. وقتی کسی از ما مدرک می‌خواهد، ما بی‌درنگ آن را نشان می‌دهیم. این کار، برای ما هیچ زحمتی ندارد. اگر همهٔ پرسش‌ها و بحث‌ها، همین‌طور باشد، ما باکمال میل از آن‌ها استقبال می‌کنیم. اکنون یکی از این مدارک را درزمینه‌ای که دوست ما سئوال کرده است، می‌خوانم. مقاله‌ای است که ما دربارهٔ شیوه‌های مبارزه نوشته‌ایم که درآن، این مساله، بسیار دقیق و موشکافانه مورد بررسی قرار گرفته است. البته تنها جمله‌هایی را از آن می‌خوانم، زیرا خودمقاله مفصل است. درمجلهٔ دنیا، شمارهٔ ۴، صفحهٔ ۲، تیرماه سال ۱۳۵۴، مقالهٔ "چریک‌های فدایی خلق و حزب تودهٔ ایران"، به نقل از نشریهٔ "۱۹ بهمن تئوریک"، شمارهٔ ۳، صفحهٔ ۸۰، فروردین ۱۳۵۴، چنین می‌خوانیم:

" حزب تودهٔ ایران معتقد است که باید درشرایط حاضر، مبارزه تنها به شکل مسالمت‌آمیز آن انجام گیرد... حزب توده هرگونه توسل به قهر را مادام که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم نشده است، انحراف از مارکسیسم ـ لنینیسم و نمودی از ماجراجویی خرده‌بورژوازی می‌شناسد."

خوب، ما به‌نویسندهٔ این مقاله جواب می‌دهیم که تمام نتیجه‌ای که شما می‌خواهید از این گفتهٔ مخدوش و مغلوط خود بگیرید، مهمل است! ما در مهم‌ترین سند دوران اخیر حزب خود، یعنی "طرح برنامه" که در فروردین ماه سال ۱۳۵۲ یعنی دوسال پیش از انتشار این مقالهٔ چریکی انتشار یافته، وبارها از رادیو "پیک ایران" پخش شده و هزاران نسخه از آن به دست مبارزان رسیده است، دربخش " برای تحول بنیادی جامعهٔ ما"، یک اصل لنینی را یادآوری کرده‌ایم:

" انقلاب می‌تواند برحسب شرایط تاریخی از دو راه، یعنی راه مسالمت‌آمیز یا راه غیرمسالمت‌آمیز، یا به

عبارت دیگر، مسلحانه یا غیرمسلحانه، انجام گیرد. چگونگی راه انقلاب، زائیدهٔ اراده و تمایل پیشاهنگان نیست. لذا نمی‌توان این راه را قبل از نضج یافتن وضع انقلابی، تنها براساس تمایلات ذهنی، معین ساخت."

این حکم ما، برپایهٔ حکم بی‌چون و چرای لنینی است که می‌گوید:

"سوسیال دمکراسی دست خود را نمی‌بندد، فعالیت خویش را به یک نقشه یا شیوهٔ ازپیش تنظیم شدهٔ مبارزهٔ سیاسی محدود نمی‌سازد. سوسیال‌دموکراسی هرگونه وسایل مبارزه را می‌پذیرد، فقط به شرط این‌که این وسایل با نیروهای موجود متناسب باشد."

می‌بینید؟ پس برخورد ما با مساله، به‌کلی غیر از آن چیزی است که چریک‌ها ده‌سال است کوشش می‌کنند به دروغ به ما نسبت بدهند. دانشجوی عزیز "پیشگام"! شما یک بار به این حقیقت توجه کنید که رهبران شما به شما دروغ تلقین می‌کنند و به سیاست حزب ما افترا می‌بندند. این همان کاری است که هم‌اکنون نیز مرتجعین می‌کنند. شما به جای این‌که به این حرف‌ها گوش بدهید، همین طور بیایید از ما مدرک بخواهید. ما درهمین مقاله به شما گفته‌ایم که چه شیوه‌ای را باید درپیش گرفت:

"پیروزی جنبش انقلابی درکوبا و یک سلسله کشورهای دیگر، بهترین موئید این تغییرتناسب نیروها، در صحنهٔ جهانی‌است."

ما چنین استدلال کرده‌ایم که درصحنهٔ جهانی، تناسب نیروها تغییرکرده و شیوه‌های جدیدی ازمبارزه، که درگذشته وجود نداشته، پیدا شده است که شیوه‌های با اهمیتی است. مثل شیوه‌هایی که در پرتغال، کوبا، افغانستان و غیره‌و غیره، اتخاذ شده است. تمام این شیوه‌ها، اگر با شرایط مشخص یک جامعه قابل انطباق باشد، پذیرفتنی است. ما درهمین مقاله، گفته‌ایم:

"درچنین‌شرایطی، فرسوده کردن نیروهای خود در جنگ‌های تن به تن بی حاصل و یاکم تاثیر، جز از دست دادن نیروها و امکانات، نتیجهٔ دیگری به‌بار نمی‌آورد. باید تمام نیروها را بدون دادن تلفات

www.iranarchive.com

بیهوده، در دو راه اساسی به کار انداخت. (این را خوب توجه کنید، دانشجوی پیشگام!) یکی در راه افشای رژیم و بسیج و تجمع نیروهای انقلابی و بویژه درآنچه که مربوط به مارکسیست ـ لنینیست‌ها است، درجهت آماده‌تر ساختن و متشکل کردن پیشاهنگ طبقهٔ کارگر درحزب انقلابی که عالی‌ترین شکل سازمانی طبقهٔ کارگر است. دیگری در راه جمع‌آوری و تمرکز خونسردانه، با حوصله و بدون شتاب نیروها، برای واردآوردن ضربهٔ نهایی به نقاط ضعف دشمن که درتناسب نیروها به سود نیروهای انقلابی تغییر محسوس به وجود آورد و درشرایط مساعد، شاهرگ دشمن را ببرد و امکان تظاهر ناخشنودی توده‌های مردم را به وجود آورد. ما ازهمهٔ گروه‌ها و همهٔ کسانی که خواستار برانداختن رژیم اختناق سیاه‌کنونی هستند، دعوت می‌کنیم که صرف‌نظر از عقاید سیاسی و اجتماعی خود، با حزب تودهٔ ایران برای ایجاد جبههٔ وسیع ضد محمدرضا شاه همکاری نمایند. ما از همهٔ گروه‌هایی که خود را مارکسیست ـ لنینیست می‌دانند، و صادقانه در راه تدارک دگرگونی‌های بنیادی جامعهٔ کنونی ایران گام برمی‌دارند، دعوت می‌کنیم که در راه تدارک بهترین شرط پیروزی هرگونه حرکتی در این سمت، با ما همکاری کنند."

البته مقالات بسیار دیگری نیز هست که درآن‌ها تذکر داده‌ایم که در شرایط مشخص ایران، باید تمامی نیروهای انقلابی با یکدیگربنشینند و تبادل‌نظر کنند و ببینند نیروهایشان چقدر است، چه امکاناتی دارند و چکار می‌توانند بکنند. ما تذکر داده‌ایم که اگر این نیروها گرد هم جمع شوند و امکانات خود را روی هم بگذارند، نیرو و امکاناتشان چندین برابر مجموع نیروها و امکانات جداگانهٔ آن‌ها خواهد شد. دراین صورت، ممکن است به امکاناتی دست یابند که با آن بشود ضربات قاطع و نابود کننده‌ای به دشمن وارد آورد. ما همواره دعوت کرده‌ایم که بیایید با یکدیگر، چنین همکاری و اتحادی داشته باشیم. به همین جهت است که با این گونه سئوال مطرح کردن‌ها موافقیم و آن را تایید می‌کنیم. ما این

www.iran-archive.com

طرز برخوردها را سالم می‌دانیم. اما برخوردهایی نظیر فحاشی‌های "کار" شماره‌ٔ ۵۰ ــ که بسیاری از خود چریک‌ها نیز دیگر از برخوردهایی مانند آن خجالت می‌کشند ــ هم‌چنان که بارها گفته‌ایم، مخالفیم و آن را شیوه‌ٔ مبارزه‌ٔ سیاسی نمی‌دانیم. البته امیدوار نیزهستیم که سرانجام، گرایش‌های سالم درون سازمان‌های چریک‌های فدایی خلق، بر سایر گرایش‌های نادرست و منفی، پیروز شود.

ریشه‌های مبارزه باشوروی و افغانستان و دورنمای خطرناک آن

س: نظرشمادربارهٔ تشدید مبارزه علیه اتحاد شوروی و افغانستان که در روزهای اخیر، بویژه توسط آقای قطب زاده وزیرامورخارجهٔ ایران دامن زده می‌شود، چیست؟

ج: به نظرما مبارزات ضدکمونیستی، ضدشوروی و ضدافغانستان دو ریشهٔ عمده و مهم دارد. این دو ریشه از لحاظ ماهیت یکی نیستند. اما نتیجهٔ کارشان با یکدیگر درهم می‌آمیزد. یکی، ریشهٔ امپریالیسم و ضدانقلاب است. مسلم است که امپریالیسم و ضدانقلاب بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن خود را نیروهای راستین چپ انقلابی ایران و کمونیست‌ها می‌دانند. کافی است به اظهارات هریک از گردانندگان ضدانقلاب یا مطبوعات جهانی امپریالیستی نگاه کنید تا ببینید که امپریالیسم و ضدانقلاب، حزب تودهٔ ایران را خطرناک‌ترین نیروی تهدید کننده‌برای حاکمیت خود می‌دانند و همواره دراین زمینه هشدار می‌دهند. هرگاه نیز که خیلی بیچاره می‌شوند، می‌گویند امام‌خمینی و حتی حزب جمهوری اسلامی هم کمونیست هستند! یعنی کمونیسم برایشان به صورت بختک وحشتناکی درآمده که‌شب درخواب به سراغشان می‌آید و روز هم از آن خلاصی ندارند. سیاست دشمنی با کمونیسم، سمت‌گیری اساسی سیاست امپریالیسم است که،درسراسرجهان با شدت آن را، بویژه دریک سال اخیر، اجرا می‌کند. علت تشدید روزافزون این سیاست در یک سال اخیر، این است که آهنگ رشد دگرگونی‌های بنیادی درجهان و کشورهای گوناگون، پرشتاب ترشده، و همین امر امپریالیسم رابه وحشت مرگ انداخته است. من چندین بار دراینجا تنها برای مثال‌گفته‌ام‌که اگر

سه دههٔ پس از جنگ ــ دههٔ ۵۰، دههٔ ۶۰ و دههٔ ۷۰ــ را با یکدیگر مقایسه کنیم، می‌بینیم که دراین سال‌ها تغییرات بنیادی به زیان امپریالیسم، با یک منحنی فوق‌العاده پرشتاب صعودی، درحال انجام بوده است. اگردردههٔ اول، امپریالیسم هنوز حاکم جهان بود، دردههٔ دوم این حاکمیت مورد سئوال قرارگرفت و دردههٔ سوم، می‌توان تنها سیاههٔ ده کشور را ارائه داد که درآن‌ها تغییرات ضدامپریالیستی انجام گرفته. از پیروزی ویتنام، لائوس، کامبوج، موزامبیک، آنگولا، گینهٔ بیسائو، بنین، اتیوپی، افغانستان، نیکاراگوئه و غیره گرفته تا انقلاب ایران وپرتقال و شکست فاشیسم دریونان و اسپانیا. و این روند همچنان ادامه دارد. ما اکنون هم می‌بینیم که کرهٔ جنوبی به لرزه درآمده، عربستان دارد تکان می‌خورد، افریقای شمالی درحال دگرگونی است و دگرگونی‌های بنیادی روز به روز گسترش بیشتری می‌یابند. امپریالیسم از این واقعیت خروشان به وحشت مرگ افتاده است و می‌کوشد بار دیگر جنگ‌سرد را برجهان تحمیل کند و از آن برای ایجاد یک جبههٔ ترمز کننده دربرابر پیشرفت نظریات انقلابی و انقلاب نجات بخش ملی در سراسرجهان استفاده کند. طبیعی است که امپریالیسم در ایران نیز این سیاست خود را پیاده کند، زیرا منطقهٔ خاور میانه و بویژه ایران برای امپریالیسم یکی از حساس ترین و شاید بتوان گفت مهم‌ترین نقاط استراتژیکی نظامی و اقتصادی درجهان است. درچنین جایی، مسالهٔ تبلیغات ضدشوروی و ضدکمونیستی مساله‌ای اساسی است و امپریالیسم برای این‌که این کار را پیش ببرد نیرو و پول سرسام‌آوری ــ صدها میلیون‌دلار ــ صرف خواهدکرد. امپریالیسم با تمام نیروی جهنمی خود دراین جهت عمل کرده ومی‌کند. درتوصیهٔ برژینسکی نیز این امر به روشنی توضیح داده شده است. این یک ریشه است.

ریشهٔ دیگر، ریشهٔ ناسیونالیسم کوته‌بین ایرانی است که به این مسالهٔ اساسی دامن می‌زند. ایران تاپیش از انقلاب پایگاه غارت و تسلط مطلق امپریالیسم غرب بوده است و ریشه‌های همین امپریالیسم است که هنوز درایران وجود دارد و این گنداجتماعی را به وجود آورده که به قول امام خمینی، بوی تعفن آن هر روزبلندتر می‌شود. اگر ما سربلندی ایران و استقلال کشور خود را می‌خواهیم، باید چنان‌که امام بارها و بارها گفته است، علیه شیطان بزرگ امریکا، با تمام نیرو مبارزه کنیم. این شیطان، شیطان نیرومندی است و آن‌طورهم که بعضی‌ها خیال می‌کردند، ببرکاغذی

نیست. اکنون ما می‌بینیم که چگونه این ببرکاغذی دندان‌های زهرآلودش را ازهرسو به تن انقلاب ما فرو می‌کند وموجودیت آن‌رابه خطرمی‌اندازد. ما این دندان‌های زهرآگین را احساس می‌کنیم. باید ازتمام امکانات جهانی برای تضعیف فشار امپریالیسم‌آمریکا بر انقلاب ایران استفاده کرد. اما برخی نیروهای ناسیونالیست کوته‌بین درکشورما ایران مساله را این طور نمی‌بینند و دردام تبلیغات گمراه کنندهٔ مائوئیسم، یعنی جبههٔ سازشکاران جنبش جهانی ضدامپریالیستی می‌افتند و درست همان تبلیغاتی را می‌کنند که امپریالیسم به آن دامن زده و امروز آن را به بهترین شیوهٔ تبلیغاتی خود علیه کمونیسم و اتحادشوروی تبدیل کرده است. یعنی تبلیغ درجهت سوسیالیسم ملی- همان مبارزه درچارچوب افکار مائوئیستی- "جهان سوم" علیه "ابرقدرت‌ها"، همسانی و همکاری "ابر قدرت‌ها" بایکدیگر، خطر "ابرقدرت" شوروی و تمام لاطائلات دیگری که از سال‌ها پیش تاکنون مطرح بودهٔ و محافل امپریالیستی همواره کوشیده‌اند بگویند که گویا سیاست شوروی همان سیاست پطرکبیر در ۲۰۰ سال پیش برای دست یافتن به آب‌های گرم است و اصلا دنیا ازدوران پطرکبیر تا حالا هیچ تغییری نکرده است! این‌ها مسائل ابتدایی و بچگانه‌ای است که متاسفانه عده‌ای صادق و ازهمه‌جا بی‌خبر نیزبه آن اعتقاد دارند. به این جهت است که ما برای این ریشهٔ دوم، یک عنصر و زمینهٔ اعتقادی هم مشاهده می‌کنیم. البته اعتقادی که ناشی از موضع‌گیری لیبرالی، بورژوایی، طبقاتی و یا ناشی از فقدان شناخت علمی در این زمینه‌است. اما با کمال تاسف، این دو ریشه که از لحاظ محتوی و بنیاد خود می‌توانند درتضاد شدید نیز باشند، گاه درکنار یکدیگرعمل می‌کنند. از این جهت می‌گویم می‌توانند درتضاد باشند که ریشهٔ دوم می‌تواند شدیدا با امپریالیسم درگیرنبرد باشد. ما این را درتعدادی ازکسانی که صادقانه دارای چنین نظریاتی هستند، تشخیص می‌دهیم. مامی‌بینیم افرادی بطورجدی ضدامپریالیست هستند، اما در دام این اشتباهات و ارزیابی‌های نادرست افتاده‌اند که متاسفانه نتیجهٔ کارشان دریک جریان جمع می‌شود و به یک رودخانه می‌ریزد. این رودخانه عبارت است از ایجاد محیط مسموم و زهرآگینی علیه اتحاد شوروی، بزرگترین پشتیبان جهانی انقلاب ایران، که با تمام نیرو و درتمام‌زمینه‌ها، از انقلاب ایران حمایت کرده و می‌کند. عناصر ضدشوروی و ضدکمونیست، به منظوریافتن دلیل برای نظریات خود به ساختن دروغ، افترا، توهین، حادثه‌سازی و

www.iranarchive.com

هرنیروئی دسیسه‌ای که لازم باشد، دست می‌زنند. این همان چیزی است که در روزها و ماه‌های اخیر شدت پیدا کرده است. تشدید فعالیت وابستگان به ریشهٔ اول، علیه شوروی و کمونیسم، کاملا طبیعی و قابل فهم است. این ها در تمام زمینه‌ها، فعالیت ضدشوروی و ضدکمونیستی خود را تشدید کرده‌اند. و اما چرا ریشهٔ دوم به چنین کاری دست زده است؟ به نظر ما در این‌جا یک رشته عوامل عینی هم وجود دارد، نیروهای ضدامپریالیست درون هیات حاکمه که واقعا هم علیه امپریالیسم آمریکا مبارزه می‌کنند، در دوران اخیر ضعف‌ها و کمبودهای کارخود و عدم‌رضایت خلق را احساس می‌کنند. ازسوی دیگر احساس می‌کنند که طبیعتا گرایش نسبت به حزب تودهٔ ایران روز به روز بیشتر می‌شود. این‌گرایش روزافزون را مادرعمل نیز می‌بینیم. اگر طول صفی را که برای‌شرکت در جلسات "پرسش و پاسخ" تشکیل می‌شود، با همین چندهفته پیش مقایسه کنیم، می‌توانیم میزان علاقهٔ رفقا، دوستان و غیرحزبی‌ها را، برای این‌که بیایند و حرف‌های حزب تودهٔ ایران را بشنوند، بسنجیم. ما می‌بینیم حتی گروه‌های اسلامی نیز که‌مدت‌ها به علت نظریات قشری خود حاضرنبودند به حرف‌های حزب تودهٔ ایران گوش دهند، حالامی‌آیند ودر این‌جلسات شرکت‌می‌کنند. با این گرایشی که هر روزنسبت به حزب تودهٔ ایران رو به افزایش است، و با سیاست‌های حزب ما که به خاطر صحت و درستی خود بیشتر جا باز می‌کند، این‌ها می‌بینند که پیش‌داوریهایشان دربارهٔ ما نادرست است. یعنی یک تغییر سمت‌گیری و یک گرایش به‌سوی جریانی پیدا می‌شود که با پیش‌داوری‌های آن‌ها نمی‌خواند. این گرایش و تغییر درسمت‌گیری، هم ازلحاظ ایدئولوژی ــ یعنی گرایش نیروهای خلقی به سوی حزب تودهٔ ایران ــ و هم ازلحاظ داخلی و جهانی، اهمیت دارد. به همین جهت است که این‌ها برای ایجاد کردن سد دربرابراین گرایش، برفشار تبلیغاتی تحریک آمیز خود علیه حزب تودهٔ ایران می‌افزایند. زمستان‌ها که هوای بیرون خیلی سرداست، به راهرو ورودی ساختمان‌های بلند هوای گرم وارد می‌کنند تا هوای سرد نتواند به داخل ساختمان بیاید. یعنی یک پردهٔ مانع دربرابرهوای سرد ایجاد می‌کنند. این مسالهٔ تکنیکی، درسیاست نیز مصداق دارد. مخالفان‌ما احساس‌می‌کنند که براثرسیاست درست حزب تودهٔ ایران، گرایش به سوی این حزب افزایش می‌یابد، و بنابراین فحاشی و بستن افترا و تهمت به آن را شدت می‌بخشند. این موضع‌گیری را ماتنهادرمخالفین ایدئولوژیک خودنمی‌ــ

بینیم. دوستان ما نیز چنین می‌کنند. سازمان چریک‌های فدایی خلق (اکثریت) که می‌توان گفت سه چهار کیلومتری ازمواضع قبلی خود دور وبه مواضع حزب تودهٔ ایران نزدیک شده، همین برخورد را با ما دارد. خوب، نتیجهٔ این نزدیکی به مواضع حزب تودهٔ ایران می‌تواند این باشد که،افراد سئوال کنند اگر حرف‌های مادرست است، همین حرف‌ها را که حزب تودهٔ ایران مدت‌ها پیش می‌زده است. به این ترتیب، گرایش به حزب تودهٔ ایران زیاد می‌شود، و مثلا سازمان چریک‌های فدایی خلق (اکثریت) برای این‌که دراین‌جا هوای گرم وارد کند و دربرابروزش سرد حقیقت سدی به وجود آورد، بار دیگر یک سری دشنام به حزب تودهٔ ایران می‌دهد! خوب، این‌شیوه نیز یکی از شیوه‌های مبارزه است! اما البته ــ نه شیوهٔ کمونیستی ــ و ما با این شیوهٔ مبارزه با لبخند برخورد می‌کنیم، زیرامعتقدیم که نمی‌تواند جلو پیشرفت این تغییر را سد کند. تاریخ از این سدهای مصنوعی، نیرومندتر است. خود تاریخ مارکسیسم درجهان، به خوبی این حقیقت را نشان می‌دهد. صدوسی سال پیش که مارکسیسم به عنوان یک اندیشه و نظریه درجهان پیدا شد، هزاران هزارگونه از این سدها دربرابر آن ایجاد کردند، کشتند، جنایت کردند، شکنجه دادند، نابود کردند و جنگ به راه‌انداختند، امامارکسیسم راه خود را به سوی پیشرفت و تکامل گشود. به این ترتیب، این ارزیابی‌ها اشتباه و نادرست‌است. اما برای کسانی که احساس می‌کنند نقاط‌ضعفشان دارد به زیان آن‌ها تمام می‌شود، و باید جلو آن را به هرترتیب شده بگیرند، کاملا طبیعی است.

به این ترتیب، این دو ریشه و جریان،اکنون با یکدیگر تلفیق شده و تاثیری منفی برجای می‌گذارند. ولی باید این را هم بگویم که درهمین مقامات رهبری و حاکمهٔ ایران گرایش دیگری نیز وجود دارد. گرایشی واقع‌بینانه‌تر که برای موضع‌گیری درست حزب تودهٔ ایران ارزش مثبت قائل است. البته این گرایش خیلی نیرومندنیست، اما به‌هرجهت وجود دارد. ما این گرایش را درمجموعهٔ سیاست کنونی رهبری انقلاب، در بخش‌های معین و نزد رهبران معینی احساس می‌کنیم، برای آن ارج قائلیم و می‌کوشیم با ایجاد یک محیط همکاری صادقانه و صمیمانه، برای حفظ دستاوردهای انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی ایران وجلوگیری از دسیسه‌های امپریالیسم‌علیه انقلاب، آن‌را تقویت کنیم. شما در نامهٔ "مردم" که شنبه چاپ خواهد شد، مقاله‌ای خواهید خواند دربارهٔ دسیسه‌

های ضدانقلاب درخارج ازکشور. ما اطلاعاتی به دست آورده‌ایم که نشان می‌دهد توطئه‌های ضدانقلاب در درجهٔ اول برای درهم‌شکستن و نابود کردن ــ حتی نابودی فیزیکی ــ روحانیت مبارز خط امام‌خمینی و رهبری حزب تودهٔ ایران انجام می‌گیرد. این اطلاعات بسیار موثق و دقیق است. به همین جهت ما با تمام قوا می‌کوشیم که این همکاری صادقانه میان حزب‌تودهٔ ایران را با خط ضدامپریالیستی و خلقی انقلاب ایران و جمهوری اسلامی مستحکم نگاه‌داریم.

من دربارهٔ افغانستان کم‌تر صحبت کردم. به نظرما تشدید این فعالیت علیه افغانستان دوجنبه دارد. ما الان می‌بینیم که در ایران افتضاح و رسوایی این گروه‌های باصطلاح اکثریت ضد دولت افغانستان آن‌قدر بالا گرفته است که روزنامهٔ جمهوری اسلامی و سایر روزنامه‌های اسلامی ازجمله آزادگان، انقلاب اسلامی و حتی رادیو و تلویزیون نیز ماهیت خائنانهٔ برخی از آن‌ها را فاش‌کردند. این عناصر به معنای کامل کلمه همان پالیزبان‌ها، نهاوندی‌ها و هویداها و اویسی‌های افغانستان هستند که‌آن‌ها را ازکشور رانده‌اند. و درحال حاضر به نوکری برای آمریکا مشغولند و علیه‌دولت افغانستان دست به تحریک، توطئه‌و خرابکاری می‌زنند. مثل تمام ضدانقلابیون ایرانی که علیه دولت انقلابی ایران‌به توطئه‌چینی و خرابکاری مشغولند. وقاحت این آقایان رهبران انقلاب باصطلاح اسلامی افغانستان به جایی‌رسیده است که یکراست از ژنو بلند شده‌اند و رفته‌اند به مصر برای دستبوسی سادات! دراین‌جا باید به آقای قطب‌زاده گفت که یک نگاهی توی آینه بینداز و ببین علت این‌که به تو و انورسادات با یک چشم نگاه می‌کنند، چیست؟ آخر باید یک‌جای آدم خراب باشد که این عناصرچنین موضعی دربرابرش بگیرند. این‌ها برایشان مرجع عبارت است از آقایان قطب‌زاده، ضیاءالحق و سادات. البته آقای قطب‌زاده خیلی کوشش می‌کند که‌به آقای ضیاءالحق رنگ اسلامی و ضدامپریالیستی بزند. اما آقای سادات را که دیگر هیچ کاریش نمی‌شود کرد!

به عقیدهٔ ما این کینهٔ ضدشوروی و ضدکمونیستی و خودخواهی و خودپسندی، عناصری را نیز که حتی نمی‌توان آن‌ها را واقعا عناصر ضدانقلاب و عوامل‌آگاه دشمن درصفوف انقلاب دانست، به منجلاب عمیق و خطرناکی خواهد کشاند. این درردرجهٔ اول به انقلاب ایران صدمه می‌زند. ممکن است به طورموقت نیروهایی را درسمت‌گیری‌ها و

جهت‌گیری‌های اجتماعی داغان کنند، اما سرانجام به انقلاب ایران صدمه می‌زنند. مبارزه برای درهم‌شکستن سازمان‌های خلقی جنبش ایران ــ علی‌رغم اشتباهاتی که مرتکب شده‌اند ــ آغاز حرکت برای برقرار کردن یک اختناق سیاسی علیه تمام جنبش ضدامپریالیستی ایران و مقدمهٔ پیروزی ضدانقلاب است. دراین امر کوچک‌ترین تردیدی نمی‌توان داشت. تاریخ تاکنون این را صدها بار درجاهای مختلف نشان داده است. حکومت نظامی‌ای که دکترمصدق برای جلوگیری از رشد جنبش خلقی و توده‌ای ضددربار برقرارکرد، دامن خود او را گرفت، به‌زندانش کشاند و محکوم کرد و همه‌چیز را ازمیان‌برد. تاریخ این مساله را در کشورخودما به ما نشان داده و درجاهای دیگرنیز به همین ترتیب. اعمال سیاست ضدجنبش خلقی، اصیل و مدافع خواست‌های ضد‌ــ امپریالیستی و توده‌ای ایران، اولین گام برای سقوط آن است، و خود آن کسانی راهم که ناآگاهانه دراین‌جهت عمل کنند، با خود به جهنم خواهد کشید. من به یکی از دوستان اسلامی که خیلی اصرار داشتیم با او دربارهٔ مسائل عمدهٔ سیاست ایران گفتگوئی داشته باشیم و چندبار از این کار سرباز زده بود، پیغام دادم‌که این‌قدر تاخیرنکنید، زیرا این بار دیگر ما درسلول‌های زندان یکدیگر را نخواهیم دید، درکوچه‌ها و خیابان‌ها ما را به دارخواهند آویخت‌و فرصت نخواهند داد تا در زندان به بحث دربارهٔ اشتباهات، نقایص و ندانم‌کاری‌ها بپردازیم. واقعیت نیز این است که این بار اگر ارتجاع درایران به پیروزی برسد، ممکن‌است حفیظ الله امین‌ها و سادات‌ها را نگاه دارد، اما اکثریت کسانی را نیز که ناآگاهانه دراین دام‌ضدتوده‌ای، ضدکمونیستی و ضدخلقی و ضدگروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب خلقی افتاده‌اند، به نابودی‌خواهد کشاند. این واقعیت را ما در تجربهٔ همهٔ جنبش‌های شکست خورده دیده‌ایم. به‌نظر ما اگر ضدانقلاب درایران پیروز شود، تجربهٔ ۲۸ مرداد به مراتب شدیدتر و سهمگین‌تر، تکرار خواهدشد. درتجربهٔ پیشین ما، یعنی تجربهٔ ۲۸ مرداد، ضدانقلاب به بورژوازی ملی و جبههٔ ملی رحم کرد، زیرامقاومت چندانی هم دربرابر آن ازخودنشان نداده بودند. اصلا هفت‌هشت نفرشان را بیشتر دستگیرنکردند. بیش ازهمه خود مصدق را تحت فشار قراردادند و بقیه را هم بعدازیکی دوسه سال آزاد کردند. اما این بار ضدانقلاب که این تجربه را نیز کرده است، بدون تردید به نیروهای بینابینی رحم نخواهدکرد. به همین جهت است که ما به تمام نیروهای

www.iran-archive.com

سالم ضدامپریالیستی هشدارمی‌دهیم که این سیاست، سیاست خطرناک و زیان‌آوری است. خطرناک و زیان‌آور، نه‌تنها برای مجموعهٔ انقلاب ایران، نه‌تنها برای نیروهای راستین انقلابی چپ، بلکه برای خود همان نیروهایی که ناآگاهانه آن را اعمال می‌کنند.

سمت‌گیری انقلابی کشورهای عضو جبههٔ پایداری

س: نظرشما دربارهٔ اجلاس سران کشورهای جبههٔ پایداری خلق‌های عرب درطرابلس چیست؟

ج: این یک حادثهٔ بزرگ تاریخی و جهانی است و رفقای توده‌ای، دوستان خلقی و کلیهٔ نیروهای ملی و ضدامپریالیستی ایران باید به آن اهمیت فوق العاده بدهند. دراین اجلاس، کشورهایی مانند سوریه، لیبی، الجزایر، جمهوری دموکراتیک یمن و جبههٔ آزادیبخش فلسطین یک سلسله تصمیماتی گرفته‌اند و سمت‌گیری فوق‌العاده دقیق و مشخصی برای مجموعهٔ نهضت‌عرب (که درحال‌حاضرآن‌هاپیشقراول‌آن‌هستند) معین کرده‌اند که دارای اهمیت سیاسی و تاریخی است. کشورهای جبههٔ پایداری دراین جلسه به طورمشخص سیاست ضدامریکایی، ضداروپایی و ضدژاپنی (که درهمان جهت آمریکا عمل می‌کنند و نباید گول آن‌ها را خورد)، سیاست تحکیم دوستی همه‌جانبه با کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحادشوروی، سیاست همکاری وسیع با کشورهای سوسیالیستی و اتحاد شوروی، برای بالابردن قدرت مقاومت کشورهای جبههٔ پایداری وجنبش خلق عرب دربرابرامپریالیسم و صهیونیسم، اعلام کرده، و در این زمینه تصمیمات قاطعی‌گرفته‌اند که ازسوی سازشکاران‌و محافظه‌کاران وتمام دستگاه تبلیغاتی ایران با ناخرسندی بسیار شدید مواجه شده است. و ظاهرا مسافرت بعضی ازشخصیت‌های ایران به کشورلیبی دردوجهت با عدم‌موفقیت روبروشده و فعلا به تعویق افتاده‌است. درایران برای تضعیف سمت‌گیری‌های مثبت لیبی، اقداماتی صورت گرفته است. به عنوان مثال، یک جریان بکلی تحریک‌آمیز که از سوی وزارت خارجه به راه افتاد، پیشنهاد شد و به تصویب شورای انقلاب نیز رسید، مسالهٔ تشکیل کمیسیونی برای رسیدگی به چگونگی گم شدن امام موسی صدرو

مسافرت اعضای این کمیسیون به لیبی است. امروز مساله‌ء امام موسی صدر مساله‌ء روشنی است. واقعیت آن است‌که صهیونیسم ـ بزرگ‌ترین دشمن نیروهای مترقی ـ مانند ده‌ها و ده‌ها نمونه‌ء دیگر، با یک ضرب شست بین‌المللی توانسته است امام‌موسی صدر را برباید و زندانی کند و یا او را ازبین ببرد. بدون شک این عمل درایتالیا انجام گرفته است. زیرا سازمان جاسوسی ایتالیا دردست امپریالیسم آمریکا وصهیونیست‌ها است. آن‌ها برای ایجاد شکاف درجبهه‌ء مقاومت رادیکال و جدی ضدآمریکایی و ضدصهیونیستی درکشورهای عرب، این مساله را به گردن لیبی انداخته‌اند. اگر مبارزان انقلابی موسی‌صدر را یک مبارز ضدامپریالیست و ضدصهیونیست می‌دانند، باید مساله‌ء گم‌شدن او را به یک منبع صهیونیستی ـ آمریکایی مربوط سازند. یعنی حدس نخستین این است که آن‌ها او را گرفته‌اند و یا ازبین برده‌اند، نه کشوری مانندلیبی که با تمام نیروعلیه امپریالیسم و صهیونیسم مبارزه می‌کند و دراین زمینه امتحان خود را داده است. این درست نیست که مرتبا بخواهند قذافی را متهم کنند. خوب، این مساله نشان می‌دهد که این گونه گرایش‌ها از سوی عناصری مانندامیرانتظام‌ها و عناصر دیگری که آدم نمی‌داند سروکله‌شان ازکجا پیداشده است، پشتیبانی می‌شود، و به همین دلیل، مشکوک است.

ما نمونه‌ء دیگری از برخورد با لیبی را درپیش رو داریم. حدود دو سال پیش، دوتن ازشخصیت‌های بسیار برجسته‌ء آلمان دموکراتیک به لیبی رفته و مهمان دولت لیبی بودند. یکی از این دوتن عضو پولیت بورو، یعنی یکی ازموثرترین عناصر رهبری سیاسی آلمان دموکراتیک بود که همه حدس می‌زدند جانشین آینده‌ء رهبرسیاسی کشور خواهد شد. و دیگری یکی ازبرجسته‌ترین‌کادرهای جولن‌سیاست خارجی آلمان دموکراتیک بود. درمراسم خداحافظی، هنگامی که آن‌ها می‌خواستند از لیبی خارج شوند به آن‌ها توصیه شد که با هلی‌کوپتر مخصوص قذافی گردشی انجام دهند و غروب زیبای طرابلس را تماشا کنند. آن‌ها سوار شدند و هلی‌کوپتر بوسیله بمبی که درآن کار گذاشته شده بود، منفجر گردید. مسلم بود که این بمب را صهیونیست‌ها و یا عوامل سادات خائن برای کشتن قذافی کار گذاشته بودند که تصادفا این مهمانان را کشت. هدف‌اصلی، قذافی بوده است، نه مهمانان او. تصادف باعث بروز چنین رویدادی شده بود که دراین دیدار رسمی، این دوتن کشته شدند.

با وجود این‌که دوتن از بهترین و باارزش ترین عناصر آلمان دموکراتیک ازمیان رفته بودند، وقتی کمونیست‌ها متوجه شدند که این

یک توطئه ازسوی دشمن بوده است، حتی مساله را مطرح نیز نکردند، زیرا مسلم بود که این توطئه علیه خود قذافی صورت گرفته و هدف از آن مهمانان دولت لیبی نبوده است. با وجود این‌که این تصادف بسیار دردناک و گران بود، از آن برای تضعیف یک دولت دوست، دولتی که علیه دشمن مبارزه‌می‌کند، استفاده نکردند.

این‌ها دونمونه است از شیوهٔ برخورد انقلابی و غیرانقلابی. برخورد اول، شیوهٔ گروه‌هایی است که اگر نگوییم وابسته به امپریالیسم هستند و برای آن‌ها کارمی‌کنند، لااقل آن‌قدر خودبین و خودخواهند که با تمام نیرو دردام دشمن می‌افتند، دردامی که امپریالیسم و صهیونیسم گسترده‌اند و با هزار و یک دلیل واهی می‌خواهند چنین وانمود کنند که امام‌موسی صدر اصلا وارد ایتالیا نشده است. برای سازمان جاسوسی "سیا"، صحنه‌آرائی‌هائی از این نوع، بسیار کارآسانی است. درهمین ایران می‌بینیم که عوامل و نوکرهایشان با چهارتا پاسپورت، مهر و تمام وسایل و تجهیزات دستگاه گذرنامهٔ ایران مجهزند و دراین زمینه هرکاری را می‌توانند انجام دهند. حتی می‌توانند دفاتر را عوض کنند و تاریخ ورود و خروج ماموران‌خود را تغییردهند.

دامن زدن به این گونه مسائل، افتادن در دام "سیا" و "صهیونیست"ها است که می‌خواهند هرطورشده، چنین رویدادهایی را به عامل نفار و تفرقه میان نیروهای شیعهٔ جهان ونیروهای اهل سنت، یعنی قذافی و غیره تبدیل کنند. این گونه موضع‌گیری‌ها نشان‌دهندهٔ سیاست‌های خام یا انحصارطلبانه‌ای است که نتیجهٔ هر دوی آن‌ها این خواهد بود که عناصر بی‌تجربه دردام توطئه‌های امپریالیستی بیفتند. اماخوشبختانه درمیان این نیروها افرادی نیز هستند که دراین‌دام‌ها نمی‌افتند. ما از شنیدن تلگراف آیت‌الله منتظری دربارهٔ لغو مسافرت کمیسیون رسیدگی به مسالهٔ امام‌موسی صدر به لیبی، بسیار شادمان شدیم. زیرا این کار مانع از افتادن در دام توطئه‌ای شد که از سوی امپریالیسم گسترده شده بود. کسانی که با حسن نیت دراین دام می‌افتند، نمی‌دانند این حرکت‌چقدر به سود امپریالیسم وصهیونیسم است. امام‌نیز دستورداد که این مسافرت انجام نگیرد و جلو آن گرفته شود. یکی دیگر از این گونه اقدامات، اقدام وزیر امورخارجهٔ ایران بود که می‌خواست به کشورهای عربی برود و آن‌ها را وادار سازد که از سیاست همکاری و دوستی خود با کشورهای سوسیالیستی دست بردارند و به دنبال سیاست رهبری

شده از تهران (یعنی همان سیاستی که کنفرانس "اسلامی" اسلام‌آباد را از این‌جا رهبری کرد !) بروند . این گونه سیاست را حداقل می‌توان کودکانه دانست . درک نکردن سیاست جهان و جریان‌های عظیم سیاسی که درآن می‌گذرد ، دشمنی کینه توزانهٔ ضدکمونیستی و ضد شوروی و ناسیونالیستی پاره‌ای از مسئولان ، آن‌ها را چنان کور کرده است که هیچ چیز سیاست جهان را نمی‌بینند . ظاهرا این تلاش برای آن بود که کشورهای جبههٔ پایداری عرب را از تصمیماتی که درطرابلس اتخاذ می‌شود بازدارند ، و اکنون که دیگر مساله منتفی شده ، این مسافرت به تعویق افتاده و یا از آن صرف‌نظر کرده‌اند . البته با کمال تاسف باید گفت‌که رسانه‌های گروهی ایران به هیچ وجه اهمیتی را که این موضع‌گیری کنفرانس طرابلس ، درمجموعهٔ جنبش آزادیبخش عرب دارد ، وهدف از آن آزاد شدن از قید اسلام آمریکایی ، اسلام ساداتی ، اسلام ضیاءالحقی ، اسلام ملک‌حسن و ملک‌خالد است ، برای مردم بازگو نکردند . حتی کوشش به عمل آمد که تاحد ممکن آن‌را بی‌اهمیت جلوه دهند .

اما می‌توان انتظار داشت که این کوشش‌ها نیز با شکست روبروشود .

آیادر ایران بورژوازی ملی وجود دارد؟

س : آیا اصلا در ایران بورژوازی ملی وجود دارد ، یا نه؟

ج : یکی ازبحث‌هایی که مدت‌ها میان ما و سازمان چریک‌های فدایی خلق وجود داشت ، درپیرامون همین مساله بود . این دوستان ، به پیروی از پاره‌ای نوشته‌های کج و کولهٔ بعضی از مدعیان کج و کوله‌تر مارکسیسم درجهان ، مانند رژی دبره و امثال او ، مدت‌های مدید این دعوا را با ما داشتند ومی‌گفتند شما سازشکارید ، زیرا معتقدید که در ایران بورژوازی ملی وجود دارد ! به نظرما ، علت این موضع‌گیری نادرست که هنوز هم درمیان گروه‌های مختلف ازجمله "پیکاری‌ها" ، "پیشتازها" و "رزمندگان" و غیره ــ رواج دارد ، این است که معتقدند در ایران اصلا بورژوازی ملی وجود ندارد و تنها یک بورژوازی وابسته است و یک خرده بورژوازی سنتی ازتجاعی ویک طبقهٔ کارگر ، و تنها با انقلاب کارگری می‌توان مسائل ایران را حل کرد و هیچ راه دیگری نیزوجودندارد .

اما به نظرما بورژوازی‌ملی در ایران وجود دارد و به طور بسیارموثری نیز وجود دارد. منتها، این بورژوازی ملی تاچه حد خصوصیات ضد‌ـ امپریالیستی و دموکراتیک دارد و تا چه حد می‌تواند تغییریابد، موضوع بحث دیگری است. بورژوازی ملی، آن بخش از بورژوازی است که به‌طور عمده با تولید و مبادلات داخلی، یعنی بازار داخلی سرمایه‌داری، در ارتباط است. بورژوازی ملی، به طور کلی، درهرصورت، با بورژوازی انحصاری سرمایه‌داری دارای وابستگی‌ها و مناسباتی است. اما آنچه آن را از بورژوازی وابسته جدا می‌کند، میزان این وابستگی است. یعنی این که باید دید آیا عمدتا وابسته به بازار تولید و مبادلهٔ داخلی است یا به انحصارات سرمایه‌داری. دراین‌جا است که خاصیت ملی پیدا می‌کند و تحت فشار سرمایه‌داری جهانی قرار می‌گیرد.

مثلا باید توجه داشت بورژوازی که‌در ایران جنس تولید می‌کند‌ـ از قبیل پارچه‌ـ ماشین آن را از کجا می‌خرد؟ از جهان سرمایه‌داری. پس به این ترتیب، با جهان سرمایه‌داری ارتباطات و وابستگی‌هایی دارد. برای خرید این ماشین آلات، از بانک‌های خارجی اعتبار می‌گیرد. در این‌جا نیز یک وابستگی وجود دارد. اما با سرمایهٔ داخلی خود، به‌طور عمده، حدود ۸۰ درصـــدآن، در رابطه با بازار داخلی کار می‌کند. یعنی پشم و پنبهٔ داخلی را می‌خرد و به دست کارگر ایرانی آن را به پارچه‌تبدیل می‌کند و به طورعمده آن را در بازار ایران به فروش‌می‌رساند. خوب، این بورژوازی ملی چگونه تحت فشار امپریالیسم است؟ درست است که بورژوازی ملی ماشین آلات مورد نیاز خود را از امپریالیسم می‌خرد، اما از آن‌جا که دارای سرمایه‌های بسیار بزرگ نیست، نمی‌تواند باسرعت لازمی که‌امپریالیسم می‌تواند ماشین‌هایش را مدرن و نو کند و درنتیجه میزان تولیدش را بالا ببرد و مخارج کالای تولید شده‌اش را پائین بیاورد، رقابت کند. درنتیجه، با همان ماشین امپریالیستی و حتی با کارگر ارزان‌تر، جنس تولید می‌کند، امـامحصولش نسبت به محصولی که امپریالیسم می‌تواند وارد بازار ایران کند، گران‌تر تمام می‌شود. دراین‌جا بورژوازی ملی موضع ضدامپریالیستی اتخاذ می‌کند. به این ترتیب که به دولت فشار می‌آورد تا جلو ورود اجناس امپریالیستی را به ایران بگیرد. حتی موافق نیست که یک انحصار سرمایه‌داری خارجی، بیاید درایران کارخانهٔ آخرین سیستمی بسازد. زیرا به علت ضعف سرمایهٔ خود، می‌خواهد از این کارخانه‌ای که ۵ سال پیش ساخته‌است، ۱۵ سال شیره بکشد. به این ترتیب، می‌بینیم که درهمین بورژوازی ملی که طبقهٔ

کارگر را استثمار می‌کند، عناصر مقاومت دربرابر امپریالیسم پیدا می‌شود. ماهمین را جنبهٔ ملی این سرمایه‌داری می‌دانیم. حالا این تغییرپذیر است. درلحظات گوناگون و درشرایط مختلف اجتماعی ـ سیاسی این مقاومت دربرابرامپریالیسم می‌تواند به یک مقاومت جدی و ایستادگی سرسختانه تبدیل شود، و درشرایط دیگر می‌تواند به یک سازش با آن مبدل شود که: " آقا، من غلط کردم! همان سهمی که به ما می‌دادی، بس است!" این همان دوگانگی سیاست بورژوازی ملی را نشان می‌دهد. بورژوازی ملی، هنگامی که‌از داخل خطری برای نظام سرمایه‌داری احساس نکند، می‌کوشد دربرابرامپریالیسم به مقاومت برخیزد. زیرا می‌خواهد از امپریالیسم سهم بیشتری از این سفرهٔ بیت المال وسیع ملت وثروت ملی ما بگیرد. امپریالیسم می‌خواهد که بورژوازی ملی را به نان و پیاز نگه دارد. یعنی‌آن‌قدر که تنها به ادامهٔ حیات قادر باشد و اگر ورشکست هم شد، گور پدرش. زیرا امپریالیسم خواهان حداکثر سود است. هرچه بتواند سود خود را بالاتر ببرد، می‌برد. آن‌قدر به‌سوی حداکثر سود می‌رود تا اوضاع را به انفجار بکشاند. مانند اوضاع ایران. آن‌قدر ایران را غارت کردند تا به انفجار کشید. یعنی براثر شدت روزافزون تمایل‌به حداکثر سود، درزمینهٔ حفظ منافع خود نیز کور می‌شود و نمی‌بیند که دارد انفجار پیدا می‌شود. درنتیجهٔ غارت وحشتناکی که می‌کند، هی‌فانتوم به کشورهایی مانند ایران تحمیل می‌کند، پول‌ها را دوباره می‌گیرد، نفت آن‌ها را به یغما می‌برد. می‌کوشد مس را ارزان‌تر بخرد و همواره می‌خواهد کالای خود را به قیمت گران‌تر تحمیل کند، کامپیوتر خود را به هشت برابر قیمت بین‌المللی قالب می‌کند، کارخانهٔ ذوب آهن اهواز را به سه‌برابر قیمت بین‌المللی تحمیل می‌کند، برای این‌که هرقدر می‌تواند سود خود را بالا ببرد.

در این‌جا است که بورژوازی ملی، درشرایطی که برای نظام سرمایه‌داری اصلاً خطری وجود ندارد و موجودیت خود را در داخل مورد تهدید نمی‌بیند، تمایلات ضدامپریالیستی پیدا می‌کند. ما دربارهٔ این لحظات و شرایط تاریخی و تمایلات بورژوازی ملی بارها سخن گفته‌ایم و مطلب نوشته‌ایم. خوب، بورژوازی ملی قشرهای مختلفی دارد. ما تعریف طبقاتی بورژوازی ملی را به دست داده‌ایم. این چیزی است که دوستان پیشگام ما هرگز به آن توجه نمی‌کنند. آن‌ها می‌پندارند

www.iranarchive.com

که سرمایه‌داری و بورژوازی یعنی کسانی که کارخانه و مثلا ۵۰۰ تا کارگر دارند. و حال آنکه سرمایه‌داری‌وبورژوازی‌یعنی‌عناصری‌که‌سرمایه‌شان را در تولیدومبادله به‌کار می‌اندازند و قسمت عمدهٔ سودی که می‌برند از گردش سرمایهٔ آن‌ها است و قسمت کوچکی از این سود ناشی از کارخود آن‌ها است. آنها می‌توانند رئیس‌کارخانه باشند و به عنوان یک مدیر کار کنند. می‌توانند به عنوان یک مهندس یا مقاطعه‌کار، خود نیز کار کنند. می‌توانند مدیرهم باشند یعنی می‌توانند مزد داشته باشند، اما، نه این درآمدی که دارند بخش عمده‌اش از گردش سرمایه است، و نه با آن حقوقی که فقط برپایهٔ کارخودمی‌گیرند میتوانستندبه‌سرمایه‌دارتبدیل‌شوند.

خوب، ما از این سرمایه‌داران، قشر بسیار وسیعی داریم. ما درکشور خود یک قشر چند صد هزارنفری سرمایه‌دار داریم. شما درآمد کفاش یا نجاری را که ۱۰ تا شاگرد دارد و آن بالا نشسته است و تنها معامله می‌کند و پول می‌گیرد، با میزان‌ارزش کار خود او مقایسه کنید. یعنی اگر بخواهد یک نفر را به جای خود بنشاند، چقدر باید به او حقوق بدهد؟ آن وقت می‌بینید که او هم جزو قشر سرمایه‌دار است. این کفاشی که ۱۰ تا شاگرد دارد، از ورود کفش خارجی زیان می‌بیند. او نمی‌تواند به ارزانی کفش امپریالیستی، کفش تولید کند. از این‌جهت، جنبهٔ ضدامپریالیستی دارد. اما اگر ببینند که کارگران قیام کرده‌اند و یا می‌خواهند تعاونی درست کنند، آن‌وقت می‌رود با امپریالیسم می‌سازد که: " من نوکر توهستم! تو مرا حفظ کن، سود حداکثرت را هم ببر و من هم به همان اندازه‌ای که می‌گرفتم، راضیم." دوگانگی بورژوازی ملی، چندگانگی سیاست و موضع‌گیری قشرهای گوناگون بورژوازی، از قشرپائین آن‌تا قشر وسیع‌تری که دارای کارخانه‌های بزرگ با ۴۰۰ ــ ۳۰۰ تا کارگر است، از همین جا است. این است که اگر ما طبقهٔ سرمایه‌داری را که یک طبقهٔ نسبتا گسترش یافته درجامعهٔ ایران است، درتمام این طیف وسیع و ویژگی‌های آن و نیز لایه‌های مختلف آن مورد بررسی قرار ندهیم، و سیاست و موضع‌گیری آن‌ها را درست ارزیابی نکنیم، به مسائل به طور سطحی برخورد کرده‌ایم و قضاوت و برداشت علمی نداشته‌ایم.

به این ترتیب، به نظرما در ایران بورژوازی ملی وجود دارد. این بورژوازی ملی درجریان انقلاب و درجنبهٔ ضدامپریالیستی شرکت داشته

www.iranarchive.com

و با استبداد مبارزه‌می‌کرده است. جنبهٔ ضدامپریالیستی آن منحصربوده است به محدود کردن غارت و تسلط امپریالیستی، و جنبهٔ ضداستبدادیش در چارچوب ازمیان بردن تسلط غارتگران بزرگ وابسته به امپریالیسم، خاندان سلطنتی، یعنی دزدان و چپاولگران بزرگ بوده است که این‌ها را نیز می‌چاپیدند و از آن‌ها باج می‌گرفتند. ساواکی‌ها، سرمایه‌داران را نیز به زندان می‌انداختند و از آن‌ها میلیون میلیون پول می‌گرفتند. به این ترتیب، بورژوازی ملی، ضداستبدادی عزیزبوده است و می‌خواسته است قدرت را خود دردست گیرد. پس از انقلاب نیز، چنان که ما پیش از این نیز گفته‌ایم، هرقدر انقلاب خلقی‌تر و عمیق‌تر می‌شود و جنبهٔ ضدسرمایه‌داری بیشتری به خود می‌گیرد، بورژوازی ملی، بتدریج و ازقشرهای بالا، و پس از آن لایه‌های بعدی، به طرف سازش با امپریالیسم می‌رود و در آخرین مرحله، برای سرکوب انقلاب، به ضدانقلاب می‌پیوندد.

این است گرایش و سیاست و روند بورژوازی ملی. البته بورژوازی ملی را باید درهرلحظه و درهرشرایط تاریخی معین، مورد بررسی قرار داد. مثلا همین الان، باید بدانیم که بورژوازی ملی چه‌وضعیت و مناسباتی دارد، کدام قشرها و لایه‌هایش، دارای کدام خصوصیات و موضع‌گیری‌هایی هستند و باهمین دقت و نرمش، درمواضع سیاسی، با آن‌ها رفتار کنیم.

www.iran-archive.com

به‌جای حمایت لفظی عملا به انقلاب یاری دهید

س: با گوش کردن به چند نوار از شما، حرف‌هایتان را کاملا با موازین انقلاب اسلامی ایران موافق دیدم و کاملا جنبهٔ انقلابی دارد. اما من به‌شخصه، همراه‌با این صحبت‌ها، عملی ندیده‌ام. حال آن‌که دراین برهه از زمان، سخن تنها به کار نمی‌آید، بلکه مهم عمل است.

حزب شما کاملا با امام‌خمینی و نظریات ایشان موافق است و ایشان را به رهبری قبول دارد. اما نمی‌دانم چرا صحبت‌های ایشان راقبول ندارد. مثلا امام چندین‌بار مردم را برای کارهای خیر و انقلابی و مردمی دعوت کرده‌اند، ولی هیچ‌یک از افراد حزب در آن‌دیده نشده‌اند: مثل جهاد سازندگی، سپاه پاسداران وغیره. آیا قبول‌کردن رهبری امام فقط در حرف ثابت می‌شود، یا با عمل به گفته‌های ایشان؟

ضمناً در زمانی که مردم و جوانان ما بیکارند، درزمانی‌که‌مستضعفین بی‌پناه و بی‌جا و مکان و حتی بدون غذا و خوراک به سر می‌برند، آیا سزاوار است که شما پول خود را خرج تبلیغ و غیره کنید، در صورتی که ادعای مردمی‌بودن می‌کنید؟ آیا این‌ها جزو مردم نیستند؟

ج: سئوال مفصلی که این دوست عزیز کرده این است که شما برای انقلاب چکار می‌کنید و چه فعالیتی دارید؟ این دوست عزیز اطلاع ندارد که‌ما همیشه به تمام دوستان و رفقای جوان خود، به تمام هواداران حزب توصیه کرده‌ایم که باتمام نیرو درکارهای توده‌ای و مردمی شرکت کنند و تا آن‌جا که توانسته‌ایم گروه‌های کمک به‌وجود آورده‌ایم. اما هیچ سازمان سیاسی، تمام وقت و امکاناتش را به این کار اختصاص نمی‌دهد. احزاب و سازمان‌های اسلامی نیز چنین کاری را نمی‌کنند. مثلا، مگر حزب جمهوری اسلامی تمام امکانات خود را می‌برد توی روستاها که به روستائیان کمک‌کند؟ نه. این حزب نیز بخشی از وقت و امکان خود را به این امر اختصاص می‌دهد. اشکال دیگری که درکار ما هست و این دوست ما اطلاع ندارد، این است که گروه‌های مذهبی از شرکت توده‌ای‌ها درکارهای مردمی جلوگیری می‌کنند و مشکلات زیادی برای آن‌ها به وجود می‌آورند. حتی درمورد کلاس‌های درسی که ما برای باسواد کردن افراد زحمتکش درنقاط مختلف شهر دایرکردیم، به دستور مقامات مذهبی و وزارت آموزش و پرورش اشکال‌تراشی کردند و برای نیروهایی مانند حزب تودهٔ ایران بسیاری از این گونه دشواری‌ها ایجاد می‌کنند که‌دامنهٔ کار آن‌ها را محدود می‌سازد. درهرصورت، ما به هیچ وجه از این گونه کارها دوری نمی‌کنیم، بلکه با تمام قوا درمجموعهٔ کارهایی که جنبهٔ خلقی وتوده‌ای دارد، شرکت می‌جوئیم.

و اما دربارهٔ این‌که چرا ما همهٔ امکانات خود، ازجمله پولی را که دوستان و هواداران حزب به ما کمک می‌کنند، برای مردم بی‌بضاعت خرج نمی‌کنیم. دوست عزیز! برداشت ما از کارخلقی، برداشت خیریه دادن نیست. یعنی ما معتقدیم که با درپیش گرفتن شیوهٔ خیریه‌دادن، هرگز نمی‌توان جامعه‌ای را سعادتمند کرد. یکی‌از شیوه‌هایی که سرمایه‌داری همیشه به آن توسل می‌جسته، تا دریچهٔ اطمینانی ایجاد کند و جلو انفجار نارضایتی مردم را بگیرد، همین خیریه دهی بوده است. یعنی سرمایه‌دار همیشه آخر هفته پلو می‌داده، گوسفند قربانی می‌کرده و یک تکه گوشت و یا جگر به مردم فقیر می‌داده است تا به این وسیله خود را

که زالو وار خون‌مردم را می‌مکیده، به عنوان یک آدم خیّر، آدمی که به مردم کمک می‌کند، جابزند. یا این‌که مثلا پنجاه هزارتومان به یک روحانی‌نما که صدتا پنج تومنی از آن را به صدنفر می‌داده و بقیه را خودش برمی‌داشته، می‌داده‌است. سرمایه‌داران با این کارها، و به کمک روحانی‌نمایان و به‌نام خیریه، بزرگ‌ترین‌ترمزهارادربرابرحرکت خلق‌ها علیه سرمایه‌داری و غارتگری به وجود می‌آورده‌اند. ما معتقدیم که از این راه هرگز نمی‌توان جامعه را خوشبخت کرد. بلکه‌باید از راه کار، از راه تولید، از راه بالابردن فعالیت جامعه، از راه بالابردن‌ثروت اجتماعی و تقسیم عادلانهٔ ثروت بین همهٔ مردم و همهٔ کارکنان جامعه، از راه جلوگیری از هرگونه طفیلی‌گری، زالو گری و مکیدن خون مردم، می‌توان جامعه را سعادتمندساخت. البته می‌توان کمک‌های‌فردی کرد. با این کار، احساسات شخصی انسان کمی آرام می‌گیرد. اما کوچک‌ترین اثری در تحول تاریخ ندارد. شما خودتان، صدتا یک تومانی درجیب بگذارید، به جنوب شهر بروید و به صدنفر که زندگی سختی را می‌گذرانند و نان ندارند بخورند، بدهید. این چه تاثیری در زندگی آن‌ها خواهد داشت؟ فردا که بروید، بازهمان آش است و همان کاسه. یک روز توانسته‌اند نان بخورند و بازهم زندگی مشقت بارشان سرجای خود هست. این شکل، شکل مبارزهٔ سیاسی نیست. وبه همین جهت، ما راه مبارزهٔ سیاسی را درپیش گرفته‌ایم تا خلق را بیدار و به حقوق خود آشنا کنیم و به میدان مبارزه بکشانیم. ما فکر می‌کنیم که رهبران مبارز انقلاب اسلامی ایران نیز همین راه را رفته‌اند. امام خمینی، کمک‌هایی را که برایشان می‌رسید نفرستادند برای این که درنقاط مختلف کشور به فقرا بدهند. بلکه با آن به گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی‌مسلمانی که مبارزه می‌کردند، کمک‌کرد. این گروه‌ها و سازمان‌های اسلامی پیام‌های امام را درنوار و روی کاغذ تکثیر می‌کردند، به سفر می‌رفتند و آن‌ها را درمساجد میان مردم پخش می‌کردند و مردم گوش می‌دادند و یا می‌خواندند و به این وسیله مردم را تشویق می‌کردند که مبارزه کنند، جلو مسلسل‌ها بایستند و شاه را سرنگون سازند. و راه درست‌مبارزه نیز همین بود. امام‌خمینی که از راه خیریه‌دادن مبارزهٔ مردم را رهبری نکردند. اگر ایشان نیز می‌خواست راه وعاظ السلاطین را برود و پول‌های خمس و زکات را بگیرد و قسمتی از آن را به عنوان خیریه میان گدایان و کسانی که چیزی برای خوردن نداشتند تقسیم کند و بعد بگوید برای شاهنشاه عظیم‌الشان صلوات بفرستید، هرگز درایران نمی‌توانست انقلابی با این شکل تکامل

www.iran-archive.com

پیدا کند و پیروز شود.

به این جهت است که ما راه مبارزهٔ سیاسی را درست می‌دانیم، نه راه خیریه دادن را. البته دراین دوران انقلابی، ما بارها به دولت پیشنهاد داده‌ایم که ما آماده‌ایم با تمام نیروی خود در امر بازسازی و نوسازی بنیادی جامعه شرکت جوئیم و کمک کنیم. اما با کمال تاسف، این دوست ما باید بداند که این سد و ترمز عجیبی که الان توسط انحصارطلبان مذهبی دربرابرشرکت نیروهای حزب تودهٔ ایران در بازسازی و نوسازی بنیادی جامعهٔ ایران کشیده شده است، مانع از این است که ما بتوانیم تمام نیروی خود را فعالانه در این جهت به کار اندازیم. یکی از مواردی که ما دائما با رهبری انقلاب برسر آن بحث داریم، همین مساله‌ٔبازسازی و نوسازی جامعه و نقشی است که حزب ما واقعا می‌تواند در آن بازی کند.

بازهم چریک‌ها و مسئله راه رشد غیرسرمایه داری

س: درکدام یک از آثار کلاسیک مارکسیسم ـ لنینیسم آمده است که راه رشد غیرسرمایه‌داری را باید دموکرات‌های انقلابی اداره کنند و سمت‌گیری سوسیالیستی درپیش گیرند؟ این تز رویزیونیستی توسط اولیانوفسکی درکتاب "مسائل معاصر آسیا و آفریقا" ذکر گردیده است. این را هم بدانید که نه لیبی و نه الجزایر بنا برخصلت طبقاتیشان، سمت‌گیری سوسیالیستی درپیش نخواهند گرفت. این تز، نمونهٔ بارز تجدید نظر درآثارمارکسیستی ـ لنینیستی است که توسط استاد دغلبازی مانند اولیانوفسکی، دستکاری شده است.

"هـــوادار سازمان چریک‌های فدایی خلق"

ج: خوب، این است برخورد "دانشمندان" چریک مارکسیسم‌ـ لنینیسم به یکی از مهم‌ترین مسائل عصرما. واقعا تاسف آور است که جوانان ما به جای این‌که بروند مارکسیسم‌ـ لنینیسم را بخوانند و یاد بگیرند، چنان پرمدعا و خودبین هستند که به مسائلی چنین حیاتی در تاریخ ما، این‌قدر سطحی برخورد می‌کنند. من امروز دوتا سند آورده‌ام تا به پرسش‌های زیادی که در زمینهٔ راه رشد غیرسرمایه‌داری شده است و

نیز نظر سازمان چریک‌های فدائی خلق که دریکی از شماره‌های اخیر نشریهٔ "کار" چاپ شده، جواب بدهم. تاسف ما از این نیست که این جوان‌ها، درسئوالاتی که می‌نویسند، چنین مطالبی را مطرح می‌کنند. این طبیعی است، زیرا جوانند و هنوز کم‌تر از آن دانش و تجربه دارند که این مسائل را عمیقا درک کنند. تاسف ما از این است که نشریه‌ای به‌نام نشریه "کار"، درمقالهٔ بسیار مهمی مانند "مرگ بر امپریالیسم جهانی..." مطالبی چاپ می‌کند که درهمان برخورد اول، معلوم می‌شود نویسنده آن هم مغرض است (من خواهش می‌کنم عین این کلمات مرا منتقل کنید). مغرض است، زیرا نظریات حزب تودهٔ ایران را باتمام صراحتی که دارند، تحریف می‌کند. وهم کم‌آگاه است، زیرا چیزهایی می‌نویسد که آدم شاخ درمی‌آورد. می‌گوید: "راهی که حزب تودهٔ ایران توصیه می‌کند، راهی است که می‌تواند تحت هژمونی نه شرقی نه غربی به نحو پیگیر ادامه یابد و تامرحلهٔ سوسیالیسم تحول پیدا کند." این، در مورد کسی که دیگر شعورش می‌رسد، غرض‌آلود است. این آدم دیگر مانند یک نوجوان دانش‌آموز نیست. حزب تودهٔ ایران هرگز راهی را که پیشنهاد می‌کند، خارج از برنامهٔ حزب تودهٔ ایران نیست. ما هرگز راهی را جز برنامهٔ حزب تودهٔ ایران، پیشنهاد نمی‌کنیم. منتهی، آن واقعیتی را که در ایران وجود دارد، به حساب می‌گذاریم و تصمیم می‌گیریم. ما، یا باید از این واقعیت پشتیبانی کنیم و یا برای ازبین بردن آن بجنگیم. به این می‌گویند تاکتیک و برخورد لنینی با مسائل. اگر به ما ایراد گرفته شود که پشتیبانی شما از این واقعیت نادرست است، ما آماده‌ایم که پاسخ بدهیم. اما اگر به‌ما بگویند شما این واقعیت را برای ایران توصیه می‌کنید غرض‌آلود و بیسوادانه است. این نمونهٔ اول برای غرض‌آلود بودن. البته ما به این مقاله جواب خواهیم داد. در این مقاله چنین آمده است: "اولیانوفسکی که از شناخته شده‌ترین مدافعان تئوری راه رشد غیرسرمایه‌داری است، با دستکاری درنظریات لنین یک نظریهٔ کاملا رویزیونیستی دراین زمینه ارائه داده است، و به دنبال آن حزب توده با تحریف آنچه که اولیانوفسکی تحریف کرده است، جعلیاتی آشکار به نام مارکسیسم-لنینیسم خلاق..."

این آدم بیسواد است. زیرا نمی‌داند رویزیونیسم یعنی چه. من الان سند کنفرانس جهانی احزاب کارگری و کمونیستی سال ۱۹۶۹ را در دست دارم. این سند، درجهان کمونیسم، فوق العاده با اعتبار است. البته نویسندگانی‌از قماش نویسندگان "کار"، مقامشان "عالی" تر از آن

است که جنبش جهانی کمونیستی را قبول داشته باشند. این‌ها "رژی دبره" و "ماری گلا" و دو سه تا نظایر او، ازقماش "برنشتاین" و غیره را قبول دارند. این‌ها کمونیست‌ها را قبول ندارند. ولی ماچون هنوز هوادار جنبش کمونیستی جهانی هستیم، به این سند ارج می‌گذاریم. دراین کنفرانس ۷۵ حزب کارگری و کمونیستی شرکت کرده‌اند که نام پاره‌ای از آن‌ها از این قرار است: حزب کمونیست استرالیا، اطریش، الجزایر، بلژیک، آرژانتین، برلن‌غربی، بلغارستان، برزیل، انگلستان، پرتغال، اتحاد شوروی، رومانی، السالوادور، سودان، تونس، فرانسه، ایتالیا، هندوستان، عراق، ایرلند شمالی، حزب سوسیالیست متحدهٔ آلمان، چکوسلواکی، ویتنام، حزب کارگری و نمایندگان کمونیست‌های سوئد، فنلاند، سیلان و خلاصه تمام احزاب کمونیست جهان. دراین سند گفته می‌شود که: "اشکال ویژهٔ رشد، مربوط به عصرحاضر است." این چریک‌ها هی می‌گویند که مثلا لنین دربارهٔ مغولستان فلان حرف را زده است. آخر لنین که درعصر حاضر زنده نبوده تا دربارهٔ آن صحبت کند! ما لنینیسم را **درک می‌کنیم**. یعنی گفته‌های لنین را با شرایط عصرخاضر منطبق می‌سازیم. لنین مطمئنا نمی‌توانسته است دربارهٔ انقلاب اسلامی ایران صحبت کند. زیرا در هنگام پیدایش و پیروزی آن وجود نداشته است. و اما دربارهٔ عصرحاضر، این سند می‌گوید تحت تاثیر شرایط ویژهٔ انقلابی دوران ما، درکشورهای آزاد شده ازیوغ امپریالیسم، اشکال ویژه‌ای از رشد مترقی به وجود آمده است.

شرایط دوران ما، شرایط ویژه‌ای است. این شرایط، شرایط سال ۱۹۱۸، ۱۹۲۰ و۱۹۲۴ نیست. شرایطی است کاملا جدید. در این شرایط نقش نیروهای انقلابی و دموکراتیک افزایش یافته‌است. برخی ازدولت‌های جوان به راه رشد غیرسرمایه‌داری روی آورده‌اند، راهی که پایان دادن به عقب‌ماندگی دیرینه و استعماری را امکان‌پذیر می‌سازد و شرایط لازم را برای انتقال به جادهٔ تکامل سوسیالیستی فراهم می‌آورد. با وجود دشواری‌ها. علی‌رغم اشکالات جدی، سمت‌گیری سوسیالیستی راه خود را دراین کشورها طی می‌کند. دولت‌های‌مزبور مبارزهٔ جانانه‌ای را علیه امپریالیسم و استعمار نو دنبال می‌کنند.

پس در دوران ما، تحت تاثیر تغییر تناسب نیروها به‌سودسوسیالیسم و به زیان امپریالیسم. تحت تاثیر ضعف امپریالیسم درمجموعهٔ جهانی، و تاثیر نیروی عظیم سوسیالیسم جهانی که به نیرویی شکست‌ناپذیر و بازگشت‌ناپذیر تبدیل شده است، ویژگی‌ها و اشکال نو و تازه‌ای از رشد،

برای عبور از سرمایه‌داری یا از اشکال ماقبل سرمایه‌داری، سرمایه‌داری وابسته، سرمایه‌داری درحال رشد و سرمایه‌داری در مراحل اولیه، به سوسیالیسم، پیدا شده است. این، آن مسالهٔ اصلی است‌که اکنون مطرح است. این تئوریسین‌های نخوانده ملا و ملانقطی، که تازه سه تا کتاب از لنین خوانده‌اند، تصور می‌کنند که باید تمام جملات‌کتاب‌های او را هی از این‌جا برداشت و به آنجا گذاشت و حکم صادر کرد. من الان نمونهٔ دیگری از ملانقطی بودن را دراین‌جا دارم. رفیقی نامه‌ای نوشته است. این رفیق دربحثی که با چریک‌ها کرده، باز به همین گرفتاری مبتلا شده است. چریک‌ها یک جمله از لنین آورده‌اند که "درقرن بیستم، در یک کشور سرمایه‌داری، نمی‌توان خود را دموکرات انقلابی نامید و ترسید که به سمت سوسیالیسم گام برداشته شود." بعد نتیجه‌گیری می‌کند که "دموکرات‌های انقلابی حتما نباید ضدکمونیست باشند." خوب، این همان ملانقطی بودن است. چرا؟ چون اولا لنین دربارهٔ یک کشور سرمایه‌داری صحبت کرده است، آن‌هم درسال ۱۹۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳ و حداکثر تا آخر عمرش! در کشورهای رو به رشد، شرایط، طبقات و موضع‌گیری‌های طبقاتی، با کشورهای سرمایه‌داری رشد یافته، مثقالی هفت‌صنار تفاوت دارد! زیرا درکشورهای روبه رشد مساله‌ای وجوددارد که درکشورهای سرمایه‌داری رشد یافته نیست. و آن مبارزهٔ ملی، ضد-امپریالیستی و ضد سلطهٔ انحصارات خارجی است. به همین دلیل است که در بورژوازی کشورهای رو به رشد و زیر سلطهٔ امپریالیسم، عوامل و عناصر ضدامپریالیستی پیدا می‌شود. این‌ها در مبارزات ملی، درجبههٔ متحد ملی و ضدامپریالیستی- نه جبههٔ متحدخلق - شرکت می‌کنند. بخش ملی بورژوازی، بخشی که با تولید و توزیع داخلی سروکار دارد، درمواضع ضدامپریالیستی قرار می‌گیرد. رفقای چریک ما که این واقعیت را در دوران شاه سابق به چشم خود دیده‌اند. مگر بورژوازی بازار علیه رژیم شاه وبرای ساقط کردن تسلط امپریالیسم دراین‌جا مبارزه نمی‌کرد؟ چرا. آن‌ها دراین مبارزه شرکت داشتند و به آن یاری می‌رساندند. این یک واقعیت است. این عامل، عامل ویژهٔ کشورهای درحال رشد و تحت سلطهٔ امپریالیسم است که این رفقا اصلا آن‌را به حساب نمی‌آورند. کار آن‌ها این است که ملانقطی‌وار، تمام‌احکامی را که دربارهٔ جامعهٔ سرمایه‌داری و امپریالیستی روسیهٔ ده‌ها سال پیش گفته شده است، با اوضاع ایران کنونی منطبق سازند. این رفقا از آن‌جا که نتیجهٔ دیگری نمی‌توانند بگیرند، پشت سرهم به احکام نادرست و غلط های تازه‌تری

می‌رسند. این‌ها نمونهٔ برخوردهای بسیار سطحی است. به عنوان مثال، وقتی گفته می‌شود که آقا، لنین پس از انقلاب فوریه مسالهٔ امکان گذار مسالمت‌آمیز انقلاب بورژوا دموکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی پیش‌بینی کرده است، بی‌درنگ با اخم می‌گویند: "نخیر! همچو چیزی غیرممکن است!" خوب، آخر این‌نشانهٔ بی‌سوادی است. اگر این‌ها واقعا آثار لنین و کلاسیک‌های مارکسیسم را خوانده بودند ــ حالا خواندن این کتاب‌ها طلبشان! ــ حتی‌اگر این کتابی را که حزب تودهٔ ایران به نام "تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی" چاپ و منتشرکرده است، خوانده بودند، و لااقل آن را ورق زده بودند، می‌توانستند پی‌ببرند که شعار "تمام حاکمیت به شوراها!"، یعنی تزهای معروف لنین، تزهای آوریل، درشرایط آن‌روز، مردم را به سرنگونی فوری حکومت موقت یا قیام مسلحانه، دعوت نمی‌کرد. سرنگون ساختن حکومت موقت از طریق زور، درعین حال قیام علیه شوراها بود. زیرا در آن زمان شوراها با دولت موقت بورژوایی سازش کرده بودند و از آن پشتیبانی می‌کردند. شوراها، همهٔ نمایندگان خلق بودند. خلاصه این‌که کسانی که امروز ادعای مبارزه برای سرنگونی ارتجاع حاکم! را دارند، درحقیقت‌با خلقی که از این حاکمیت پشتیبانی می‌کند و به آن اعتقاد دارد، می‌جنگند.

لنین نیز مانند مارکس، قیام‌مسلحانه را قانون کلی انقلاب محسوب می‌داشت، زیرا هیچ طبقهٔ رو به زوالی، داوطلبانه و بدون مقاومت مسلحانه حاکمیت خود را به دست طبقهٔ دیگر نمی‌سپارد. اما درشرایط تاریخی مشخصی که در روسیهٔ پس از انقلاب فوریه بوجود آمده بود ــ به قول لنین ــ به طوراستثنائی، ــ استثنائی که بسیارهم پربها خوانده می‌شود ــ امکان‌برای انتقال همهٔ حاکمیت به شوراها، ازطریق مسالمت‌آمیز، فراهم گشته بود. خوب، ما چون این تز معروف لنینی را خوانده‌ایم و یادمان است، به آن دوستانی که نخوانده‌اند و از این لحاظ کمبود دارند، توصیه می‌کنیم که بروند بگردند و یادداشت بردارند که چنین مسائلی در کدام کتاب نوشته شده است و بروند بخوانند. آن‌ها که در استخراج جملات از آثار مارکسیستی ید طولایی دارند، چرا این‌ها را نخوانده‌اند؟ اما آن‌ها این کار را نمی‌کنند. بلکه درعوض چنین حقایقی، بی‌درنگ می‌گویند "رویزیونیست‌های توده‌ای سخنان لنین را تحریف کرده‌اند! وبه‌دنبال آن جملهٔ دیگری می‌آورند که لنین مثلا در سال ۱۹۰۴ به مناسبت دیگری نوشته که به کلی با شرایط پس از انقلاب فوریه تفاوت داشته است.

علاوه براین، رشد مسالمت‌آمیز انقلاب تنها به معنای انتقال حاکمیت به شوراهای موجود نبود. حزب بلشویک هم این را می‌دانست. تمام این صفحات ۲۵۴ و ۲۵۵ و صفحات قبل از آن، دراین کتاب، درباره تزهای آوریل است. به این ترتیب، ما به این رفقای چریک و پیشگام خود ــ بویژه اکنون که علاقه‌مند هستندــ تنها توصیه‌ای که داریم این است که سعی کنند دوسه چیز را درخودتغییردهند. یعنی کمی فروتن باشند، بیشتر مطالعه کنند و برای بحث نیز آماده باشند. پیشنهاد ما به این دوستان این است که بروند از رهبری سازمانشان بخواهند تمام پیشگام‌ها را جمع کنندــ و یک توده‌ای را هم حتی به آن‌جا نیاورندــ و بگویند ما حاضریم درحضور دانشجویان پیشگام دربارهٔ همین مقالهٔ روزنامه "کار" یک بحث آزاد برپاکنیم و نشان بدهیم که این مقاله چقدر از سربی‌اطلاعی و مواضع نادرست سیاسی نسبت به انقلاب کنونی ایران نوشته شده است.

اما البته از آن‌جا که ما امیدوارنیستیم دوستان چریک این پیشنهاد ما را بپذیرند، ناگزیر خواهیم شد که پاسخ آن را درنشریات خود بدهیم!

معیار اصلی تمایز طبقاتی و کشفیات «راه کارگر»!!

س: آقای کیانوری! درکتاب "چپ‌روها و مساله‌ای به نام خرده بورژوازی" البته از قول مارکس، گفته شده است که: "فهم ناپختهٔ عام، تمایز طبقاتی را با کوچکی و بزرگی کیف پول می‌سنجد." البته معلوم نیست از کدام کتاب مارکس نقل شده است. مگرسرمایه‌دار طبقهٔ کارگر را به این خاطر استثمار نمی‌کند که‌پول بیشتری به دست آورد؟ زیرا اگربرای پول نبود، استثمار هم‌نمی‌کرد. چون پول برای او ثروت به حساب می‌آید.

ج: ببینید، من کوشش می‌کنم که این سئوال را بفهمم و جواب بدهم، چون فکرمی‌کنم شما هم چیز خیلی‌زیادی از آن نفهمیده‌اید. حالا فرض می‌کنیم منظور این دوست هوادار "راه کارگر" از سئوال خود این بوده است که بگوید: "وابستگی طبقاتی مربوط به این است که فلان فرد چقدر پول، درآمد و ثروت دارد." دراین‌جا من‌می‌خواهم یکی دومفهوم را توضیح بدهم تا برای او روشن بشود. یکی مسالهٔ وابستگی طبقاتی‌ودیگری

موضع‌گیری طبقاتی است. وابستگی طبقاتی مربوط به این است که فرد در جریان تولید اجتماعی، در کجا قرارگرفته و موقعیت او نسبت به مالکیت بر وسایل تولید کدام است. یعنی چه میزان، و به چه شکلی، ازمجموعهٔ درآمد اجتماعی سهم می‌برد. به عبارت بهتر، از لحاظ کیفی و کمی، درآمدش از این مجموعهٔ تولید اجتماعی چقدر است. این، وابستگی طبقاتی او را روشن می‌سازد.

اما موضع‌گیری سیاسی طبقاتی، با وابستگی طبقاتی یکی‌نیست. یعنی چه؟ برای روشن شدن مساله، ابتدا باید به وابستگی طبقاتی بپردازیم. مثلا کارگر کسی است که نیروی کار خود را می‌دهد و مزد می‌گیرد. خرده بورژوا کسی است که کار می‌کند و محصول درآمد او عمدتا از کار خود او به دست می‌آید. این کارهم می‌تواند کار تخصصی ضعیف، بادرآمد نسبتا بالا، و هم‌کارغیرتخصصی خیلی پایین‌تر، با درآمد کم باشد. اما درهردوحال، ازلحاظ طبقاتی وابسته به خرده بورژوازی است. یعنی عمدهٔ درآمد او، محصول کار خود او درجامعه است. حتی‌سرمایه‌دار و بورژوا نیز ممکن است کار انجام دهند، اما بخش عمدهٔ درآمد آنها ناشی از سرمایه‌ای است که درجریان تولید اجتماعی، که تولید و توزیع و مبادله را نیز دربرمی‌گیرد، به کار انداخته‌اند. بنابراین، وابستگی طبقاتی افراد را، بر این اساس می‌توان مشخص کرد. اما موضع‌گیری سیاسی طبقاتی افراد به هیچ وجه با وابستگی آن‌ها معین نمی‌شود. یعنی یک فرد کارگر درعین حال که کارگر است، می‌تواند فاشیست و یا کمونیست باشد. یعنی می‌تواند خادم سرمایه‌داری انحصاری‌امپریالیستی باشد— مانند بسیاری از کارگران آمریکائی ویا کارگران فاشیستی که در آلمان به‌سود هیتلر کار می‌کردند و عضو حزب هیتلر بودند—و می‌تواند کمونیست باشد. یک فرد خرده‌بورژوای روشنفکر از طبقات متوسط که حتی مرفه نیز هست، می‌تواند کمونیست باشد. یعنی از موضع طبقاتی طبقهٔ کارگر دفاع کند. دراین زمینه، بالاترین نمونه‌اش خود انگلس است‌که سرمایه‌دار بود، و یکی از پایه‌گذاران سوسیالیسم علمی و کمونیسم‌جهانی است. موضع‌گیری سیاسی، این همانی ندارد، اما دارای عامیت است. یعنی چه؟ یعنی این مسلم است که پیداشدن افراد هوادار راه و منافع طبقهٔ کارگر، در داخل قشرهای غیرکارگری، کم‌تر است و هرچه از این قشرها به طرف بالاتر برود، استثنائی‌تر می‌شود. یعنی یک فئودال‌زاده، سرمایه‌دار زاده، خان‌زاده و سرمایه‌دار و فئودالی که هوادار صدیق راه طبقهٔ کارگر باشد، پدیده‌ای استثنائی است، اما می‌تواند وجود داشته

www.iran-archive.com

باشد. نمونه‌اش، انگلس. اما تعداد کارگرانی که هوادار راه طبقهٔ کارگر باشند، بسیار زیادتر است. وبرعکس، دشمنان راه طبقهٔ کارگر، به‌تناسب درقشرهای غیرکارگری معمولا بیشترند. اما در درون طبقهٔ کارگر، خائنین به این طبقه، کم‌ترند. یعنی پدیده‌هائی استثنائی هستند. فریب‌خوردگان می‌تواند تعدادشان زیاد باشد، اما خائنین کم‌ترند.

مثل معروفی هست که من چندین بار، در دوسه مورد به آن اشاره کرده‌ام. و آن گفتگویی است میان "بوئین" وزیرخارجهٔ چرچیل در زمان جنگ، و "ویشینسکی" وزیرخارجهٔ دولت اتحاد شوروی. بوئین درسابق کارگر معدن بوده که بعدا درحزب "کارگر" انگلستان بالاآمده، لیدر جناح کارگری شده، خود را فروخته و به مقام وزارت خارجهٔ انگلستان رسیده بوده است. و اما ویشینسکی از یک خانوادهٔ اشرافی روسیهٔ تزاری بوده که در زمان لنین به سوی کمونیسم آمده و زمانی هم جزو گاردقدیمی بلشویک‌ها بوده است. روزی بوئین درصحبتی که با ویشینسکی داشته می‌گوید: آقای ویشینسکی! من واقعا ازشما تعجب می‌کنم. من اگر از کارگر و سوسیالیسم و این چیزها حرف می‌زنم، به این دلیل است‌که خودم دراصل کارگر بوده‌ام و جزو این طبقه هستم. اما شما چرا؟ شما که از یک خانوادهٔ اشرافی هستید، دیگر چرا کمونیست شده‌اید و با این حرارت از کمونیسم دفاع می‌کنید؟ ویشینسکی می‌گوید: آقای بوئین! ما درنیک زمینه باهم مشترک هستیم. هردو به طبقهٔ خودمان خیانت کرده‌ایم!

واقعیت نیز این است که ویشینسکی‌ها به طبقهٔ خود خیانت می‌کنند و به طبقهٔ کارگر می‌پیوندند، و بوئین‌ها به طبقهٔ خود خیانت می‌کنند و نوکر سرمایه‌داری انحصاری می‌شوند.

خوب، به این ترتیب، ما به این دوست هوادار "راه کارگر" می‌گوئیم که در این‌جا میزان درآمد نیست که وابستگی طبقاتی را معین می‌کند. درآمد بخش‌های پائین خرده‌بورژوازی، به مراتب از کارگران متخصص و پرولتاریای صنعتی کم‌تر است، اما انقلابی‌تر از آن‌ها نیستند. شما دهقانان خرده پای روستا را نگاه کنید. کیسهٔ پول، یعنی درآمد آن‌ها خیلی کوچک‌تر و کم‌تر از کارگران تراشکار ذوب آهن و یاکارگران فنی صنعت نفت‌است و زندگیشان نیز بسیار بدتر. یا این‌که فرض کنید کارگران انقلابی فرانسه که اکنون به آن شکل مبارزه می‌کنند، همان‌هایی که کمونیست هستند، درآمدشان به مراتب از دهقانان خرده‌پای آنگولا یا مصر، بیشتر است. اما از لحاظ طبقاتی، آن یکی کارگر است، انقلابی

نیز هست، مبارزه هم می‌کند، درجنگ علیه فاشیسم نیز به آن شکل قهرمانانه به نبرد انقلابی دست زده است، و این یکی، یعنی دهقان مصری که زندگیش خیلی هم بدتر است، چنین نیست. بنابراین، فقر نشانهٔ انقلابی بودن نیست. اگر چنین بود، با پیشرفت بورژوازی در جهان، اصلا انقلاب جهانی ازمیان می‌رفت. این تئوری، متعلق به رویزیونیست‌ها، محافظه‌کاران و مارکسیست‌های قلابی است که می‌خواهند بگویند با پیشرفت سرمایه‌داری جهانی، سطح زندگی طبقهٔ کارگر بالا می‌رود و دراین صورت دیگر انقلابی وجود نخواهد داشت و به کلی از میان خواهد رفت. یعنی سرمایه‌دار رفته رفته پرولتر، و پرولتر کم‌کم سرمایه‌دار می‌شود و درنتیجهٔ این به‌هم آمیختگی، دیگرمسالهٔ انقلاب و مبارزات طبقاتی از بین می‌رود. سرمایه‌داران "اسلامی" ما نیزمی‌کوشند این موضوع را درچارچوب "اسلام" پیاده کنند. یعنی می‌گویند که: "آقا ما تولید کنندهٔ "اسلامی" هستیم. سرمایه‌دار هم باتو کارگر فرقی‌ندارد. ما داریم با همدیگر کارخانه‌ای را که تولید "اسلامی" دارد، اداره می‌کنیم!" منتها سرمایه‌دار سهم کنده، یعنی سهم "کریم آقاخان" را می‌برد و کارگر هم سهم پیشخدمت کریم آقاخان را. این مثل را چندین بار در این‌جا گفته‌ام. اما از آن‌جا که ممکن است شما آن را نشنیده باشید، یک بار دیگرهم می‌گویم. این کریم‌آقاخان، رئیس شهرداری، تیمسار، رفیق رضاخان و یکی از آن گردن کلفت‌ها و دزدهای قهار بود. یک پیشخدمت مفلوک هم‌داشت که همیشه دست به سینه و حاضربه‌خدمت، دم دراتاق ایستاده بود. روزی از او پرسیدند: حسین آقا! تو چقدر حقوق می‌گیری؟ گفت: من و تیمسار با همدیگر ۵۰۸ تومان حقوق ۸ تومان مال من است و ۵۰۰ تومان مال تیمسار!

حالا این سرمایه‌داران طرفدار اقتصاد "اسلامی" هم گاهی اوقات همین را می‌خواهند بگویند. می‌گویند: "آقا، کارخانه‌مال کارفرما وشما کارگران است. اصلا کارگر و کارفرما با همدیگر چه فرقی دارند؟ اقتصاد توحیدی "اسلامی" است دیگر!" منتها کارفرما درآخرماه ۵۰۰۰۰ تومان سهم می‌برد، و کارگر ۱۲۰۰ تومان که به نان شبش هم نمی‌رسد!

به این ترتیب، ارزیابی این دوست هوادار "راه کارگر"، از این جهت نادرست است. وابستگی طبقاتی یعنی این‌که یک فرد درکدام طبقهٔ اجتماعی قرارگرفته. موضع‌گیری سیاسی، با وابستگی طبقاتی دارای این‌همانی نیست و می‌تواند تغییرکند، اما دارای عامیت است. یعنی جنبش انقلابی کارگری، به‌طورعمده و عام، ازطبقهٔ کارگر نیرومی‌گیرد،

و نمایندگان خرده بورژوازی انقلابی و حتی گروه‌ها و طبقات مرفه‌اجتماع می‌توانند درنهضت انقلابی شرکت جویند و تاریخ نهضت انقلابی‌جهان از این نمونه‌ها بسیار دارد. من اخیرا کتابی دیدم‌درباره‌ٔ یکی از قهرمانان زن جنبش انقلابی که یکی از چهره‌های برجستهٔ نهضت انقلابی زنان بوده است: خانم "کلن تای". این زن، یکی از مبارزان قدیمی بلشویک و همکار لنین بوده که دورانی طولانی درمبارزات مخفی شرکت جسته و دختر یکی از برجسته‌ترین خانواده‌های اشرافی ژنرال‌های تزاری بوده است. او در دوران جوانی، خود به سوی انقلاب رفته است و بعد هم نخستین سفیر دولت اتحاد شوروی دریکی از کشورهای خارجی شده است. اصلا او را "نخستین سفیر اتحاد شوروی" می‌نامند. درآن زمان درمیان کشورهای اروپائی، ابتدا سوئد حاضر شد با اتحاد شوروی روابط سیاسی برقرار کند، و لنین هم همین خانم کلن تای را به عنوان سفیر اتحاد شوروی به این کشور فرستاد. قیافهٔ خانم کلن تای که درنخستین مهمانی، با همان لباس‌های اشرافی ظاهرشده بود، به صورت یک خبر بزرگ جهانی درآمد و روزنامه‌های جهان با آب و تاب نوشتند که اتحاد شوروی نخستین سفیر خود را که‌خانم بسیار زیبا و چنین وچنان‌نیزهست، به این شکل معرفی کرد. خوب، از این‌پدیده‌ها در تاریخ تمام نهضت‌ها و جنبش های جهانی پیدا می‌شود و پدیده‌هایی استثنایی است. پس به این ترتیب، این ارزیابی و برخورد بچگانه، بسیار کهنه و قدیمی است.

دراینجا، همچنین گفته می‌شود که: "شما به راه کارگر ایرادگرفته‌اید که چرا درطبقه‌بندی خود گفته است پزشکان جوان تخصص ندیده، تکنسین‌ها و غیره، جزو خرده‌بورژوازی هستند، و پزشکان مختصص و غیره جزو بورژوازی." خوب، واقعا ما حق داشته‌ایم به این قضیه بخندیم! آخر، وابستگی که دیگر با تخصص پزشکی معین نمی‌شود. وابستگی طبقاتی با میزان حقوق هم معین نمی‌شود. وابستگی طبقاتی با آن شرایطی تعیین می‌گردد که‌به‌طور دقیق، با استفاده ازگفتهٔ‌لنین، توضیح دادیم و آن این است که از لحاظ مالکیت بروسایل تولید درکجا قرارگرفته و نسبت به وسایل تولید دارای چه مناسباتی است و ازلحاظ کمی و کیفی چه سهمی از درآمد تولید محصول اجتماعی، می‌برد. این‌ها، وابستگی طبقاتی را معین می‌کنند. خوب، پس ما حق داشته‌ایم که به این ارزیابی "راه کارگر" که پزشکان و تکنیسین‌ها را به "متخصص" و "غیرمتخصص" تقسیم کرده و آن‌ها را درشمار "بورژوازی" و "خرده بورژوازی" قرارداده است، با تبسم نگاه کنیم. ما پزشکان تخصص ندیده‌ای داریم که مانندزالو

درشهرهای ایران به جان مردم افتاده‌اند و ماهی صدهزارتومان و یاشاید هم بیشتر، از فقیرترین افراد می‌گیرند. و پزشکان درجهٔ اول متخصصی هم داریم که شب و روز خود را وقف جنبش کارگری کرده‌اند، به این جنبش خدمت می‌کنند وبا درآمدی بسیار ناچیز زندگی خود را می‌گذرانند به این ترتیب، این برداشت بسیار مسخره است که بیائیم وابستگی طبقاتی یک فرد را از روی تخصص داشتن و یا نداشتن او، معین کنیم. مثلا بگوئیم معمار بساز وبفروشی که میلیون‌ها تومان پول مردم را از راه استثمار غیرمستقیم غارت می‌کند، حتما خرده بورژوا است چون تخصص ندارد، و یک استاد دانشگاه که درمعماری دارای مقام عالی و مهمی نیز هست، حتما بورژواست، زیرا تخصص علمی دارد. دراین صورت، این استاد دانشگاه که مثلا با ۴۰۰۰ تومان حقوق دانشگاهی می‌سازد وهمه‌اش کار سیاسی می‌کند و درخدمت طبقهٔ کارگر است، بورژوا است، اما آن معمار بساز وبفروش که تخصص ندارد و آن همه پول غارت می‌کند، خرده بورژوا، و شاید هم انقلابی است!

این ارزیابی‌ها، ارزیابی‌های به کلی سطحی و بی‌سوادانه نسبت به مسائل اجتماعی و طبقاتی است. و به همین جهت نیز هست که گاهی ما را به خنده وا می‌دارد. البته ما سعی می‌کنیم که به این مسائل به‌طور جدی جواب بدهیم. اما خوب، دوستان! این امکان را از خودمان نگیریم که گاهی اوقات نیز تبسمی برلب بیاوریم.

www.iran-archive.com

رابطهٔ مبارزه علیه امپریالیسم با مبارزه علیه مجموعهٔ سرمایه‌داری

س: چگونه بدون مبارزه علیه سرمایه‌داری به طورکلی می‌توان علیه امپریالیسم مبارزه کرد؟

ج: به نظر من این یک برداشت‌سکتاریستی و انزواجویانه نسبت به مسالهٔ طبقاتی درجامعهٔ وابستهٔ ایران است. واقعیت این است که جامعهٔ ایران را که سرمایه‌داری آن ــ چنان‌که بارها گفته‌ایم ــ همگون نیست و دارای قشرهای گوناگونی است که هنوز از لحاظ تاریخی امکان مبارزه علیه امپریالیسم در درون آن‌ها وجود دارد، نمی‌توان با جامعهٔ سرمایه‌داری کشورهای امپریالیستی انحصاری، منطبق کرد. دراین‌جا

مساله‌ٔ حاکمیت امپریالیستی و وابستگی به معنای حاکمیت و تسلط انحصارهای سرمایه‌داری مطرح است. وابستگی درمیان کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، مانند این‌نوع وابستگی نیست. آن‌ها وابستگی نوع دیگری دارند. مثلا وابستگی میان آلمان و ژاپن وابستگی سرمایه‌داری است. آن‌ها به یکدیگر وابسته هستند، زیرا اقتصاد آن‌ها درآمیختگی پیدا کرده است. اما این‌وابستگی دریک چارچوب معین سرمایه‌های انحصاری امپریالیستی است. حتی مناسبات میان امپریالیسم آمریکا ــ که خیلی نیرومنداست ــ با کشورهایی مانند ژاپن، آلمان غربی و یا فرانسه، از آن گونه وابستگی نیست که آمریکا و آلمان یا فرانسه، با کشورهای درحال رشد دارند. براین وابستگی،قوانین ویژهٔ خود آن‌حکمفرما است. درچنین جوامعی، هنوز می‌توان درمواضع کاملا ضدسرمایه‌داری قرارنگرفت، اما مواضع محدود ضدامپریالیستی اتخاذ کرد. البته این حکم درست است‌که ما برای نابود کردن مطلق امپریالیسم، تنها از طریق راه رشد غیرسرمایه‌داری، یعنی از راه محدود کردن سرمایه‌داری و سمت‌گیری سوسیالیستی می‌توانیم تسلط امپریالیسم را به کلی و قاطعانه ازمیان‌ببریم، اما جزیان مبارزهٔ ضدامپریالیستی، تنها یک لحظه نیست که یک خاصیت داشته باشد. مبارزهٔ ضدامپریالیستی، دوران‌ها ومراحل گوناگونی دارد. درمراحل گوناگونی از این مبارزه، ممکن است‌نیروهایی که حتی خودشان وابسته به سرمایه‌داری کوچک و متوسط هستند، شرکت کنند. پس این حکم که بدون مبارزه علیه سرمایه‌داری به طورکلی، به‌طور مطلق، به عنوان طبقهٔ نمی‌توان علیه امپریالیسم مبارزه کرد، نادرست است. اما این‌که سرمایه‌داری وابسته، پایگاه امپریالیسم درمیهن ما محسوب می‌شود، کاملا درست است. واقعیت این است که سرمایه‌داری وابسته، پایگاه امپریالیسم است. ولی ما میان سرمایه‌داری وابسته و سرمایه‌داری غیروابسته و حتی اندکی وابسته که به طورعمده وابسته به امپریالیسم نیست، تفاوت قائلیم. ما میان سرمایه‌داری کمپرادور (که به طورکلی تعریفی است که بعضی‌ها درمورد تمام رشته‌های سرمایه‌داری وابسته درمرحلهٔ آغازین آن به کارمی‌برند) و سرمایه‌داری صنعتی وابسته (مثلا صاحبان کارخانهٔ اتوموبیل سازی ایران ناسیونال و یا کارخانه‌های نظیر آن که اتومبیل می‌سازند) و سرمایه‌داری بانکی وابسته (تمام بانک‌ها ازجمله بانک تهران، بانک صادرات و غیره که با سرمایهٔ امپریالیستی درآمیختگی داشتند) و سرمایه‌داری بوروکراتیک که کاملا وابسته است (از قبیل تمام مدیران کل، رؤسای کارخانه‌های بزرگ صنعتی دولتی،

نظامیان و ماموران خرید اسلحه) و یا سرمایه‌داری تجاری وابسته که به صاحبان سرمایه‌های تجاری بزرگ و واردکنندگان و صادرکنندگان وابسته به امپریالیسم گفته می‌شود، میان همهٔ این‌ها تفاوت قائلیم. هریک از این بخش‌های سرمایه‌داری، قشر کوچکی از مجموعهٔ سرمایه‌داری را در جامعهٔ ایران تشکیل می‌دهند. ما قشرهای سرمایه‌داری متوسط و کوچک را در خیابان‌ها و مغازه‌ها می‌بینیم. کارگاه‌های کوچکی را می‌بینیم که ۱۵ تا ۲۰ کارگر دارند. کارگاه‌های نجاری، کفاشی، خیاطی و غیره. صاحبان این کارگاه‌ها سرمایه‌دار هستند، منتها سرمایه‌داران کوچک. این سرمایه‌داران کوچک درعین حالی که هوادار سرمایه‌داری و خواهان آن هستند، همه وابسته به امپریالیسم نیستند. به این ترتیب، می‌توانند درمراحلی از مبارزه برعلیه امپریالیسم شرکت کنند.

به این ترتیب، ما به هیچ وجه مبارزهٔ ضدامپریالیستی را دردوران حاد آن، با مبارزهٔ مطلق علیه طبقهٔ سرمایه‌دار ــ درمجموع آن ــ در نیامیخته‌ایم و کمونیست‌ها نیز درهیچ کجای جهان چنین‌کاری‌رانکرده‌اند. جز چپ‌گراها و چپ‌نماها که برای ایجاد تحریک از آن استفاده کرده‌اند. و چپ‌گراها نیز براثراشتباهات و موضع‌گیری‌های چپ‌گرایانه‌ای که آن‌ها را از توده‌ها جدا می‌سازد، این تز را مطرح کرده‌اند و به دنبال آن رفته‌اند.

www.iran-archive.com

آیا ایران راه رشد غیرسرمایه‌داری در پیش گرفته است؟

س: آیا با این تغییراتی که درایران به وجود آمده، می‌توان گفت که دراین‌جا راه رشد غیرسرمایه‌داری درپیش گرفته شده است؟

ج: نه. راه رشد غیرسرمایه‌داری دارای یک حداقل است و آن این است که رشد سرمایه‌داری بسیار محدود و کم‌شود و به طورعمده راه رشد غیرسرمایه‌داری گسترش یابد. درایران گام‌هایی برای محدود کردن سرمایه‌داری برداشته شده است. ازقبیل ملی‌کردن بانک‌ها، ملی‌کردن بخشی از صنایع وابسته به گروه‌های گوناگون صنعتی، بویژه صنایع وابسته به امپریالیسم، تصمیم دربارهٔ ملی‌کردن بازرگانی خارجی که همان محدود کردن آن است و غیره. امابخش عمدهٔ تولید و توزیع داخلی، حتی درواحدهای بزرگ صنعتی، هنوز دراختیار سرمایه‌داری است. بازار

داری تجاری وابسته که به
ن و صادرکنندگان وابسته
تفاوت قائلیم . هریک از
موعهٔ سرمایه‌داری را در
مایه‌داری متوسط و کوچک
ی کوچکی را می‌بینیم که
گاشی ، خیاطی و غیره .
سرمایه‌داران کوچک . این
رمایه‌داری و خواهان آن
ه این ترتیب ، می‌توانند
د .
امپریالیستی را دردوران
ار ــ درمجموع آن ــ در
ن چنین‌کاری‌برانگرده‌اند .
از آن استفاده کرده‌اند .
چپ‌گرایانه‌ای که آن‌ها را
و به دنبال آن رفته‌اند .

ست؟

جود آمده ، می‌توان گفت
شده است؟

ک حداقل است و آن این
و به طورعمده راه رشد
ی برای محدود کردن
دن بانک‌ها ، ملی‌کردن
ی ، بویژه صنایع وابسته
گانی خارجی که همان
تولید و توزیع داخلی ،
رمایه‌داری است . بازار

مطلقا درچنگ سرمایه‌داری قرار دارد و کارخانه‌های بسیاری ا
کارخانه‌های پارچه بافی ، هنوز دراختیار صاحبان سرمایهٔ داخلی
و از آن‌ها سلب مالکیت نشده است .

به این‌ترتیب ، دربرابر رشد بی‌بند و بار و آزاد سرمای
محدودیت‌هایی ایجاد شده است . اما به عقیدهٔ ما هنوز نمی‌توان
که راه رشد غیرسرمایه‌داری درپیش گرفته شده است . می‌توان گف
این راه آغاز شده است . به همین جهت ، حزب ما دراین زمینه‌پیشنه
مشخصی می‌کند . مثلا یکی از پیشنهادات ما این است که دولت
بازرگانی خارجی را که یکی از عناصر اساسی اقتصاد است به تمام
درتمام ابعاد آن ، دراختیار خود بگیرد و درزمینهٔ توزیع داخلی
سازمان دولتی در رقابت با سرمایه‌داری بوجود آورد . لازم نیست
هم اکنون تمام توزیع داخلی را دراختیار بگیرد ، و صلاح هم نی
زیرادر این صورت مشکلات زیادی ایجاد می‌شود که انقلاب ما درم
کنونی نمی‌تواند آن‌ها را حل کند . حتی اگر حزب طبقهٔ کارگر نیز
برسرکار بود ، درهمان چارچوب پیشنهاداتی که ما برای جبههٔ متح
ارائه داده‌ایم ، عمل می‌کرد . یعنی سرمایه‌داری را درحد معینی
می‌شمرد و توزیع داخلی را هنوز دربخش قابل توجهی از آن ،درا
بخش خصوصی می‌گذاشت تا به تدریج یک شبکهٔ توزیع دولتی ایجاد
و این شبکه بتواند رفته رفته برای جلوگیری از گرانی ، احتکار ، حق
و سفته‌بازی ، هم قوانین خود را به بخش خصوصی تحمیل کند و م
تدریج سهم بخش خصوصی و سرمایه‌داری رادرشاخه‌های‌توزیع که ی
مهم‌ترین شاخهٔ مبادله و بخش‌های سرمایه‌داری است ، محدود سازد
به این ترتیب ، می‌توان گفت که برای محدود کردن رشد بی‌بند
آزاد سرمایه‌داری و بویژه در ریشه‌کن ساختن و محدود ساختن سرمای
وابسته به امپریالیسم گام‌های موثری برداشته شده است . اما د
حاضر نه سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم ازمیان رفته است
محدودیت مجموعهٔ سرمایه‌داری دراقتصاد به جایی رسیده است که
گفت ایران راه رشدغیرسرمایه‌داری را درپیش گرفته است . البته ب
به محدودیت‌هایی که‌دربخش اول انجام گرفته ، می‌توان گفت که ما
دریک حالت بینابینی هستیم . بسته به این است که در این زمینه
گرایش تقویت شود ، اگر گرایش محدود کردن سرمایه‌داری نیرو بگ
به سوی راه رشد غیرسرمایه‌داری خواهیم رفت ، و اگر گرایش مربو
بازگذاشتن هرچه بیشتردست سرمایه‌داری تقویت شود ـ چنان‌که د

www.iran-archive.com

استقرار دولت بازرگان بر روی‌آن پافشاری زیادی می‌شد ــ به سوی استقرار مجدد تمام مناسبات سرمایه‌داری آزاد و بی‌بند و بار حرکت خواهیم‌کرد. سمت‌گیری حزب‌ما، عبارت از این است که گرایش اول تقویت شود. تمام پیشنهادات ما، درجهت محدودکردن هرچه بیشتر سرمایه‌داری دربخش‌های مختلف اقتصاد ایران و ریشه‌کن ساختن هرچه کامل‌تر سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم و نفوذ انحصارهای امپریالیستی دراقتصاد ایران است. و چنان‌که گفتم، یکی از پیشنهادها مربوط به بازرگانی‌خارجی است که دولت ایران هرقدر ممکن است باید بازرگانی خارجی خود را از سر این بردگی انحصارهای‌بزرگ سرمایه‌داری جهان امپریالیستی آزاد سازد و دراین زمینه با کشورهایی که مناسبات اقتصادی برابر با ایران را قبول دارند، یعنی با کشورهای سوسیالیستی و کشورهای "جهان سوم" که نمی‌توانند مناسبات اقتصادی نابرابر با کشورما داشته باشند ــ زیرا قدرتشان برای این کار کافی نیست و نیرویی برابر نیروی ما دارند ــ وارد معامله شود.

انقلاب الجزایر پس از ۱۵ سال به کجا رسیده؟

س: اکنون‌بیش از پانزده سال از انقلاب الجزایر می‌گذرد و این کشور راه‌رشد غیرسرمایه‌داری راطی‌می‌کند. دراین زمینه دو سئوال برایم پیش‌آمده است‌که خواهش می‌کنم به آن‌ها جواب دهید:

۱. فعالیت حزب کمونیست الجزایر به چه صورت است و آیا اصولا اجازهٔ فعالیت علنی دارد یانه؟

۲. چرا پس از این‌که چندگامی درزمینهٔ ملی‌کردن کارخانه‌ها و شرکت‌ها برداشته شد، دیگرحرکتی درجهت قطع وابستگی صنعتی و اقتصادی الجزایر به کشورهای امپریالیستی صورت نگرفت؟

ج: البته شاید اطلاعات این رفیق دراین زمینه از من بیشترباشد. زیرا می‌گوید که تنها چند گامی درزمینهٔ ملی‌کردن کارخانه‌ها و شرکت‌ها و غیره برداشته شده، و پس از آن دیگرحرکتی درجهت قطع وابستگی به خارج، صورت نگرفته است. اطلاعاتی که مادربارهٔ الجزایر داریم حاکی از این است که این کشور آهسته، اما با گام‌های جدی، درجهت قطع

وابستگی به کشورهای امپریالیستی، حرکت کرده است. آهستگی این حرکت نیز محصول شرایط فوق‌العاده عقب افتادهٔ جامعهٔ الجزایردر زمان استقلال بوده است. جامعهٔ الجزایر یک جامعه عرب بسیارعقب افتاده و امکانات فنی و کادر و همه‌چیز آن بی‌اندازه ضعیف بوده است، زیرا فرانسوی‌ها درآنجا هیچ گونه امکانی برای رشد کادرملی باقی نگذاشته بودند. الجزایر کشوری بود که فرانسوی‌ها خودشان، با یک میلیون و نیم کلنی که درآن‌جا داشتند، آن را اداره می‌کردند. نیروهای عرب الجزایر، تقریبا یا به صورت کارگران مزدور و ارزان درفرانسه به‌سر می‌بردند و یا درخود الجزایر سپاه کار را تشکیل می‌دادند. به همین دلیل نیز هست که در الجزایر واقعا پدیدهٔ رشد بورژوازی ملی اصلا وجود ندارد. زیرا تمام اقتصاد الجزایر درچنگ فرانسوی‌ها قرارداشته است.

به این ترتیب، انقلاب الجزایر درشرایطی بسیار ویژه، ازلحاظ ساختار اجتماعی آن، پیروزشد. ساختار اجتماعی جامعهٔ الجزایر، دارای ویژگی بسیاری بوده است. درآن‌جا نیز کمونیست‌ها در راس انقلاب قرار نداشتند، بلکه نمایندگان دموکراسی انقلابی ــ ابتدا بن‌بلا و سپس بومدین ــ بودند که آن را رهبری می‌کردند. بومدین یک انقلابی واقعی و یک دموکرات انقلابی راستین بود. در الجزایر، این عناصر در راس کارگران و زحمتکشان قرار داشتند.

ما می‌دانیم که حدود دید اجتماعی و علمی دموکراسی انقلابی نسبت به پدیده‌های اجتماعی و مسائل اقتصادی و روند تکامل اجتماعی، دریک چارچوب معین، محدود است. تنها مارکسیسم است که نسبت به حل مسائل بغرنج اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، دارای دید وسیع و همه‌جانبه است. این محدودیت دید، درهمه‌جا برای دموکراسی انقلابی، و حتی برای بهترین نمایندگان آن وجود دارد. به عنوان مثال، برای سون یاتسن، نهرو و ناصر که ما آن‌ها را در شمار بهترین نمایندگان دموکراسی انقلابی درتاریخ شصت سالهٔ اخیرجهان می‌دانیم، درقیاس با مارکسیست‌ها، این محدودیت دید وجود داشته است. این عناصر از چارچوب و دیدگاه تنگ‌تری به جهان و مسائل آن نگاه می‌کنند، و در نتیجه اقداماتی که انجام می‌دهند، نسبت به اقداماتی که فی‌المثل مارکسیست‌ها درویتنام، کوبا و سایرکشورهایی که کمونیست‌ها در راس قدرت قرار دارند انجام می‌دهند، به مراتب ناپیگیرتر، محدودتر، کندتر و کم‌ثمرتر است. درنتیجه، روند پیشرفت انقلاب، به مدت درازــ

تری نیازمند است. انقلاب الجزایر نیز تابع همین شرایط‌و کندی و آهستگی آن نیز تابع همین جریان است. اگر کتاب تحلیلی اولیانوفسکی یعنی "مسائل معاصرآسیا و آفریقا" را خوانده باشید، درآن‌جا به این مساله نیز اشاره شده است. درکشورهایی مانند الجزایر مساله‌ٔتحولات اجتماعی، مساله‌ٔ یک سال و دوسال و پنج سال نیست. نباید چنین انتظار داشت مانند کشورهایی که رهبری آن به دست پرولتاریا می‌افتد و حزب طبقه‌ٔ کارگر در راس انقلاب قرار می‌گیرد و درعرض پنج سال تحولات عمیق سوسیالیستی صورت می‌گیرد، درکشورهای دیگری نیز که دموکراسی انقلابی در راس جنبش‌های آن‌ها قرار گرفته و شرایط تاریخی اجازه نداده است که پرولتاریا و حزب آن رهبری جنبش را به دست گیرد، حتما تحولات عمیق اجتماعی مثلا درظرف ده سال انجام گیرد. نه. همچو ضمانتی را دموکراسی انقلابی درهیچ محضرو ثبت اسنادی نداده است. کمونیست‌ها نیز هیچ ضمانتی نداده‌اند که ما به شرطی از دموکراسی انقلابی پشتیبانی می‌کنیم که برای همان‌تحولاتی که مامی‌خواهیم، و درظرف مثلا پنج سال می‌توانیم به آن‌تحقق بخشیم، آن‌ها دوبرابر وقت رابگیرند و درظرف ده سال انجام دهند! در سیر تحولات، درشرایط موفقیت دموکراسی انقلابی، همه‌چیز ممکن است. ممکن است سیرتحولات شدیدتر و تندترشود. ممکن است کندتر و طولانی‌تر گردد. واصلا ممکن‌است این سیرتحولات درجایی قطع شود و مانند آنچه درمصر روی داد، بازگشت انجام گیرد. چه می‌توان کرد. اشکال تحول را نمی‌توان‌سفارش داد و با انژکسیون از پیش معین کرد که مثلا این دموکراسی انقلابی ۵۶% انقلابی است و چون ۵۶% انقلابی است، با خط کش محاسبه‌و دستگاه‌های محاسباتی حساب کرد که پس از شش سال و چهارماه و پنج روز باید انقلاب را به پیروزی برساند و اگرچنین کاری نکرد معلوم می‌شود ضدانقلاب است! این حساب‌ها بچگانه است. ما باید پدیده‌ها را در روند انقلابی‌شان، با تمام‌بغرنجی‌هایی که دارند، دراین دوران پرتب و تاب تحول از سرمایه‌داری به سوسیالیسم درسراسرجهان، نگاه کنیم. کارما این نیست که هی‌بیاییم حساب بکشیم و از این یا آن جنبش انقلابی بپرسیم که "چرا پانزده سال گذشته و هنوزشما کارهایتان را انجام نداده‌اید؟ پس این راه غلط‌است!" ما باید درک کنیم که مثلا انقلاب الجزایر نیز یک پدیده است. در الجزایر، یک‌خلق انقلاب کرد، یک انقلاب فوق‌العاده خونین و باتلفات بسیار زیاد- درحدود یک‌میلیون شهید- و از این راه دست امپریالیسم را

از سرکشور خود کوتاه ساخت و اکنون نیز با دشواری و زحمت دارد خود را از زیر یوغ امپریالیسم بیرون می‌کشد. امپریالیسم نیز با تمام نیروی خود دارد عمل‌می‌کند که نگذارد الجزایر از این بند رهایی یابد. این یک نبرد تاریخی است. دراین نبرد تاریخی، عوامل عینی در داخل، و عوامل جهانی درخارج، هردو درحال عمل کردن هستند. نتیجهٔ این نبرد چه خواهدشد، چیزی است که به هیچ وجه نمی‌توان آن را پیش‌بینی کرد. تنها کاری که می‌توان انجام داد، این است که درتمام جهات به عناصرمترقی و انقلابی این نبرد کمک کرد تا نتیجهٔ این نبردهرچه بیشتر به سود جهت‌گیری و سمت‌گیری این عناصر تمام شود. تمام تلاش کمونیست‌های جهان، چه درچارچوب مبارزات ملی و چه درچارچوب مبارزات جهانی، دراین ابعاد است‌که ببینند هرپدیده‌ای درجهان دارای چه ماهیتی است، درنبرد ضدامپریالیستی و تاریخی جهان چه‌موضعی اتخاذ کرده است و اگر دراین موضع عنصر ضدامپریالیستی می‌چربد، باید با تمام قوا از آن پشتیبانی کرد، عوامل تضعیف کننده و ویران‌ساز آن را ازمیان برد و یا تضعیف کرد. چرا؟ برای این‌که این عنصر ضدامپریالیستی که مترقی است و درنتیجه به‌پیشرفت سوسیالیسم یاری می‌رساند، نیرومندتر شود و باموفقیت مراحل بعدی خود راطی کند.

به این‌ترتیب، این گونه سئوال کردن‌ها، چنان‌که همیشه گفته‌ام، ملانقطی‌وار است. انتظار این‌که در الجزایر باید هرچه زودتر فلان مساله تحقق یابد و اگرچنین نشود، حتما انقلاب الجزایر با شکست روبرو شده است، انتظاری‌ساده‌لوحانه است. نه. مامعتقدیم که انقلاب الجزایر با وجود سیرکندش نسبت به انقلاب کوبا، ویتنام و سایرکشورهای سوسیالیستی، هنوز درمواضع ضدامپریالیستی موثر و بسیار بسیار قابل احترام قراردارد و باید باتمام قوا از آن پشتیبانی کرد و به آن یاری رساند تا این‌عنصرخلقی و ضدامپریالیستی، هرچه بیشتر نیرومند شود. البته ممکن است درنبرد با عناصرمخالف این گرایش، درالجزایر نیزمثلا مانند مصرسادات، بازگشت صورت گیرد. این ممکن است. اما کی چنین خواهدشد، چه‌عنصری درآن‌جا غلبه خواهد کرد؟ ما نمی‌توانیم پیش بینی کنیم. شاید هم درآن‌جا ناگهان کسی ظاهرشود که ابتدا مانند سادات درجریان انقلاب شرکت داشته، ده پانزده سال هم با انقلاب همکاری کرده است و بعد دریک لحظهٔ معین، به منجلاب خیانت‌درغلتد. و یا اصلا از همان ابتدا، به عنوان یک خائن دراین جریان شرکت داشته و پوشیده بوده است و دریک لحظهٔ معین‌توانسته به انقلاب ضربه وارد

آورد و جنبش را با شکست روبرو سازد. تمام این پدیده‌ها، درتمام انقلاب‌ها هست.

به این ترتیب، دوستان ما خوب است که این گونه سئوال‌ها رادر همین چارچوب مورد مطالعه قراردهند و کمی‌عمیق‌تر به مسائل نگاه‌کنند.

واما درمورد فعالیت حزب کمونیست الجزایر. یکی ازپدیده‌های انقلاب الجزایر این است که جبههٔ آزادی " اف.ال.ان"، دراین کشور سیاست تک حزبی را درپیش گرفت و کلیهٔ احزاب دیگر را غیرقانونی اعلام کرد و به آن‌ها گفت که همه بیائید دراین جبههٔ واحد شرکت کنید. مثل همین جبههٔ ملی که درایران بود. به این ترتیب، حزب کمونیست الجزایر غیرقانونی شد. منتها، از آن‌جا که کمونیست‌های الجزایر از سیاست ضدامپریالیستی این جنبش، این هیات حاکمهٔ موجود، که بومدین در راس آن قرارداشت و همین جبههٔ خلق را رهبری می‌کرد، پشتیبانی می‌کردند، روش خصومت‌آمیز فعالیت مخفی را درپیش نگرفتند و تنها به انتشار روزنامه‌ای که مانند روزنامهٔ "به‌سوی‌آینده" ما است، یعنی یک روزنامهٔ قانونی که نه به نام حزب کمونیست که علنی نیست، بلکه تاحدودی افکار و موضع‌گیری‌های آن‌را منعکس می‌سازد، پرداختند. این مشکلات درآنجاهست. کمونیست‌ها درجهان گرفتاری‌های بسیار زیادی دارند. یکی از این گرفتاری‌ها نیز، پدیده‌ای است که‌در الجزایر وجوددارد و کمونیست‌های آن‌جا وضع دشواری دارند. یعنی‌از جریانی صمیمانه دفاع و پشتیبانی می‌کنند که آن جریان اصلا موجودیت آن‌ها را قبول ندارد. حالا ببینید که ما چقدر باید برای خط امام‌خمینی در زمینهٔ مجازشمردن فعالیت کمونیست‌ها ارزش قایل بشویم و چقدر دارای ارزش مترقی است. با این‌که نظریات مذهبی امام‌خمینی دربرابرمارکسیسم به مراتب قاطع‌تر و آشتی‌ناپذیرتر است تا نظریات بومدین و امثال آن‌ها درهمین زمینه، معذلک دارای چنین جنبه‌ای است. شما می‌بینید که آن‌ها تا چه اندازه با احزاب کمونیستی جهان نزدیکند و با آن‌ها همکاری دوستانه دارند، اما برای کمونیست‌های کشورخودشان حاضرنیستند موجودیتی قائل شوند. می‌گویند بیایید درحزب ما، درآن فعالیت هم بکنید، اما به شما اجازهٔ فعالیت مستقل نمی‌دهیم، و اصولا چنین چیزی لازم نیست!

البته اگر چریک‌های فدایی خلق ما، و یا پیکاری‌ها درآن‌جا بودند، الان قیام مسلحانه علیه بومدین راه انداخته بودند! و می‌گفتند چگونه ممکن است کسی ضدکمونیست باشد، ولی ضدامپریالیست هم باشد؟ این

یکی از سئوالاتی است که این گروه‌ها مرتب دراین‌جا تکرار می‌کنند و معتقدند کسی یا نیرویی که‌ضدامپریالیست است، حتما نباپدضدکمونیست باشد! خوب، ما می‌بینیم امثال بومدین‌ها که واقعا می‌توان آن‌ها را دموکرات انقلابی نامید،ــ البته اگر این دوستان ما چنین چیزی را بپذیرند!ــ طرفدار همکاری با کمونیست‌ها درعرصهٔ جهانی هستند، اما درچارچوب ملیِ خود به هیچ وجه این راقبول ندارند و تنها تحت رهبریِ خود حاضربه چنین کاری هستند.

این بغرنجی‌های سیاست را نمی‌توان درکتاب‌های لنین پیدا کرد. زیرا در دوران لنین، این مسائل اصلا به این شکل مطرح نبوده و اصلا وجود نداشته است. همچنان‌که درآثار مارکس، نمی‌توان امکان پیروزی سوسیالیسم دریک کشور واحد را پیدا کرد. برعکس، مارکس معتقد بوده است که انقلاب جهانی درکشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری تقریبا دریک مجموعه انجام می‌گیرد. حالا اگرما بیائیم و ملانقطی‌وار نظرمارکس را بگیریم و بگوئیم: " اصلا کشور شوروی وجود ندارد. مارکس گفته‌است امکان ندارد که سوسیالیسم بتواند دریک کشور پیروزشود"، درحالی که دیدیم پیروزشد، آیا بچگانه نیست؟

به این ترتیب، ما نباید با این شیوه، جملات را از کلاسیک‌های مارکسیست بگیریم و مبنای قضاوت‌خود قراردهیم. ما باید ببینیم که محتوی وشیوهٔ آن برخورد، نسبت به آن مسالهٔ جهانی، چه بوده است. آنگاه آن شیوه را برای حل مسائلی که به کلی نوهستند و پدیده‌هایی هستند که درزمان‌ها و دوران‌های گوناگون زندگی کلاسیک‌ها وجود نداشته‌اند، بکاربریم. شیوهٔ برخورد ملانقطی‌وار، اشتباهی است که قشریون مذهبی نیز مرتکب می‌شوند. یعنی می‌کوشند بسیاری از ایده‌ها و برخوردهای اسلام اولیه راعینا و بدون هیچ‌گونه تغییری، برمسائل اجتماعی امروز جامعهٔ ما تطبیق دهند. درصورتی که چنین چیزی دیگر امکان‌پذیرنیست. زیراجامعهٔ ما دستخوش تغییرات فراوانی شده است. این جامعه، دیگر هیچ شباهتی از هیچ جهت، با آن جامعه‌ای که درصدر اسلام وجود داشته، ندارد. به همین جهت، باید کوشید که ایده‌های عمیق انسانی، خلقی، مردمی و مترقی آن اسلام اولیه را با جامعهٔ کنونی و آنچه که هست منطبق ساخت. به همین جهت است که ما می‌بینیم درمسائل اقتصادی ایران دشواری‌ها و مشکلاتی پیدامی‌شود که نظریات غیرعلمی پاسخی برای‌آن ندارند و در برابر آن در می‌مانند. دکترشریعتی یکی از کسانی بود که دراین زمینه دست به کوشش‌های جالبی

www.iran-archive.com

زد. او درعین محدود بودن برداشت‌هایش ــ البته ما نظریات او را با نظریات مارکسیستی خودمان مقایسه می‌کنیم و تنها از این لحاظ است که "محدود بودن" را دراین مورد بکارمی‌بریم ــ کوشش‌های احترام‌برانگیزی به خرج داده است تا آن محتوای خلقی وانقلابی اسلام را با جامعهٔ تغییر یافتهٔ کنونی‌ما، تطبیق دهد. این امر، ما را به احترام نسبت به او وامی‌دارد. پیروان او نیز دراین جهت موضع‌گیری‌هایی دارند که نسبت به قشریون، به‌تمام معنا مترقی‌تر است و ما از آن‌ها پشتیبانی می‌کنیم.

چرادربارهٔ شوروی زیاد می‌نویسید؟

س: چرادر نامهٔ "مردم" و نشریات حزب تودهٔ ایران از شوروی زیاد نوشته می‌شود؟

ج: اولا این مساله به این شکل مطرح نیست. ما ازشوروی زیاد نمی‌نویسیم. یعنی حجم مقالات ما درزمینهٔ شناساندن کشور اتحاد شوروی و یا سایرکشورهای سوسیالیستی، درمجموع‌انتشارات ما، بسیار کم است. ولی بازهم این کارمانیست. کارکسانی است که ازصبح تا غروب دربارهٔ واقعیت سوسیالیسم جهانی لاطائلات به هم می‌بافند. شما اگر به سخنرانی‌هایی که هرشب درمساجد مختلف ایراد می‌شود، یا در روزنامه‌های مخالف نوشته می‌شود توجه کنید، خواهید دید که چقدر دروغ پخش می‌کنند. یکی از این دروغ‌ها را ما چندی پیش در نامهٔ "مردم" برملا کردیم. این چرندیات، به نام "باند پنج نفری حاکمیت درایران" دریکی از روزنامه‌های آلمانی چاپ شده بود. واقعیت این است که این روزنامه جدی‌ترین روزنامهٔ آلمان‌غربی، یعنی دومین کشور سرمایه‌داری جهان است و همان مقام روزنامهٔ تایمز لندن را در جهان دارد. شما این مطلب را بخوانید و ببینید که این‌ها چه لاطائلاتی چاپ می‌کنند و بخورد کسانی که دورند و اطلاعی از اوضاع ندارند، می‌دهند. درکشورما نیزتمام مطالبی که دربارهٔ کشورهای سوسیالیستی می‌نویسند، از لحاظ مهمل بودن و بی‌پایه بودن درهمین سطح است. چندی پیش رادیوتهران با آب و تاب خبری دربارهٔ کشتار وحشتناکی که شورشیان افغانی از ارتش شوروی کرده‌اند، پخش می‌کرد: مبارزان

مسلمان ۶۰۰ نفر را کشته و ۵۰ تانک را ازبین بردند! خبر آنقدرافتضاح بود که خود خبرگزاری آسوشیتدپرس درآخرگفته بود که خیلی اغراق‌آمیز است! یکی از روزنامه‌های صبح که خیلی‌برای "اسلام" اردو می‌کشد، عین همین مزخرفات را چاپ کرد، ولی جملهٔ آخرش را که "خبر اغراق آمیز بوده و تایید نشده است"، حذف کرد. عین همین جعلیات را به‌خورد مردم می‌دهند. سخنرانی‌هایی که درمساجد صورت می‌گیرد و دشنام‌ها و لاطائلاتی که می‌دهند، اصلا وحشتناک است. حتی دربحث‌های بسیار جدی، شما می‌خوانید که درکشور "روسیه" مردم دارند از گرسنگی می‌میرند و نان برای خوردن ندارند.

خوب، ما نیز بالاخره باید آمار تولید گندم شوروی را بنویسیم که سه برابر آمریکا و حدود ۱۲۰ میلیون تن است. اصلا گندم یکی‌از ارقام صادراتی شوروی است که‌درمقابل آن برای خوراک گاو و خوک و دام‌های دیگر، ذرت، که غذای‌بهتری است و درشوروی تولیدنمی‌شود، خریداری می‌کند. همین موضوع را تحریف می‌کنند و دائما توی هرجلسه‌ای می‌گویند که: بله، این است کمونیسم! این است سوسیالیسم! بعداز ۶۰ سال هنوز نان ندارند بخورند!

ما دربرابر این تصویر تحریف شده چکارمی‌توانیم بکنیم؟ ما باید برای خنثی‌کردن تبلیغات آن‌ها، واقعیات، یعنی پیشرفت‌هایی را که در این کشورها درزمینه‌های فرهنگی، اقتصادی وغیره صورت گرفته است، بنویسیم. واقعیت این‌است که این تبلیغات، تنها کوششی است برای نشان دادن رجحان رژیم سرمایه‌داری برسوسیالیسم. این تبلیغات که کاملا از روی نقشه انجام می‌گیرد، از سوی گروه‌هایی است که می‌خواهند سرمایه‌داری را درایران حفظ کنند و این جنبش ضدسرمایه‌داری را که در میان خلق پیداشده است، ازمیان ببرند. ازسوی دیگر، موضع مردم علیه سرمایه‌داری‌هر روز شدیدترمی‌شود و پیوسته تاثیرجنایت‌بار سرمایه‌داری را که غارت آن‌ها بوسیلهٔ بازار یکی از مظاهر آن است، به چشم می‌بینند. برای ازمیان بردن این جنبش ضدسرمایه‌داری است که این تبلیغات وسیع صورت می‌گیرد. آن‌ها می‌خواهند بگویند که وضع سوسیالیسم بسیاربدتر از سرمایه‌داری است. به این ترتیب، می‌بینیم که مسالهٔ نشان‌دادن و شناساندن سوسیالیسم واقعی و کشورهای سوسیالیستی، دارای یک جنبهٔ داخلی است و درهمین رابطه است که ما نیز به مردم می‌گوئیم بهتربودن وضع کشورهای سرمایه‌داری نسبت به کشورهای سوسیالیستی، دروغی‌بیش نیست. کسانی که از این جنبهٔ

www.iran-archive.com

مبارزهٔ سیاسی ماعلیه سرمایه‌داری ناراضی و ناراحت‌هستند، فورا در چارچوب مسائل عینی خودمان چنجال درست می‌کنند که: حزب توده که می‌نویسد در شوروی گرسنگی وجود ندارد، توکر روسیه است. از روس‌ها پول می‌گیرد، جیره خوار است، ستون پنجم است، و از این قبیل... این یک امر بسیارطبیعی است. هرکس از نقطه‌نظراقتصادی، بخواهد علیه رژیم حاکم و علیه سرمایه‌داری که از نقطه‌نظر قدرت اقتصادی هنوز درایران حاکم است، انتقاد کند، چنین تهمت‌هایی به او خواهند زد. شما ببینید، به مجاهدین خلق نیز که تاکنون حتی یک کلمه علیه این همه لاطائلات ضدشوروی و ضدسوسیالیستی نگفته و ننوشته‌اند، تهمت وابستگی به شوروی را زده‌اند و درحال حاضر نیز در تمام مساجد به شدت از آن‌ها انتقاد می‌کنند. چرا؟ برای آن‌که مجاهدین خلق، به طورساده، گفته‌اند که سرمایه‌داری ایران باعث تیره روزی ملت ایران است و باید علیه سرمایه‌داری وابسته مبارزه کرد. وسرمایه‌داری را درچارچوب سرمایه‌داری ملی که خود می‌تواند درچارچوب جبههٔ متحد خلق عمل‌کند، محدود کرد و نگاه داشت. یعنی با تمام محدودیت این موضع‌گیری، همان تهمتی را که به ما می‌زنند، به آن‌ها نیززده‌اند. با این توضیحات، دوستان ما دیگرنباید از حملهٔ دشمن که یک حملهٔ همیشگی علیه نیروهای مترقی است، و آن‌ها را وابسته به بیگانه معرفی می‌کند، تعجب کنند. من بارها درهمین جلسات پرسش و پاسخ گفته‌ام که این مساله ریشه‌های چند هزارساله دارد. درطول تمام تاریخ، هر وقت ارتجاع با یک نیروی مترقی روبرو شده، این نیروی مترقی را به رقیب ارتجاعی خود و یا یک‌نیروی مترقی که درخارج بوده، نسبت داده است. ارتجاع همواره از احساسات مردم، احساسات قومی و محدود آن‌ها و خودبینی‌ها و نقاط ضعف دیگر آن‌ها استفاده‌کرده‌است و افراد و نیروهای مبارز را به بیگانه‌نسبت‌داده‌است. مثلا در روستاها می‌بینیم هنگامی که دو تا ارباب از پائین‌محله و بالامحله با یکدیگر اختلاف داشته‌اند، هرگاه‌یکی از مردم شروع به مبارزه علیه‌یکی از آن‌ها کرده، ارباب اولی گفته است که این شخص از ارباب دیگر پول می‌گیرد. هیچ‌گاه گفته نشده است که این آدم تیره روز برای زمین خودش که می‌خواهند به زور از چنگ او خارج کنند، مبارزه می‌کند. این شیوهٔ آنها است، و نباید از آن هراس داشت. به نظرما، همین مبارزهٔ محافل گوناگون، از امپریالیست‌ها گرفته تا انحصارطلبان، علیه‌حزب تودهٔ ایران، نشان‌دهندهٔ آن است که سیاست اتخاذ شده و دنبال شده از سوی حزب ما، دارد مواضع آن‌ها را تضعیف

می‌کند. اگرمواضع آن‌ها را تقویت می‌کرد، می‌بایست بی‌درنگ برای ما اعلان و آگهی می‌فرستادند که‌وضع مالی روزنامهٔ ما بهتر شود. یا کمک مالی بکنندتا بتوانیم ساختمانی برای محل حزب بگیریم. و از ما تعریف کنند که: آفرین! حزب توده چقدر سیاست خوبی دارد، زیرا نتیجهٔ آن این است که ماداریم قوی‌تر می‌شویم!

ارتجاع اگر به سودش باشد، باید چنین موضعی اتخاذ کند و می‌بینیم که اتخاذ هم می‌کند. مثلا نگاه کنید با "حزب رنجبران" چطور کار می‌کند! "رنجبر" نیز می‌گوید ما انقلابی هستیم و ازچین هم تعریف می‌کند. پول، وسایل و همه‌چیز هم دراختیارش هست. این حمله‌ای که با شدت هرچه تمام‌تر، ازهمه‌سو، علیه حزب تودهٔ ایران شروع شده، نشان‌دهندهٔ آن است که سیاست حزب ما درست بوده است. زیرا باید دید که حمله کنندگان چه کسانی هستند؟ همان عوامل امپریالیسم و یا انحصارطلبان. مساله‌ای که امروز بیش از همه مطرح است، مسالهٔ سیاست عمومی ایران است: تشدید تحریکات امپریالیسم دربخش‌های مختلف و همهٔ جوانب زندگی اجتماعی، سیاست دولت و روابطی که درسیاست دولت هست، و وظایفی که اکنون دربرابر انقلابیون ایران قرار دارد، یعنی درگیری شدید ما با امپریالیسم. این که می‌گویم امپریالیسم، به این علت است که دیگرنادرستی آن نظریه که تنهاآمریکا را امپریالیسم می‌داند و کشورهای اروپای غربی و ژاپن را نیروهای تحت سلطهٔ امپریالیسم آمریکا به حساب می‌آورد و برآن است که می‌توان با آن‌ها کنارآمد، متحد شد و جبهه‌ای ایجاد کرد، دارد رفته رفته‌روشن می‌شود. ساختمانی را که آن بخش سازشکار و محافظه‌کار رهبری ایران ایجاد کرده بود، یواش یواش دارد فرو می‌ریزد. ازچندی پیش خبرهایی می‌رسید حاکی از این‌که امپریالیست‌ها برپایهٔ ماهیت طبقاتی خود، دارند جبههٔ نسبتا متحدی علیه انقلاب ایران به وجود می‌آورند و امپریالیست‌های اروپایی و ژاپنی هم یواش یواش دارند در راهی که آمریکا پیش پای آن‌ها گذاشته است، پیش می‌روند. البته با کمی بی‌میلی، کمی این‌دست و آن دست کردن و با پنبه سربریدن. ماسیاست آمریکا را چندین باردر نشریات خود تشریح کرده‌ایم، اما برای این‌که دوستان توجیه شوند و بتوانند برای سایر دوستان خود نیز توضیح دهند، یک بار دیگرنیز به تشریح این سیاست می‌پردازیم: برای آمریکا مسالهٔ گروگان‌ها اصلا مطرح نیست و اصل مساله برای آن‌ها مسالهٔ انقلاب ایران است. آن‌ها با انقلاب ایران خصومت دارند، با انقلابی که دارای یک موضع‌گیری جدی

www.iran-archive.com

ضدآمریکایی است و می‌خواهد خود را از تسلط امپریالیسم آمریکا و سایر امپریالیست‌ها نجات دهد. آن‌ها با این محتوای انقلاب ایران دشمنی آشتی‌ناپذیر دارند و می‌خواهند آن را ازمیان ببرند. آن‌ها می‌خواهند ازمیهن ما ایرانی درچارچوب ترکیه، یونان، پاکستان ضیاءالحق وخلاصه یکی از این اشکالی‌که امکان داشته باشد، بسازند. حالا اسم‌آن هرچه می‌خواهد باشد، مهم نیست. "انقلابی" باشد یا "اسلامی" و یاهرچیز دیگری، اهمیت ندارد. آن‌ها چنین ایرانی می‌خواهند و به جز آن، به هیچ وجه برایشان قابل پذیرش نیست و با تمام نیروی خود برای ازمیان بردن‌نیروها و عواملی که درشرایط کنونی مانع از انجام چنین نقشه‌ای هستند، تلاش می‌کنند. امپریالیست‌های اروپایی مدتی تصورمی‌کردند که با یک سیاست نرم و ملایم می‌توانند بخشی از رهبری ایران را زیر نفوذ خود بگیرند و امیدوار بودند که ازطریق همکاری با بورژوازی لیبرال ایران، با تقویت آن، و بعدهم با گروهی که هم‌اکنون درقدرت است و باسیاست‌های آن‌ها بتوانند راه‌حلی دلخواه خود در ایران پیدا کنند. اما موضع‌گیری قاطع امام و مقاومت و پشتیبانی همه‌جانبه و جدی اکثریت مردم و تمام نیروهای ضدامپریالیستی و خلقی از موضع‌گیری امام، این نقشه را با شکست روبرو ساخت. امپریالیسم دیگراکنون‌برنامهٔ خود را روی راه‌حل دوم (اعمال فشار برای درهم‌شکستن مقاومت انقلاب ایران) گذاشته است. برای اجرای این نقشه، ازسه چهار جهت عمل می‌شود: یکی عبارت است ازتشدید مبارزات داخلی (ایجاد نفاق، دامن زدن به آتش زدو خوردها به هرشکل ممکن و انداختن گروه‌ها به جان یکدیگر) و تضعیف وحدت نیروها. برای این‌کار، امپریالیسم از تمام عوامل‌خود ــ که کم نیزنیستند ــ درسراسردستگاه دولتی، درتمام گروه‌ها و سازمان‌های گوناگون حزبی و سیاسی و اجتماعی، و درمیان آن بخش از روحانیون که درگذشته نیز دراختیار ارتجاع و امپریالیسم بوده‌اند، یعنی وعاظ‌ــ السلاطین یا روحانیون وابسته به طبقهٔ حاکمهٔ سابق، اسلام کارتری، اسلام ساداتی و ضیاءالحقی، استفاده می‌کند. ازعناصری که درجنبش‌های ملی، مانند کرد و عرب و بلوچ و ترکمن و غیره دارد نیز برای تشدید زد و خوردها و برخوردها استفاده می‌کند. ما چندی پیش نیز این پدیده را به چشم دیدیم که چه سروصدایی در دانشگاه، و چه هیاهویی برعلیه نیروهای چپ درروزنامه‌ها به راه انداختند. سرو صدایی نیز علیه دستگاه دولتی برپا کردند: مائوئیست‌ها به‌حرکت درآمدند و به فعالیت خود شدت بخشیدند، گروه بختیار نیز برفعالیت

www.iran-archive.com

خود افزود، عراقی‌ها با تجهیز عوامل‌خود و دادن پول و اسلحه به باندهای خرابکار ضدانقلابی، دست به انفجار اماکن عمومی زدند و در بازار بمب‌کار گذاشتند که منجربه کشته‌شدن ۱۰ نفر و مجروح شدن ۲۰ تا ۳۰ نفر شد. تمام این اقدامات برای ایجاد تشنج به معنی کامل کلمه درتمام سطوح و تمام جبهه‌ها بود. به این ترتیب، ملاکان، سرمایه‌داران، ساواکی‌ها و چپ‌نماها، درسراسرکشور فعالیت‌های خود را تشدید کردند. خبرمربوط به این تحریکات راچندی پیش در روزنامه‌ها دیدیم. این یکی از برنامه‌های امپریالیسم است.

یکی دیگر، زیرفشار قراردادن ایران ازلحاظ اقتصادی است که از دوطریق عملی می‌شود: یکی از این راه‌ها خرابکاری توسط عناصری است که امپریالیسم برای جلوگیری از هرگونه کار سازندگی و پیشرفت، در دستگاه‌های دولتی دارد. ما می‌بینیم که هرگاه گروه‌های صادق اسلامی یا غیراسلامی پیشنهادی برای به راه انداختن کاری می‌دهند، این پیشنهاد درجایی با مخالفت روبرو می‌شود و کار بوسیلهٔ معاونی، مدیر کلی و یا چهارتا مدعی "اسلام"، به نوعی فلج می‌گردد و هیچ کاری انجام نمی‌شود. یعنی از دوسو، هم بوسیلهٔ افرادی که دردستگاه دولتی دارند و هم توسط افراد ساواکی که‌در گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی و شوراها و کمیته‌ها و غیره وارد کرده‌اند، و یا توانسته‌اند دراختیار خود بگیرند، هرگونه کار سازندگی را فلج می‌کنند. این یک راه است. راه دیگر عبارت است از منفردکردن ایران درسطح بین‌المللی، یعنی جلوگیری از برقراری مناسبات اقتصادی میان ایران و کشورهای دیگر. مناسبات ما با خارج به طورعمده عبارت است از فروش نفت و صادرات دیگر که فعلا خیلی کم است، زیرا تولید بسیار پایین است. این مناسبات عبارت است از فروش نفت و خرید کالاهای موردنیاز ایران از کشورهای اروپای غربی و ژاپن و آمریکا (که بسیارمحدود شده است) و نیز از کشورهای "جهان سوم"، ازطریق درآمد نفت. آمریکا می‌خواهد این دوشاخهٔ اقتصادی ایران را فلج کند. یعنی هرطور شده جلوفروش نفت را بگیرد و امکان تهیهٔ مایحتاج ایران (از مواد اولیه، وسایل یدکی، لوازم مصرفی و غیره) را محدود کند. کوشش امپریالیسم آمریکا دراین جهت است که این دوشاخه را که قسمت عمدهٔ اقتصاد ما وابسته به آن‌ها است، به صورتی که ابتکار آن به طورعمده ازسوی ایران باشد نه آمریکا، فلج شود. به این ترتیب، نیروهای انقلابی امکان این را پیدا نمی‌کنند که برای مردم توضیح دهند که این کار نیزجنایت دیگری است ازسوی امپریالیسم آمریکا. خوب، این

کار را از چه‌راهی دارند انجام می‌دهند؟ از راه فشار سیاسی فوق‌العاده شدید به کشورهای اروپای غربی و ژاپن، برای وادار کردن آن‌ها به این که درتجارت خود با ایران محدودیت‌هایی قائل شوند. وقتی آن‌ها این کار را بکنند، نتیجه این خواهد بود که ایران نیز از فروش نفت به آن‌ها خودداری خواهد کرد. زیرا مسلم است پولی که ایران نتواند مایحتاج خود را با آن خریداری کند، به درد نمی‌خورد، درنتیجه، ایران‌به همان جایی که آمریکا می‌خواهد (قطع روابط بازرگانی با اروپا و ژاپن) می‌رسد. یعنی نه می‌تواند نفت صادرکند و نه می‌تواند کالا بخرد. اولتیماتومی که آمریکا به اروپای غربی داده بود، باید درهمین‌چارچوب باشد. یعنی به اروپایی‌ها فهماند که باید به سیاست محاصرهٔ اقتصادی آمریکا علیه ایران کمک کنند و درغیراین صورت، از راه دیگری ازتجارت این کشورها با ایران و صدورنفت ایران به اروپا جلوگیری خواهد کرد و درهرصورت نتیجه یکی است. حالا باید دید که آمریکا از چه راهی می‌تواند این کار را بکند؟ راه‌های گوناگونی برای فلج کردن دستگاه نفتی ایران وجود دارد: تحریکات از داخل به وسیلهٔ بعثی‌های عراقی و ضدانقلاب درخوزستان، محدود کردن بنادرایران به وسیلهٔ مین‌گذاری و غیره، جلوگیری از عبورکشتی‌های نفتی دراقیانوس هند و یاتحت فشار قراردادن شرکت‌هایی که کشتی‌های نفتی‌دارند تا اصولا به حمل و نقل نفت از ایران کمک نکنند (زیراکشتی‌های نفتکش نیز در انحصار چند شرکت بزرگ آمریکایی، انگلیسی و یونانی است که آن‌ها هم دراختیار بانک‌های بزرگ آمریکایی هستند). بنابراین، می‌بینیم که برای وارد آوردن فشار، راه‌های گوناگونی وجود دارد و چنان‌که در دوران مصدق دیدیم، امپریالیسم هنوز این نیرو را دارد که این کارها را انجام‌دهد و نباید آن راخیلی ضعیف پنداشت. امپریالیسم هنوز امکان آن را دارد که فشارهای اقتصادی بزرگ وارد بیاورد و تاحدودی اوضاع را به سود خود نگاه دارد. اما عاملی که می‌تواند دربرابراین فشارها مقاومت کند، اهمیت نفت ایران برای اروپا و ژاپن است. میزان نفتی که ما به اروپا صادرمی‌کنیم نسبت به گذشته کاهش زیادی پیدا کرده است، اما هنوز درتعادل نفتی اروپا تاثیر دارد و ممکن است درسیاست وموضع‌گیری کشورهای اروپای غربی و ژاپن علیه انقلاب ایران، به طورمنفی تاثیر کند. ولی نمی‌توان زیاد روی این عامل حساب کرد، زیرا ما بایدهمیشه بدترین شرایط را درنظرداشته باشیم‌نه بهترین شرایط را. می‌بینیم که امپریالیسم آمریکا، از چندی پیش صحبت از تامین نفت برای ژاپن و

اروپای غربی می‌کند، که از این لحاظ صدمه‌ای نبینند و بتوانند سیاست خود راعلیه ایران تنظیم کنند. به این ترتیب، آمریکا درجهت تشدید فشار برایران حرکت می‌کند و از تمام اهرم‌های‌ممکن نیز بهره خواهد گرفت. تشدید فشار درخارج، ایجاد تشنج در داخل و فلج کردن اقتصاد ما، سه عاملی است که آمریکا از آن‌ها استفاده می‌کند. با کمال تاسف باید بگوئیم که درمساله‌ٔایجاد تشنج در داخل، سیاست امپریالیسم آمریکا موفق شد بخشی از نیروهایی را که ما تردید نداریم می‌خواهند درمبارزه‌ٔ ضدامپریالیستی شرکت کنند، در این دام توطئه‌آمیزی که گسترده بود، گرفتار سازد. من این را از این جهت می‌گویم که در ارزیابی نیروهایی که اکنون درجهت تشدید تشنج در داخل عمل می‌کنند (چه آن‌هایی که به نام اسلام با سمت‌گیری اسلامی عمل می‌کنند، یعنی چه آنها کـــه، دردانشگاه‌ها شروع به ایجاد تشنج کردند، و چه آن‌ها که دربعضی روزنامه‌ها به عنوان نمایندگان مجلس اسلامی دراین جهت سخنانی گفتند)، نباید تصور کرد که همه‌ٔ این‌ها آمریکایی هستند. مساله‌ٔایجاد تشنج، مخالفت و ضدیت برای کوتاه کردن دست نیروهای چپ از طـرف پاره‌ای نیروهای عملا انقـلابی، یـک پایه‌ٔ سیاســـی اجتماعی نیز در داخل ایران دارد. این نیروهای اسلامی که درانقلاب شرکت داشته‌اند و درحال حاضر نیز فعال هستند، درمبارزه‌ٔ انقلابی علیه امپریالیسم آمریکا شرکت دارند، درموضع دموکراسی انقلابی قرار دارند و خواستار اصلاحات بنیادی درجامعه‌ٔ ایران هستند، وضع خاصی دارند. چند عامل دراین وضع خاص تاثیر دارد. یکی عامل سنتی ناسیونالیسم ضدکمونیستی و ضدشوروی در ایران است که عامل فوق‌العاده نیرومندی است. یعنی ناسیونالیسم ایران همیشه با یک عامل ضدکمونیستی و ضد شوروی توام بوده است و دریک دوره‌ٔ طولانی، تنها درمقاطع زمانی بحرانی و کوتاهی توانسته است خود را از این ویژگی رها کند. عامل دوم عبارت است از ضعف خود آن‌ها در اداره‌ٔکشور. این‌ها از یک سو خود رادرزمینه‌ٔاداره‌کشور. قادربه حل مسائل اساسی جامعه‌نمی‌بینند (نه نیروی اداره‌کننده‌اش را دارند و نه نیروی فکری و تجربی لازم را)، و ازسوی دیگر هر روز بیشتر و شدیدتر درگیر مبارزه‌ٔ ضدآمریکایی‌می‌شوند و احساس می‌کنند که نتیجه‌ٔ این مبارزه‌ٔ ضدآمریکایی به طوربسیارمشخص عبارت است از تقویت جبهه‌ٔ ضدآمریکایی درایران (یعنی جبهه‌ٔ کشور-های سوسیالیستی و کشورهای ضدامپریالیست، مانند کشورهای عربی جبهه‌ٔ پایداری، ویتنام، کامبوج، لائوس، کوبا، آنگولا، موزامبیک‌و...).

آن‌ها می‌بینند که نتیجهٔ مبارزهٔ ضدآمریکایی آن‌ها، بالارفتن وجههٔ این کشورها است که ازلحاظ ایدئولوژی با این نیروهای‌انحصارطلب اسلامی یکی نیستند و این وضع آن‌ها را به یک تشنج فکری دچار می‌کند. امروز می‌بینیم آن‌گروه‌هایی که با حسن‌نیت، انقلابی و ضدآمریکایی‌هستند، واقعا می‌خواهند در اوضاع ایران تغییراتی درجهت اسلام خودشان، اسلام توحیدی، اسلام خلقی که‌امام‌خمینی مطرح کرده است، انجام دهند. اما این تشنج فکری درمیانشان هست که می‌بینند هرچه مبارزه پیش‌تر می‌رود، نیروهای خودشان در نتیجه نداشتن شیوه‌های صحیح ادارهٔ‌امور، ضعیف می‌شوند. ما می‌بینیم در پاره‌ای از شهرها که حتی حزبی مانند حزب تودهٔ ایران نیروی بسیارضعیفی دارد، برخی از گروه‌های اسلامی مبارزه علیه حزب تودهٔ‌ایران را تا آنجا شدت می‌دهند که حاضرنیستند حتی‌دفتری از این‌حزب درمحل آنهادائرباشد. به‌نظرما، این گرایش ضدچپی را که درحال حاضر در میان پاره‌ای از نیروهای اسلامی پیداشده است، نباید فورا به این حساب گذاشت که آن‌ها عوامل امپریالیسم آمریکا هستند و درجهت تثبیت سیاست‌های امپریالیسم و یا منحرف کردن مبارزه با امپریالیسم آمریکا عمل می‌کنند. این گروه‌ها را نمی‌توان به صرف تشدید جو ضد شوروی و ضدکمونیستی عامل امپریالیسم دانست، زیرا بخشی از این عمل، جنبهٔ دفاع از خوددارد. این یک مطلب. طرف دیگرمساله، نیروهایی هستند که با تمام قوا می‌خواهند امپریالیسم آمریکا را از زیر ضربه خارج کنند که آن‌ها هم‌در ایران یک نیروی اجتماعی کاملا عینی هستند. طرفداران نزدیکی به امپریالیسم، از لحاظ طبقاتی، بورژوازی و ملاکان ایران هستند و می‌خواهند امپریالیسم آمریکا را که اکنون مورد حملهٔ اساسی مردم ایران است و روز به روز هم این حمله شدیدتر می‌شود، از زیرضربه بیرون بکشند. تمام تلاش آن‌ها این است که این مبارزه را منحرف کنند و آن را به مبارزهٔ ضدکمونیستی و ضد کشورهای سوسیالیستی تبدیل سازند.

به این ترتیب، می‌بینیم که دوجبهه وجود دارد. ما باید این دوجبهه را از یکدیگر جداکنیم. باید بکوشیم این نیروها را ازهم‌تشخیص دهیم و نیروهایی را که ازلحاظ موضع‌گیری ضدآمریکایی دارای هسته‌های سالم هستند، ولی جهت‌گیری نادرست ضدکمونیستی، ضد توده‌ای و به طورکلی ضدکشورهای سوسیالیستی نیزدارند، از نیروهای ناسالم جدا شوند. درست است که این‌ها در این میدان نبرد با هم عمل می‌کنند

و تاثیرشان نیز باهم است و گاه تاثیر منفی آن جبهه که دارای نیروهای سالم ضدامپریالیستی است، بیشتراست، اما ما باید بتوانیم دقیقا این نیروها را از یکدیگر تمیزدهیم وجداکنیم. با کمال تاسف باید گفت که درسیاست وعمل وارزیابی گروه‌های چپ(دراین‌جا از چپ‌نماها سخن نمی‌گوییم) این تفکیک به اندازهٔ کافی انجام نمی‌شود و این مساله‌ای است که به جنبش صدمه می‌زند و کمک می‌کند که این دو نیرو در یک جبهه قرارگیرند. همین مساله باعث می‌گردد که نیروهای ناسالم با ماسک ضدآمریکایی، آمریکا را از زیرضربه بیرون بکشند. به چه‌ترتیب؟ به این ترتیب که فرضا اگربه یک روحانی مبارز که سراسر زندگیش را صرف مبارزه با تسلط آمریکا کرده و امروز نیز مبارزه می‌کند و مردم نیز به درستی او را چنین شناخته‌اند، بگوئیم که: "تومی‌خواهی آمریکا را از زیرضربه بیرون‌بکشی"، آنگاه آن لیبرال بورژواهایی که واقعا دراین جهت عمل می‌کنند، تبرئه می‌شوند. زیرا آن‌ها استدلال خواهند کرد که مثلا توده‌ای‌ها به دونفر گفته‌اند آمریکایی، یکی را که ما می‌شناسیم و خوب می‌دانیم که آمریکایی نیست، پس حتما درمورد آن دیگری نیز حرفشان درست نیست. به این ترتیب، ماجبههٔ نیروهای گوناگونی را که ازنظرمبارزهٔ ضدامپریالیستی (که مبارزه اساسی، عمده و تعیین‌کنندهٔ دوران ما است) به کلی باید از یکدیگر جداشوند، بایکدیگر درآمیخته‌ایم ودراین حالت، ضربات ما بر نیروهای ناسالم، ضرباتی واقعا کاری نخواهد بود. این است مسالهٔ اساسی ارزیابی نیروها درمرحلهٔ کنونی که می‌تواند نیروهای چپ را به اشتباهات بزرگ دچار سازد. چنین تفکیکی حتما باید انجام شود. به همین علت نیز هست که مامی‌کوشیم فعلا این سیاست حمله‌نکردن را که درپیش گرفته‌ایم ادامه دهیم تا این‌که جریانات گوناگون سیاسی چهرهٔ واقعی خود را نشان دهند و مابتوانیم آن‌ها را از یکدیگرتفکیک کنیم و به‌موقع‌خود جریاناتی را که درجهت سازش با امپریالیسم آمریکا حرکت می‌کنند، با دلایل لازم و کافی مورد افشاگری قراردهیم و ماهیت آن‌ها را فاش سازیم.

«سوسیال امپریالیسم» یعنی چه؟

س: من‌دانش‌آموز سوم‌راهنمایی هستم. می‌خواستم‌خواهش کنم‌مفهوم سیاسی " سوسیال امپریالیسم " را توضیح دهید ونیز بگویید که آیا شوروی

سوسیال امپریالیست است ؟

ج : این یک سوال جدی است . زیرا عده زیادی از قول چینی‌ها این مهملات را تکرار می‌کنند ، بدون این‌که بدانند اصلا هسته‌اولیه‌اش‌چیست . سوسیال امپریالیسم واقعا وجوددارد . "سوسیال‌امپریالیست "به‌امپریالیست هایی می‌گویند که نام " سوسیالیست " رابرخود گذاشته‌اند . مانند " حزب کار " انگلستان که برای خودش برنامه سوسیالیستی هم دارد ! رهبران "انترناسیونال دوم" از همین قماشند . نمونهٔ دیگرش همین آقای کرایسکی است که‌به اینجا آمده‌است . تمام‌رهبران "انترناسیونال‌سوسیالیست"، سوسیال امپریالیست هستند . یعنی‌دم‌ازسوسیالیسم می‌زنند ، احزاب‌آنها برنامه‌ها و نامهای‌به‌اصطلاح "سوسیالیستی "دارند ـ وحتی‌تاچندسال‌پیش‌مارکس‌راقبول داشتند ومارکسیسم را به‌عنوان جهان‌بینی خودپذیرفته‌بودند ـ امادرجهت منافع سرمایه و امپریالیسم عمل‌می‌کنند . حزب"سوسیال‌دموکرات" آلمان تازه چند سال است که مارکسیسم را ازبرنامه خود حذف کرده است . اکنون‌حزب "سوسیال دموکرات" آلمان ، به‌رهبری آقای‌اشمیت ، نماینده همان امپریالیسم مطلق آلمان است .

لنین این عناصر و نیروها را ، سوسیال‌امپریالیست‌نامیده‌است . اصطلاح سوسیال امپریالیسم به‌معنای آن‌جناح‌امپریالیستی دراحزاب"سوسیال‌دموکرات" "انترناسیونال دوم" است که اصلا از سوسیالیسم منحرف شدند ، اما نام‌های خودراحفظ‌کردند ، درمیان‌آنهااحزاب "سوسیالیست "وحتی "مارکسیست " نیز دیده می‌شود . مانند همین آقای پالمه ، که رهبر حزب"سوسیال‌دموکرات" سوئد است . اما اینها به‌کلی سیاست‌امپریالیستی ، یعنی سیاست‌نظام امپریالیستی‌کشور خود را دنبال می‌کنند . آنها وقتی به‌قدرت می‌رسند ، بدون این‌که کوچکترین‌تغییری در سیاست و نظام امپریالیستی‌حاکم برکشور خودبدهند ، همان راه را ادامه‌می‌دهند . این ، یعنی‌سوسیال‌امپریالیسم .

امیدوارم که این دانش‌آموز جوان ما ، اکنون دیگر فهمیده باشدکه سوسیال امپریالیسم چیست . رهبری چین از آنجا که در تمام اصول و

www.iranarchive.com

موازین مارکسیسم ـ لنینیسم دست به تقلب زد و همه‌چیز را به‌عکس خودش تبدیل کرد ، این اصطلاح را نیز به‌اتحادشوروی چسباند وانداخت توی دهان مائوئیست‌های دنیا . چیزی که نمی‌توان به اتحاد شوروی‌چسباند ، امپریالیسم ، یعنی‌حاکمیت‌انحصارهای‌سرمایه‌داری . انحصارهای سرمایه ـ داری عبارت‌است‌ازتمرکز سرمایه‌دردست‌عده‌ٔ بسیارناچیزی‌ازسرمایه‌داران

کسانی که می‌گویند اتحاد شوروی "سوسیال امپریالیست" است ، خوب ، بلند شوند به‌آنجا بروند . به کشور آلمان دموکراتیک و سایر کشورهای سوسیالیستی سری بزنند و بگردند و ببینند این انحصارهای سرمایه‌داری کجا هستند ؟ لنین‌کلمه امپریالیسم را برای آخرین مرحله سرمایه‌داری ، یعنی انحصارات سرمایه‌داری‌بین‌المللی برگزیده است . برای این‌که بتوانیم بگوئیم فلان‌کشور امپریالیست است ، اول باید در آنجا سرمایه‌داری وجود داشته باشد . دوم بایدخاصیت‌تمرکز و تراکم سرمایه ،و سوم صدور سرمایه را دارا باشد . مثل انحصاراتی‌که‌امروز بخشی از جهان رابه خود اختصاص داده‌اند . این ، یعنی امپریالیسم . حالا هر نامی هم که برآن بگذارند ، فرقی نمی‌کند . در عرصه‌ٔ حرف و برچسب زدن ، هر چیزی می‌توان گفت . به‌عنوان مثال‌می‌توان‌گفت‌که : "امپریالیست های حزب توده می‌خواهند سازمان چریک‌های فدایی خلق‌راتسخیرکنند ! " خوب ، می‌توانند به مابگویند کمونیست ـ امپریالیست ! این‌که‌کاری‌ندارد . اما این دیگر مسخره‌کردن مسائل است . چینی‌هاهمه‌چیزرابه‌مسخره‌گرفتند . چنان‌که می‌بینید ، دیگر الان صاف وپوست کنده می‌گویندمااشتباه کردیم و ازبابت آن معذرت می‌خواهیم که‌بیست سال پیش در کره به آمریکا حمله کردیم وجدا مخالفیم که کره‌شمالی به انقلابیون کره‌جنوبی کمک کندتامیهن خود را آزاد کنند . یعنی از آدمکش‌های کره‌جنوبی دفاع می‌کنند و این کار را هم به نام سوسیالیسم انجام می‌دهند . سرمایه‌داری جهانی هم‌این اصطلاح "سوسیال امپریالیسم" را بل گرفت و با به‌به و چه‌چه در بوق وکرنای دستگاه جهنمی تبلیغات خود دمید که بیائید و ببینید مائوتسه‌تونگ‌چه

موازین مارکسیسم ـ لنینیسم دست به تقلب زد و همه‌چیز را به‌عکس خودش تبدیل کرد ، این اصطلاح را نیز به اتحادشوروی چسباند وانداخت توی دهان مائوئیست‌های دنیا . چیزی که نمی‌توان به اتحاد شوروی‌چسباند ، امپریالیسم ، یعنی حاکمیت انحصارهای سرمایه‌داری . انحصارهای سرمایه ـ داری عبارت‌است‌از تمرکز سرمایه‌در دست‌عده‌ٔ بسیارناچیزی‌از سرمایه‌داران

کسانی که می‌گویند اتحاد شوروی "سوسیال امپریالیست" است ، خوب ، بلند شوند به آنجا بروند . به کشور آلمان دموکراتیک و سایر کشورهای سوسیالیستی سری بزنند و بگردند و ببینند این انحصارهای سرمایه‌داری کجا هستند ؟ لنین‌کلمه امپریالیسم را برای آخرین مرحله سرمایه‌داری ، یعنی انحصارات سرمایه‌داری‌بین‌المللی برگزیده است ، برای این‌که بتوانیم بگوئیم فلان‌کشور امپریالیست است ، اول باید در آنجا سرمایه‌داری وجود داشته باشد ، دوم بایدخاصیت‌تمرکز و تراکم سرمایه ،و سوم صدور سرمایه را دارا باشد . مثل انحصاراتی‌که‌امروز بخشی از جهان رابه خود اختصاص داده‌اند . این ، یعنی‌امپریالیسم .حالا هر نامی هم که برآن بگذارند ، فرقی نمی‌کند . در عرصه‌ٔ حرف و برچسب زدن ، هر چیزی می‌توان گفت . به‌عنوان مثال‌می‌توان‌گفت‌که : "امپریالیست های حزب توده می‌خواهند سازمان چریک‌های فدایی خلق‌راتسخیرکنند ! " خوب ، می‌توانند به مابگویند کمونیست ـ امپریالیست ! این‌که‌کاری‌ندارد . اما این دیگر مسخره‌کردن مسائل است . چینی‌هاهمه‌چیزرابه‌مسخره‌گرفتند . چنان‌که می‌بینید ، دیگر الان صاف وپوست کنده می‌گویندمااشتباه کردیم و ازبابت آن معذرت می‌خواهیم که‌بیست سال پیش در کره به آمریکا حمله کردیم وجدا مخالفیم که کره‌شمالی به انقلابیون کره‌جنوبی کمک کندتامیهن خود را آزاد کنند . یعنی از آدمکش‌های کره‌جنوبی دفاع می‌کنند و این کار را هم به نام سوسیالیسم انجام می‌دهند . سرمایه‌داری جهانی هم‌این اصطلاح "سوسیال امپریالیسم" را بل گرفت و با به‌به و چه‌چه در بوق وکرنای دستگاه جهنمی تبلیغات خود دمید که بیائید و ببینید مائوتسه‌تونگ‌چه

www.iran-archive.com

تئوری زیبایی ارائه داده‌است . و امروز ، دوستان ما ،انقلابیون ایران ،بواش بواش دارند به واقعیات پی می‌برند و تئوری ورشکسته "سوسیال‌امپریالیسم"و "رویزیونیسم" را کنار می‌گذارند واز آن می‌گریزند . تازه دارند پی می‌برندکه درجهان سوسیالیسم وجود دارد و اگر رویزیونیسمی هم هست ،در جـــایی نیست که قبلا آدرس آن‌را می‌دادند . آدرس آن جای دیگری است و بـــاید بروند آنجا را پیداکنند ، و در سر راه خود نیز کمی خود را در آینـــه‌تماشا کنند و خلاصه رویزیونیسم واقعی را به‌چشم ببینند .

مبارزهٔ درون حزبی در هر لحظه الزامی نیست

س: در شرایط کنونی ، مبارزه درون حزبی چگونه انجام می‌گیرد؟

ج: مبارزه درون حزبی ، یک قانون ابدی که همیشه و در هـــرلحـــظـــه مصداق عینی داشته‌باشد ، نیست . البته تا وقتی طبقات متخاصم درجامعه وجود دارند و تا وقتی مبارزه طبقاتی در اشکال بسیار متنوع خوددرجریان است ، انعکاس این مبارزه و این‌واقعیت‌گاه‌دردرون‌حزب‌هم محسوس‌میشود . مبارزهٔ درون‌حزبی معمولا درشرایطی انجام می‌گیردکه‌درمسائل‌سیاسی‌وموضع گیریهای‌سیاسی ، اختلاف‌نظرپیداشود . در چنین زمانی‌مبارزه فکری بر سر این‌که کدام‌نظردرست است ، در درون حزب انجام می‌شود . درمـــواردی که وحدت ایدئولوژیک و سازمانی و تشکیلاتی در یک حزب‌طرازنوین وجود دارد ، مساله مبارزه درون حزبی به‌سایه رانده‌می‌شود و یا به‌حال انجمـاد درمی‌آید . در این موارد همکاری کلکتیو و جمعی برای حل مسائل مـــبـــرم سیاسی و اجتماعی‌حکمفرما است . به‌این ترتیب ، اگر کسانی انتظـار دارند که درشرایط‌کنونی حتما" باید در حزب مبارزه درونی انجام گیرد ، کمـی اشتباه می‌کنند . اما هم‌اکنون این مبارزه درون حزبی در سازمان‌های‌دیگر با حدت جـریـان دارد . ایـــن یـــک واقعیت است . تاآنجـــاکه‌میدانیم ،

www.iran-archive.com

در گروه‌ها و سازمان‌های دیگر، در زمینه مساله تعیین خط مشی سیاسی، برداشت‌ها و ارزیابی‌های سیاسی اختلاف نظرهای جدی وجود دارد. آن‌ها باید در نتیجهٔ بحث و تبادل‌نظر و تعمق، سرانجام به نتیجه‌ای دست یابند که وحدت سیاسی و تشکیلاتی تمام گروه و سازمانشان را تامین کند. والا اگر وحدت ایدئولوژیک دردرون یک گروه، سازمان یا حزب وجود نداشته باشد، وحدت سیاسی و تشکیلاتی نیز هرگز در آن بوجود نمی‌آید و نمی‌تواند به‌عنوان یک عامل وعنصر متحددرصحنه مبارزات سیاسی شرکت جوید.

سرنوشت آیندهٔ جبهه متحدخلق ـ انقلاب ایران و ایدئولوژی مذهبی آن

س: چنان‌که تاکنون مشاهده‌شده، پس از پیروزی جبههٔ متحدخلق در پاره‌ای ازکشورها وفراهم‌آمدن استقلال سیاسی وفروریختن دژهای‌استعمار، دراین جبهه‌های ضدامپریالیستی، پراکندگی‌ها ومرزبندی‌های‌عمیقی به‌وجود آمده است. مانندویتنام وکوبا که بورژوازی محلی آن‌ها دراردوگاه‌سازش‌کاران قرار گرفت وباارتجاع وامپریالیسم همدست گردید (مسائل معاصرآسیا و آفریقا). آیا جبههٔ متحدما نیزبه‌همین سرنوشت دچارمی‌شود؟ ودرغیر این‌صورت، چه‌ماهیتی‌خواهدیافت؟ لنین‌می‌گوید اعتراض سیاسی‌زیرپوشش مذهب، پدیده‌ای است که‌درمرحلهٔ معینی ازتکامل‌جامعه، نزد همهٔ خلق‌ها پیدامی‌شود. آیاانقلاب مانیزشامل این‌واقعیت‌می‌شود؟ ودرغیراین‌صورت، می‌تواندجایگزین سوسیالیسم‌شود؟ اگرنمی‌تواند، انقلاب مادرکدام‌مرحلهٔ تاریخی قرار دارد؟

ج: ابتدا بپردازیم به بخش اول سوال. جبهه‌ها به‌طور کلی‌عبارتنداز همکاری نیروهای گوناگونی که دارای موضع‌گیری‌های مختلفی هستند وبرای هدف‌های نسبتا کوتاه مدت یا بلند مدت بایکدیگر به همکاری‌می‌پردازند.

کوتاهی و بلندی مدت همکاری این نیروها، به‌نزدیکی نظرگاه‌های سیاسی جریان‌های مختلفی که در یک جبهه شرکت می‌کنند وانطباق و نزدیکی این نظرگاه‌ها با یکدیگر بستگی دارد. مثلاً میان طبقه‌کارگر انقلابی یک‌کشور، یا جبهه‌کارگری جهانی، و بورژوازی ملی کشورهای "جهان سوم" که درمبارزه ضدامپریالیستی شرکت می‌کند، جبهه‌ای وجود دارد. روشن است که‌حدود این جبهه تا کجا است. بورژوازی ملی این کشورها، برای‌تامین یک‌استقلال محدود، علیه امپریالیسم مبارزه‌می‌کند، وطبقه‌کارگرکشورهای سوسیالیستی که در این کشورها حکومت را به‌دست‌دارد، در این‌چارچوب به‌این‌دولت‌های سرمایه‌داری ملی یاری می‌رساند و از آنها حمایت می‌کند. خوب، هر گاه این همکاری از این چارچوب خارج شود، مسلما" این جبهه علت وجودی خود را ازدست می‌دهد. در داخل یک کشور نیز جریان به‌همین صورت است. در کشورما، طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش که‌خواستار نابودی سرمایه‌داری امپریالیستی و پس ازآن‌سرمایه‌داری‌بودند، دهقانانی که خواستار از میان رفتن تسلط امپریالیسم به‌صورت ارتجاعی‌ـ ستاواکی رژیم شاه و مالکیت بزرگ بودند وسرمایه‌داری ملی لیبرال ـ به‌نمایندگی آقای بازرگان ـ که صاحب کارخانه بود ومی‌خواست که استبداد شاه وساواک برچیده شود و بورژوازی امپریالیستی نیز محدود گردد، در یک‌جبهه‌قرار گرفتند. حداقل برنامه این جبهه این بود که استبداد ساواکی شاه ازمیان برود و قدرت و تسلط امپریالیسم نیز در ایران محدود شود. اماهدف‌همه نیروهایی که در این‌مبارزه شرکت کردند، همین نبود. این هدف راست‌ترین عناصر جبهه بود. پس از این‌که به‌این هدف دست یافتیم و ازآن‌یک گام نیز پیشتر رفتیم، این عناصر راست، دیگر علت‌وجودی خود رادراین جبهه ازدست‌دادند. خوب، پس می‌بینیم در جبهه‌ای که‌دارای طیف بسیاروسیعی‌هست، میان‌نظرگاه‌هاوهدفهای‌لایه‌های‌گوناگون‌آن، اختلافات جدی وجود دارد. یعنی‌در عین‌داشتن نقاط اشتراک، پایداری جبهه؟

www.iranarchive.com

همکاری آنها بایکدیگر کوتاه مدت است و به این چارچوب محدود می‌شود که به هدف مشترک خود برسند. در همین جبهه ضدامپریالیستی اگر دو لایه چپ آن، یعنی طبقه کارگر ودهقانان زحمتکش بی‌زمین وکم‌زمین‌رادر نظر بگیریم می‌بینیم که اتحاد این دولایه می‌تواندتاساختمان‌سوسیالیسم و کمونیسم ادامه یابد. زیرا هیچ مساله‌ای درمیان‌این‌دونیرو وجود ندارد که‌خواستهای آنها را ازیکدیگر جدا سازد. اگر برنامه طبقه کارگرعملی شود، تمام‌خواست‌های دهقانان در چارچوب مرحله کنونی و تکامل‌آتی آن، برآورده خواهد شد. برنامه کمونیسم برای‌دهقانان چیست؟تقسیم زمین میان دهقانان کم‌زمین وبی زمین. اما دهقانان بی‌زمین و کم زمین همین‌که زمین گرفتند، به این نتیجه می‌رسند که این برایشان‌کافی‌نیست‌و به‌تنهایی نمی‌توانند اقتصاد خود را خیلی گسترش دهند وباید به نظام تعاونی روی آورند. این، در برنامه طبقه کارگر وسوسیالیسم می‌گنجد. یکی از اشکال مالکیت سوسیالیستی، مالکیت تعاونی است. پس به این‌ترتیب، میان این‌دو لایه چپ، یعنی‌انقلابی‌ترین‌نیروهای‌این‌جبهه‌متحد، تعارض‌و تناقض‌ریشه‌ای‌نمی‌تواندوجودداشته‌باشد. میان‌نیروهای‌ملی‌ضدامپریالیستی وضد استبدادی نیز می‌تواند یک همکاری‌بسیاردرازمدت‌وجودداشته‌باشد. همچنین این همکاری، با لایه‌ها وقشرهای خرده‌بورژوازی شهری به‌اشکال مختلف می‌تواند وجود داشته‌باشد. ما در تاریخ، عمل وتجربه‌عملی‌کشور های سوسیالیستی را دیده‌ایم که نیروهای خلق، یعنی نیروهای‌زحمتکش، ازخرده‌بورژوازی‌گرفته تا طبقه کارگر، می‌توانند تا ساختمان سوسیالیسم و تکامل آن بایکدیگر پیش بروند وتعارضی در میان آنها بوجود نیاید. به این ترتیب، چنان‌که گفتیم، به‌نظر ما جبهه متحد خلق وپایداری‌آن، به ترکیب این‌جبهه و میزان‌انطباق خواست‌های‌لایه‌های‌مختلف‌تشکیل‌دهنده آن بستگی دارد. این جبهه از هم نمی‌پاشد، بلکه‌در شرایط‌تکامل آن، لایه‌های راست، لایه‌هایی که نقاط مشترک کمتری با لایه‌های‌خلقی‌دارند،

www.iranarchive.com

از جبهه جدا می‌شوند. جبهه خلق، به‌نظر ما می‌تواند تا سوسیالیسم پیش برود، راه رشد غیرسرمایه‌داری و سمتگیری سوسیالیستی درپیش بگیردودر صورتی که درخلال تکامل آن سرکردگی طبقه کارگر تامین گردد، درجامعه دگرگونی‌های بنیادی‌و بزرگی در جهت سوسیالیسم برای تمام خلق ایجاد کند.

و اما در مورد بخش دوم سوال، بایدبگویم که‌اعتراض‌سیاسی‌زیر پوشش مذهبی، در تاریخ نمونه‌های فراوانی‌دارد. جنبش‌هاوقیام‌های‌انقلابی برای‌ایجاد دگرگونی‌های مترقی بر ضد نظام‌های موجود ارتجاعی، اغلب پوستهٔ مذهبی داشته است. این‌امر پس از پیدایش مذهب، در دورانی طولانی همواره وجود داشته است. قیام‌های مربوط‌به دوره اولیهٔ پیدایش مذهب مسیحیت، و پس از آن تمام قیام‌های‌دوران قرون وسطی دراروپا، جنبه مذهبی داشته‌اند. حتی اغلب قیام‌های ملی نیز جنبه ولفافه‌مذهبی داشته‌اند. قیام‌هایی‌که‌برضدامپراتوری‌رم برپاشده‌اند، همه‌چنین‌بوده‌اند. عین همین پدیده، در تاریخ ایران نیز دیده می‌شود. شیعه‌گری، دارای‌یک عامل و عنصر مهم ایرانی است. اغلب قیام‌های ایرانیان برضد تسلط خلیفه‌گری، جنبه مذهبی داشته است. در اروپا نیز چنین بوده‌است. این امر، بسیار روشن است. خلق انگلستان‌قیام‌خود را علیه رم به‌صورت قیام مذهب انگلیکان آغاز کرد که‌گرایشی خاص در مسیحیت بود وهم‌اکنون‌نیز مذهب رسمی انگلستان است. این گرایش، پاپ را قبول ندارد. گرایش مذهبی آلمان به‌صورت پروتستانیسم، برضد پاپ ظاهر شد. گرایش روسیه برای بیرون آمدن از زیر تسلط امپراتوری رم، به‌صورت مذهب ارتودوکس انعکاس پیدا کرد. گرایش ملی لهستان کشوری که در میان تسلط پروتستانیسم آلمان و گرایش ارتودوکس روسیه قرار داشت، به‌صورت‌کاتولیسیسم رمی درآمد، زیرا رم زیاد آن را تهدید نمی‌کرد اما دو نیروی روسیه‌تزاری و آلمان، همیشه موجودیت آن‌را مورد تهدید قرار می‌دادند. در واقع،

مقاومت لهستان به‌صورت یک مذهب ، مخالف مذهب این دوکشور ، درآمد. قیام‌های دهقانی دوران قرون وسطی ، قیام‌های خود ایران ، چه نمونه‌های استقلال طلبانه و چه دهقانی آن همه دارای گرایش‌های مذهبی بوده‌اند. ازجنبش‌های قبل از اسلام نظیر جنبش مانی ، بوندوس، مزدک و غیره تا قیام‌ها و جنبش‌های استقلال‌طلبانهٔ پس از اسلام مانند قیام بابک خرمدین ، سربداران ، ابومسلم خراسانی ، علویان‌وحتی صفویان و غیره‌و غیره ، همه پوشش و جنبه مذهبی نیز داشته‌اند و درنقاط گوناگون با لفافه مذهبی مبارزه کرده‌اند . نمونه‌های این قبیل قیام‌ها در تاریخ بسیار زیاد است . یعنی این تز لنین کاملا صحیح است که نزد همه خلق‌ها اعتراض سیاسی ، یعنی‌مبارزه‌برای‌ایجاد دگرگونی‌های‌بنیادی‌اجتماعی ـ سیاسی در جامعه ، پوشش مذهبی‌داشته است . نمونه الجزایر و ایران خود ما ، برای همین گرایش، نمونه‌های بارزی هستند . و اما به نظرما این اعتراضات سیاسی که پوشش مذهبی دارند ، نمی‌توانند جای سوسیالیسم رابگیرند ، اما می‌توانند با سوسیالیسم همزیستی و آمیختگی پیدا کنند . یعنی طبق ارزیابی ما ، که هم‌اکنون نیز روی آن پا می‌فشاریم و به آن معتقد هستیم ، گرایش سوسیالیسم علمی و گرایش مترقی ، توده‌ای ، خلقی و ضدامپریالیستی اسلامی ، می‌توانند در دورانی بسیار طولانی با یکدیگر در جهت پیشرفت اجتماعی ، همکاری صادقانه وبی‌خدشه‌ای‌داشته باشند . چنان‌که نمونه‌های این‌همکاری را درکشورهای سوسیالیستی مشاهده‌میکنیم . در این کشورها احزاب مذهبی وجود دارند که درساختمان سوسیالیسم مشارکت‌می‌کنند . در جمهوری دموکراتیک آلمان حزب‌کاتولیک‌دموکرات ـ مسیحی ، از همان آغاز ، در ساختمان سوسیالیسم در این کشور ، که تا کنون ۳۵ سال از آن می‌گذرد ، شرکت داشته‌است . رهبر این حزب تا سال گذشته رئیس مجلس بود و اکنون نیز معاون رئیس جمهوری است و علاوه بر این ، وزرائی در کابینه دارد . منتها در آنجا نیز مذهبی که این حزب به‌آن معتقد است با مذهب آقای اشتراوس از حزب دموکرات ـ مسیحی

www.iran-archive.com

آلمان غربی ، همانقدر تفاوت دارد که مذهب امام‌خمینی با مذهب آیت‌ـ اللّه‌روحانی . روحانی از سرمایه‌داری و مالکیت بـزرگ دفاع می‌کنـد ، و امام خمینی از زحمتکشان و مستضعفین . به همین جهت ، میان خط خلقی ، انسانی و انقلابی اسلامی امام خمینی ، و راهی که طرفداران سوسیـالیسم علمی به آن اعتقاد دارند ، امکان همکاری برای یک مدت‌بسیـار طولانی ، وجود دارد . به همین دلیل من در نخستین مصاحبه‌مطبوعاتی که دراین‌ـ جا داشتم ، در زمان آمدن به ایران ، گفتم که برای ما همکاری بانیـروهای انقلابی اسلامی یک مساله استراتژیک و درازمدت است و به‌هیچ‌وجه‌مساله‌ـ ای تاکتیکی و روزمره نیست و ما می‌توانیم با آنها تا ساختمان سوسیالیسم پیش برویم . حالا اگر آن نظامی که‌در ایران برقرار خواهد شد ، فرضـا اسمش هم قسط اسلامی باشد ، ما با آن موافق هسـتیم . بـه جـای سوسیالیسم بگویند قسط اسلامی . ما تمام مطالبی را که آیت‌اللّه‌بهشتی‌در زمینه تعدیل ثروت در ایران و تقسیم عادلانه درآمد ملی میان‌تمام مردم ایران پیشنهاد کردند و گفتند که باید در یک سال‌آینده اجراشود ، صددر صدتایید می‌کنیم . حالا اسمش را بگذارند قسط اسلامی . ما با محتوای‌این اقدامات کار داریم . به‌نظرما ، این اقدامات گامی است به‌سوی‌تـعدیـل ثروت در جامعه که یکی از خواست‌های اساسی جامعه و یکی از دگرگونیهای بنیادی مورد نظر سوسیالیسم است . به‌همین جهت ، ما این همکاری را ، به‌صورت یک همکاری و هم‌رزمی استراتژیک و درازمدت مطرح کرده‌ایم‌وروی آن نیز ایستاده‌ایم .

www.iranarchive.com

تفاوت میان استعمار و استعمار نو چیست ؟

س : تفاوت میان استعمار و استعمار نو چیست ؟ لطفا دراین باره کمی توضیح بدهید .

ج: دوست‌گرامی. استعمارتعریف کاملا مشخصی دارد. دولتهای سرمایه‌داری اروپایی و ژاپنی، در شرق و غرب، برای غارت سایر کشورها، از تاریخ معینی شروع کردند به‌مستعمره کردن این کشورها. این استعمار، ابتدا به‌صورت صدور کالا آغاز شد و به‌تدریج به صورت تسلط سیاسی و نظامی برکشورهای مستعمره درآمد. یعنی کشورهای انگلستان، پرتقال، فرانسه، آلمان و هلند، ابتدا کالاهای صنعتی خود را به کشورهای عقب‌افتاده فرستادند و مواد خام آن‌ها را باقیمتهای بسیار نازل خریداری کردند و به‌کشورهای خود منتقل ساختند. در این معاملات، سودهای بسیار بزرگی بردند، آنها برای این‌که سود معاملات خودراتثبیت و تحمیل کنند ــ در زمینهٔ قیمت‌های خرید و فروش دلخواه خود، زیرا در همین معاملات و مبادلات بود که سودهای کلان غیر عادی به‌دست می‌آمد ــ تصمیم گرفتند مواضع خود را از لحاظ سیاسی ونظامی دراین‌کشورها مستحکم کنند، و این کار را از دو طریق آغاز کردند، یکی از راه‌خریدن حکام محلی، قدرتمندان و روسای قبایل محلی، و یکی دیگر از راه قشون کشی آشکار ومسلم. یعنی با ارتش خود کشورهای گوناگون را تسخیر کردند وپس از استقرار در این کشورها، توقف ارتش خود را درآنها به صورت قرارداد درآوردند و در این زمینه با دولتهای موجود این کشورهاموافقت‌نامه‌هایی امضا کردند، اما تسلط سیاسی، نظامی و اقتصادی خود را از راه بستن قراردادهای دوجانبه تکمیل وبرقرار ساختند. به این ترتیب در اواخر قرن گذشته، تقریبا تمام جهان به‌دوبخش کشورهای مستعمره وکشورهای استعمارگر تقسیم می‌شد، در این میان، چندتاکشور هم بودند که به‌طور استثنایی نیمه‌مستعمره بودند، یعنی ظاهرا دارای استقلال سیاسی بودند، اما از لحاظ اقتصادی و سیاسی در واقع به‌تمام مفناحت تسلط استعمار قرارداشتند،

از اوایل قرن بیستم، یعنی از هشتاد سال پیش به این‌طرف، سرمایه‌داری کم‌کم وارد آخرین مرحله تکامل خود، مرحله امپریالیسم می‌شد،

تفاوت امپریالیسم با دوران سرمایه‌داری قبلی ، یعنی سرمایه‌داری مبتنی بررقابت آزاد ، در این بود که در آن زمان سرمایه‌داری بطورعمده ، تنها کالا صادر می‌کرد و موادخام تحویل می‌گرفت ، اما در دوران سرمایه‌داری امپریالیستی ، کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری ، دست به صدور سرمایه به کشورهای تحت تسلط خود زدند و در جریان تولید و توزیع داخلی این کشورها نیز دخالت کردند . تا قبل از آن ، کالا می‌فروختندوکالا می‌گرفتند و ازآن سود می‌بردند ، اما پس از آن ، یعنی از آغاز دوران امپریالیسم شروع کردند به صدور سرمایه . آنها در این کشورها سرمایه‌گذاری می‌کردند ، موسسات تولیدی و بنهره‌برداری ایجاد می‌کردند ، نبض حیاتی تولیدجامعه راقبضه می‌کردند ، و از این طریق سودهای کلانی به دست می‌آوردند و به کشورهای خود منتقل می‌ساختند . این عبارت است از تفاوت میان دوران امپریالیسم و دوران سرمایه‌داری ماقبل امپریالیستی ؛ صدورکالا وپس ازآن صدور سرمایه .

و اما پس از جنگ دوم جهانی ، دوران نو استعمار شروع می‌شود . پس از جنگ دوم جهانی ، در نتیجه پیروزی اتحادشوروی ، دردرجه‌اول برفاشیسم ـ بویژه فاشیسم آلمان ـ و شکست میلیتاریسم ژاپن ، ضربه فوق‌العاده محکمی برنظام امپریالیستی جهان وارد آمد . امپریالیسم در این دوران ، سیاست استعماری خود را به‌دوشکل اعمال می‌کرد . یکی به شکل همان سیستم قدیمی مستعمراتی خود که‌قسمت اعظم کشورها به این‌شکل‌زیر تسلط آن بودند ، و یکی هم به‌صورت صدور سرمایه وتسلط بر کشورهای غیرمستعمره . از جمله این کشورها ، می‌توان چین (پیش از حمله ژاپن به این کشور) ، ایران و اتیوپی را نام برد . اینها از جمله‌کشورهایی بودند که مستقیما مستعمره نبودند . یعنی امپریالیسم سیستم مستعمراتی خود را از لحاظ شکل‌حکومتی به‌ارث گرفته بود و سیاست اقتصادی خود ، یعنی صدور سرمایه را در این کشورها توسعه می‌بخشید . بر سیستم مستعمراتی قدیم امپریالیسم ضربه فوق‌العاده محکمی وارد آمده‌بود ، زیرا کشورهای غربی در مبارزه‌علیه

فاشیسم ناگزیر بودند با وعده‌هایی در زمینهٔ آزادی و هواداری از منافع و آزادی توده‌های مردم، خود را در برابر رقیب امپریالیستی خود تجهیز کنند. پس از آن‌که اتحادشوروی با ضربات مهلک خود فاشیسم آلمان را ازپای درآورد وفاشیسم ژاپن نیز از پای درآمد، بر این مجموعهٔ تسلط استعماری، ضربه اخلاقی، سیاسی و نظامی بزرگی وارد آمد. خلق‌ها به حرکت درآمدند و در تمام کشورهای مستعمره، یک مبارزه وسیع علیه استعمار وامپریالیسم آغاز شد. اما سمتگیری این مبارزه، در درجهٔ اول به سوی شکل تسلط سیاسی امپریالیسم، یعنی شکل استعمار بود. خلق‌ها دیگر حکام انگلیسی، فرانسوی، پرتغالی یا ایتالیایی را قبول نداشتند و می‌خواستند استقلال سیاسی به‌دست آورند. به این ترتیب، نبرد دوران اول، نبرد برای کسب استقلال سیاسی این کشورها بود. این نبرد، در تاریخ پس از جنگ، نتایج فوق‌العاده درخشانی به‌بار آورد. امپریالیسم ناگزیر شد محتوای استعمار قدیم را که عبارت بود از مکیدن زالووارخون خلق های این کشورها، در اشکال تازه وبا پوشش بیشتر حفظ کند. زیرا دیگر با اشکال قدیم وبطور عریان و علنی نمی‌شد این‌کاررا کرد. ما به‌این می‌گوئیم نو استعمار، یا استعمار نو. واقعا هم محتوای استعمار، در استعمار نو باقی ماند. این محتوی عبارت است از غارت سرمایه‌های امپریالیستی از حاصل دسترنج و ثروت‌های ملی خلقهای "جهان سوم". این محتوی هم در دوران استعمار وجود داشت و هم در دوران نو استعمار هست. منتهاامپریالیسم ناگزیر شد برای آن در شکل و پوشش‌جدیدی، امکان ادامه حیات‌پیداکند. در دوران پس از جنگ، یعنی دورانی که استعمار کهنه از میان رفت، دیگر تسلط ارتش انگلستان بر هندوستان، ارتش فرانسه بر مصر وتسلط ارتش پرتغال بر کشورهای تحت سلطه این‌کشور که‌اخیرا ریشه‌کن شد، نمیتوانست به‌شکل سابق ادامه یابد. این دوران تازه پس از استعمار را که محتوای آن، یعنی تسلط واقعی غارتگرانه‌امپریالیسم برجای‌مانده، اما اشکال تازه‌ای یافته است، استعمار نو می‌نامیم. یعنی واقعا در اساس تغییری پیدانشده است.

مثلا کشورهایی مانند مصر، کنیا، اندونزی و بسیاری از کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی، واقعا در دوران استعمارنوزندگی می‌کنند. یعنی تحت تسلط همان محتوای سابق استعماری هستند، با این‌تفاوت‌که‌یک‌شکل استقلال سیاسی ظاهری‌دارند. ظاهرا دارای نهادها، دستگاهها و نظام سیاسی مستقلی هستند، اما با انواع قراردادهای‌نظامی و اقتصادی‌و سرمایه‌گذاری‌های هنگفت انحصارهای امپریالیستی، و هزاران قید وبند دیگر به امپریالیسم وابسته هستند و بخش عمده درآمدملی‌وثروت‌ملی‌شان توسط‌انحصارهای سرمایه‌داری امپریالیستی، غارت می‌شود. در مجموعه‌ٔ مفهوم استعمار نو، یک سلسله‌مناسبات اقتصادی و سیاسی جدید پیدا شد که درگذشته وجود نداشت. ما این مناسبات را مناسبات دوران نواستعمار می‌نامیم. این است تفاوت میان استعمار و استعمار نو.

یوگسلاوی درآینده به‌چه‌راهی‌خواهدرفت؟

س: لطفاتوضیح دهید که‌سرانجام یوگسلاوی به‌کجا خواهد رفت‌ودر آن چه‌تحولاتی‌روی خواهد داد؟

ج: این پرسش بیشتر به پیشگویی احتیاج دارد، تا به‌بحث وتوضیح! درواقع این دوست عزیز از ماخواسته است به شیوه پیامبرانه پیشگویی‌کنیم که در یوگسلاوی چه خواهد شد. باید خیلی ساده‌بگویم که ماچه‌می‌دانیم چه خواهد شد؟ در یوگسلاوی نیروهای مختلفی وجود دارند، نیروهای مارکسیستی، نیروهای توده‌ای، نیروهای ضدامپریالیست ونیزنیروهاو عناصر سازشکار و رویزیونیست‌ها که خیلی هم قابل توجه هستند. در داخل حزب کمونیست یوگسلاوی نیز چنین گرایش‌هایی هست. علاوه براین، عنصرنفاق و نقار ملی در آنجا وجود دارد که امپریالیست‌ها می‌توانند بسیارازآن استفاده‌کنند. این نقارها در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی وغیره

است ، یعنی هم عوامل منفی وهم عوامل مثبت ، در جامعهٔ یوگسلاوی وجود دارد . اما بطورکلی ، فکر می‌کنم آن زیربنای سوسیالیستی که در یوگسلاوی هست ، و نیز نیروهای انقلابی اصیل سوسیالیستی که هنوز در آنجا وجود دارند ، اجازه گرایش های انحرافی را لااقل درخط گذشته ، نخواهند داد . آنها اجازه نخواهند دادکه یوگسلاوی از این خط نیز بیشتر به سوی راست برود ودر مواضع راستگرایانه‌تری قرار گیرد ، یادرزیربنای آن تغییرات بنیادی درجهت منفی بوجود آید . این یک واقعیت است . اما بدون تردید امپریالیسم در دوران آینده تمام نیروی خود را برای کشاندن یوگسلاوی به‌سوی راست ، متمرکز خواهد کرد . امپریالیسم خواهد کوشید یوگسلاوی را از راهی که تا کنون می‌رفته‌است ، منحرف سازد ، و این تلاش چیزی نیست که بتوان به آن کم بها داد . به‌اعتقاد ما ، تمام نیروهای ضدامپریالیستی جهان نیز خواهند کوشید تا نیروهای سالم انقلابی ، ضد امپریالیست و سوسیالیست یوگسلاوی ، بتوانند در این نبرد دست بالا را داشته باشند . این احتمال را که ممکن است در یوگسلاوی برخوردهای سخت‌تری نسبت به‌گذشته پیش بیاید ، نمی‌توان از نظر دور داشت . همچنان‌که ممکن است ــ و بارها در اینجا گفته‌ایم ــ اگر این وضعی که در آن ، اکنون امام خمینی با آن جیشیت و نفوذ همه‌گیرش تمام نیروهای اسلامی را زیر پرچم خود نگه داشته‌است ، دگرگون شود و یا ازبین برود ، ممکن است اختلافات بسیارشدیدی میان این گروه‌های گوناگون به‌وجود آید . این طبیعی است وکاملا هم طبیعی است . در تمام کشورها ــ بجزاتحاد جماهیر شوروی که به علت آبدیدگی حزب کمونیست دچار چنین پدیده‌ای نشد ، و نیز سایر کشورهای سوسیالیستی که در آنها حزب کمونیست به معنی کامل کلمه مستحکم شده‌بود ــ چنین پدیده‌هایی بوجودآمده‌است . حتی در چین ، می‌بینیم که چگونه دن سیائوپینگ از یک طرف و هواکوفنگ از طرف دیگر ، هرروز چنگ ودندان به‌هم نشان می‌دهند وعلیه یکدیگر اردوکشی می‌کنند برای این‌که موقعیت و خط خود را تحمیل کنند . آنها در عین حال

که‌درسیاست خارجی کاملا در یک سمت قرار گرفته‌اند ، دچاراختلافات‌شدید داخلی هستند . در یوگسلاوی نیز این احتمال وجود دارد . اما نبایدمطلقا چنین پنداشت که در آنجا ، پدیده تشدید اختلاف میان‌گرایشهای‌مختلف ، میان گرایشهای سازشکارانه ــ بویژه در سیاست اقتصادی و در نتیجه‌در سیاست خارجی ــ و گرایشهای انقلابی ، تشدید نخواهد شد . ما امیدواریم چنین برخوردهایی بوجود نیاید واگر هم بوجود بیاید ، بسود نیروهای انترناسیونالیست انقلابی خاتمه پیدا کند .

نحوه کمک انقلابی کشورهای سوسیالیستی به جنبش های ضدامپریالیستی

س: من سرانجام به این نتیجه رسیده‌ام که امروز هیچ جریان سیاسی در ایران ، درست‌تر و صحیح‌تر از حزب توده‌ٔ ایران نیست ، و مانند این حزب ، بویژه درسیاست داخلی ، عمل نمی‌کند . حزب توده‌ٔ ایران‌شناخت علمی و کاملا درستی دارد . و اما در مورد سیاست خارجی اتحاد شوروی مسئله‌ای برایم مطرح شده است که لطفا به آن جواب بدهید : چرا اتحاد شوروی که یک نیروی عظیم جهانی است ، درکمک به جنبش های انقلابی کشورهای مختلف که تحت فشار امپریالیسم هستند ، به اندازه‌ٔ کافی وارد عمل نمی‌شود؟ مثلا وقتی دولت دست نشانده‌ٔ آمریکا درافریقای‌جنوبی‌به خاک آنگولا تجاوز می‌کند و ۲۰۰ تن را نیز به هلاکت می‌رساند ،و یا وقتی چین ــ همکار امپریالیسم جهانی ــ به ویتنام حمله می‌کند ، چرا دولت شوروی برای کمک وارد عمل نمی‌شود ؟

" یک فرد مسلمان "

ج : خوب ، انتظار این دوست ما این است که اگر اتحاد شوروی‌مدعی هواداری از جنبش‌های آزادیبخش ملی تمام خلق‌های جهان است ، چرا عملا وارد میدان مبارزه برای آزاد کردن این ملت‌ها نمی‌شود . استنباطی

که‌این دوست مادارد ،این است واز مامی‌پرسد که : شما همه جادرتبلیغات خود می‌نویسید که اتحاد شوروی به یک قدرت عظیم جهانی تبدیل شده است‌که نیروی آن نیز از امپریالیسم بیشتر است . و چون بیشتر است ، پس بایدکاررا یکسره کند و راحت و آسوده کلک امپریالیسم را بکند . سوءال‌این دوست مسلمان تقریبا چنین مفهومی دارد ، و می‌تواند با حسن نیت کامل نیزنوشته شده‌باشد . ما در بارهٔ این موضوع ، یک‌بار دیگر نیزمفصلا بحث کرده‌ایم . یعنی در بارهٔ مسئلهٔ جنگ و صلح و سرعت روند آزادی‌بشریت از یوغ سرمایه‌داری و غارت امپریالیستی . آنچه ما هوا داران سوسیالیسم علمی‌مدعی آن‌هستیم ،این‌است که‌دوران‌آزادی‌بشریت ازسلطهٔ‌امپریالیسم آغاز شده است و ما در این دوران تاریخی به‌سر می‌بریم . این دو را ن ، جالب‌ترین دوران‌های تاریخ بشر است . یعنی پس از کمون اولیه که بشر گرفتار جامعهٔ طبقاتی شد و ظلم و غارت و زورگویی به صورت قانون‌جامعه درآمد ، دوران آزادی بشریت تازه با انقلاب کبیر سوسیالیستی‌اکتبر آغاز شد . حالا این که این دوران چقدر طول بکشد ، مسئله‌ای است که‌مانمی ـ توانیم پیش بینی کنیم و این کار بسیار دشواری است ، زیرا از میان بردن نیرویی که هزاران سال در جامعهٔ طبقاتی پایه و ریشه دارد ، نه تنها کار آسانی نیست ، بلکه بسیار دشوار است . آن هم با یک شروع و یک تناسب بسیار ضعیف : ۶۳ سال پیش ، انقلاب اکتبر آغاز شد . یعنی‌یک‌نطفهٔ‌بسیار ضعیف درمجموعهٔ‌جهان طبقاتی پدیدآمد که تازه پس از پیروزی‌درروسیه ، هنوز نسبت به نیروی جهانی سرمایه‌داری ، عنصر بسیارضعیفی‌بود ،دراین ۶۳ سال انقلاب جهانی پیروزی‌های بسیار بزرگی به دست آورده ، اماهنوز قدرت آن به جایی نرسیده است که بتواند امپریالیسم را به‌آسانی ازمیان بردارد . در این روند ، تغییر تناسب نیروها ، دائما در حال انجام‌است . یعنی اگر ما سال ۱۹۱۷ را مبدأ قرار دهیم وبرای تاریخ پس ازآن‌وتغییراتی که در این تاریخ در جهان به وقوع پیوسته است منحنی ریاضی بکشیم ، و

سنجش کنیم که چه نیروهائی از بشریت در چه تاریخی آزاد شده‌اندوتاچه حد آزاد شده‌اند، و نیز این جنبش جهانی ضدامپریالیستی چه شکست‌هایی را ناگزیر بوده است تحمل کند و در این زمینه چه برخوردهایی در جهت منفی بوده است، می‌بینیم که این تغییر تعادل و تناسب نیروهای جبههٔ ضدامپریالیستی و جبههٔ امپریالیسم جهانی، دائما درحال پیشرفت بوده و حساب نیروها در جهان به سود سوسیالیسم و به‌زیان امپریالیسم درحال دگرگون شدن بوده و هست. اما این به آن معنا نیست که درهر لحظه‌ای، این یکی نسبت به آن یکی تفوق مطلق پیدا کرده است. تا سال ۱۹۶۰ تناسب نیروها در جهان کاملا به سود امپریالیسم بود. تنهادرسال ۱۹۶۵ یعنی پس از آن که پیشرفت های صنعتی، علمی و فنی در اتحادشوروی‌به جایی رسید که از لحاظ نیروی نظامی و وسایل دیگر در این زمینه تعادلی برقرار شد، می‌شد گفت که دیگر سوسیالیسم شکست‌ناپذیر شده است تقریبا در همین سال کمونیسم جهانی توانست ادعا کند، و این جمله در ادبیات‌جهانی‌پیداشد، که‌دیگرجهان سوسیالیسم شکست‌ناپذیروبازگشت‌ناپذیرگشته‌است. از آن تاریخ تا کنون، چند سال می‌گذرد؟ تنها ۱۵ سال. این مدت، از لحاظ جهانی و تاریخی و برای پیروزی مطلق سوسیالیسم، هنوز زمان خیلی کوتاهی است. درست است که در این ۱۵ سال تغییرا ت عظیمی در جهان به وقوع پیوسته است. اما این تغییرات عظیم‌هنوزبه‌آن اندازه نیست که بتواند قدرت وحشتناک و جهنمی امپریالیسم را، با این همه امکانات صنعتی و مالی ناشی از غارت جهان، و نیز با وجودجهلی‌که هنوز میلیاردها جمعیت جهان را در قید و بند خود نگاه داشته است، چنان‌که غارتگری و ستمگری امپریالیسم را می‌پذیرند و تحمل می‌کنند، به آسانی بتوان از میان برد. خوب، پس از پیدایش انقلاب‌اکتبر، لنین‌این اندیشهٔ‌اساسی رامطرح کردکه بهترین راه برای از میان بردن امپریالیسم، صلح جهانی است. در آن زمان، در این زمینه، دو نظر پیداشد. یکی نظر چپ‌گرایان بود که تروتسکی در رأس آن‌ها قرار داشت و معتقد

www.iran-archive.com

بود که تنها در صورتی می‌توان سوسیالیسم را در روسیه حفظ کرد که انقلاب صادر شود. یعنی از طریق نیروی نظامی جنگید تا در سایر کشورها نیز، و به ویژه در کشورهای اروپای غربی، سوسیالیسم به وجود آید. لنین این تز را رد کرد و تز "امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور واحد" را در برابر آن قرار داد و گفت انقلاب را نمی‌توان صادر کرد. در هر جامعه ای باید شرایط عینی انقلاب پیدا شود، و تا این شرایط پدید نیامده‌اند، صدور انقلاب نه تنها اصلا نتیجه بخش نیست، بلکه منجر به شکست خواهد شد و نتایج منفی به بار خواهد آورد. بر عکس، باید همزیستی مسالمت‌آمیز را در برابر سرمایه‌داری ـ که امروز نمی‌توان آن را شکست داد، زیرا انقلاب در جهان نیروی آن را ندارد، و آمادگی خلق‌ها هنوز به آن حدی نیست که بتوانند این کار را بکنند ـ قرار داد. در چارچوب همزیستی مسالمت‌آمیز است که امپریالیسم که دائما خواهان جنگ است و سیاست خود را می‌خواهد از طریق جنگ تحمیل کند و در همه جا وسیله‌ٔ تحمیل سیاست آن، جنگ است، مدام تضعیف می‌شود و بزرگ‌ترین امکان تحمیل امپریالیستی، از چنگ آن خارج می‌گردد.

امپریالیسم برای تأمین منافع خود وسایل و امکانات دیگری نیز در اختیار دارد. وسایل و امکانات اقتصادی، مالی، ایدئولوژیک و فرهنگی: اما مهم‌ترین وسیله‌ٔ استعمار امپریالیسم عبارت است از تحمیل سیاست‌های خود از طریق نظامی. یعنی همین کاری که هم اکنون در کره انجام می‌دهد و ۲۰ سال در ایران انجام داد. تز لنینی همزیستی مسالمت‌آمیز یعنی این که اگر بتوان صلح را به امپریالیسم تحمیل کرد، در این شرایط، امکان آن فراهم شده است که روند آزادی خلق‌ها آسان‌تر و کم دردتر انجام گیرد. امروز نیز همین مسئله اهمیت حیاتی دارد. اصلا فرض کنیم که اگر جنگ اتمی درگیر شود، به احتمال قوی امپریالیسم نابود خواهد شد. حال باید دید که تلفات بشریت در یک جنگ اتمی برای نابودی امپریالیسم، در مقایسه با تلفات و خساراتی که در عرض ۵۰ سال خواهد داد تا به تدریج امپریالیسم

نابود شود، کدامیک بیشتر است؟ مسلم است که تلفات و خسارات ناشی‌از جنگ اتمی، بیشتر خواهد بود. ما امروز نتایج یک جنگ اتمی را به خوبی می‌دانیم. یعنی هر کسی که واقعا با الفبای قدرت نظامی اتمی و راکت‌های اتمی آشنا باشد، به خوبی می‌داند که هم اکنون ۱۶۰۰ راکت‌اتمی‌آماده‌در اتحاد شوروی، و ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ راکت اتمی لوبال، اینترکنتینانتال در اختیار آمریکا است. هریک از این راکت‌ها، برای نابود کردن یک شهر ده میلیون نفری، مثل نیویورک، کافی است. تصور کنید که مجموعهٔ این ۳۰۰۰ راکت اتمی یک‌باره به هدف‌های خود شلیک شوند، در جهان چه چیزی باقی خواهد ماند؟ این تلفات و خسارات، به هیچ وجه نمی‌ارزد. چنان‌که مارو ندانقلاب جهانی را می‌بینیم، آینده بانیروهای انقلابی جهان‌است. ما هم اکنون شاهد آن هستیم که کشورهای جهان یکی پس از دیگری آزاد می‌شوند. امپریالیسم روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شود، یعنی آن کارهایی‌راکه‌در گذشته می‌توانست انجام دهد، امروز دیگر قادر به انجام آن‌ها نیست. فردا کمتر، پس فردا کمتر و پنج سال دیگر از این هم کمتر توانایی خواهد داشت. این روند انقلاب جهانی است. به این ترتیب، امکانات کشور سوسیالیستی اتحاد شوروی برای کمک به کشورها و جنبش‌های دیگر، دراین چارچوب است. یعنی درچارچوب دوری ازدامن‌زدن به یک جنگ ویران‌ساز اتمی. اما در همین چارچوب نیز می‌بینیم هر کمکی‌که‌خلق‌هابخواهند، در اختیار آن‌ها می‌گذارد. اتحاد شوروی در اعلامیه‌های خود، از جمله در قطعنامهٔ رسمی کنگرهٔ بیست و پنجم حزب کمونیست شوروی اعلام کرده است که اتحاد شوروی آماده است به هر نیروی خلقی، درهرنقطه‌ازجهان، که علیه امپریالیسم مبارزه می‌کند، از هیچ کمکی فروگذار نکند، حتی کمک‌های نظامی. این موضوع را رسما اعلام داشته‌و یک تعهدرسمی جهانی است. در این قطعنامه، عین این جمله نوشته شده است. و این دیگر با خودخلق‌ها است که‌امرانقلاب را در دست گیرندو آن را به انجام‌رسانند. اتحادشوروی در هیچ نقطه‌ای از جهان، انقلاب را صادر نمی‌کند. درجنگ

ویتنام ، دولت شوروی بارهابه ویتنام اعلام‌کرد که هرگاه شما صلاح‌بدانید و از ما بخواهید صدها هزار داوطلب شوروی که برای نبرد در کنارشماثبت نام کرده‌اند ، آماده‌اند تا به جبههٔ جنگ فرستاده شوند . ورفقای‌ویتنامی پاسخ داده‌اند که ما از لحاظ نفر به اندازهٔ کافی نیرو داریم ، شماتنها به ما کمک نظامی بکنید . یعنی اسلحه ، مهمات و سلاح‌هایی که‌می‌توان‌باآن‌ها هواپیماهای "ب ــ ۵۲" راسرنگون کرد ، به مابدهید . به‌مامتخصص‌بدهید . رفقای ویتنامی همین را خواستند و اتحاد شوروی نیز همین کمک ها را به آن‌ها کرد . دوستان آنگولایی از رفقای کوبایی کمک خواستند و گفتندبرای مانیروی کمکی و داوطلب بفرستید . آن‌ها هم فرستادند . در حقیقت ،این داوطلبان همیشه آماده‌اند که به یاری خلق‌ها بشتابند . انقلابیون اتیوپی نیز تقاضای فرستادن داوطلب و نیروی کمکی کردند ، و برایشان فرستاده شد . البته پس از این که حملهٔ امپریالیست‌ها از چند طرف به کشور شان آغاز شد . به این ترتیب ، مسئله ، مسئلهٔ خود خلق‌ها است ، نه صدور انقلاب و گسیل داشتن سرباز از اینجا به آنجا . ما تصورمی‌کنیم که خلق‌ها اکنون دارای چنان امکانات وسیعی هستند که حتی بدون این کمک‌هــا ــ مگر در موارد استثنایی ، مانند افغانستان ، اتیوپی و آنگولا ــ می‌توانندنیروهای امپریالیستی را از بین‌ببرند . زیرا وجود قدرت بزرگ اتحادشوروی‌مــانــع عمل امپریالیسم است . فیدل کاسترو گفته است همین وجود اتحاد شوروی مانع از این است که امپریالیسم آمریکا که حاضر است به هرکارجنون‌آمیزی دست بزند ، بتواند به کوبا حمله کند .

چند روز پیش ، نوشته‌ای‌ازیک‌روزنامهٔ‌اسلامی‌رادررادیوتهران‌میخواندند که‌نوشته‌بود تهدید اشغال کانال سوئز از سوی امپریالیست‌ها ، دربــرابــر تهدیدجنگ اتمی شوروی با شکست روبرو شد ، وامپریالیسم انگلیس ، فرانسه و اسرائیل ناگزیر شدند کانال سوئز را که درسال ۱۹۵۶ به آن حملــه کرده بودند ، ترک کنند . ما می‌بینیم که کشورهای سوسیالیستی تا آن حدی‌کــه ممکن است ، برای کمک به جنبش‌های آزادیبخش‌ملی آماده‌اند . امــــروز

می‌توان در این زمینه آماری تهیه کرد. تقریبا نه‌دهم از تمام جنبش‌های آزادیبخش ملی که در ۶۳ سال اخیر برپا شده‌است، ازکمک مستقیم نخستین کشور سوسیالیستی جهان، و پس از جنگ دوم جهانی، ازکمک مستقیم سایر کشورهای سوسیالیستی برخوردار شده‌اند. و لااقل اگر در یک لحظه تاریخی این کمک‌ها را دریافت نمی‌داشته‌اند، از لحظه دیگر، تمام موجودیت و ثبات آنها وابسته به کمک‌های کشورهای سوسیالیستی بوده‌است.

این مسائل را، در این چارچوب باید درک کرد. به‌همین جهت است که ما سیاست کشورهای سوسیالیستی را از لحاظ جهانی، پشتیبانی بی‌دریغ وبدون چشم داشت از جنبش‌های آزادیبخش ملی می‌دانیم. امروز خبر کوچکی در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات چاپ شده‌است که به دوستان توصیه می‌کنم حتما آن را بخوانند. در این خبر آمده است که هندوستان برای گرفتن اسلحه از شوروی با این کشور قراردادی بسته است. روشن است که هندوستان این سلاح‌ها را برای جنگیدن با مثلا آلمان دموکراتیک نمی‌خواهد. بلکه برای نبرد علیه آمریکا، انگلستان، فرانسه و علیه تجاوز چین و پاکستان می‌خواهد. یعنی برای دفاع از استقلال و حاکمیت ملی خود، یک میلیارد و ششصد میلیون دلار اسلحه خریداری کرده است و پول آنها را ۱۷ ساله با نرخ ۲% سود ــ همان خرج کارمزد ــ می‌پردازد، که خیلی ناچیز است. شما می‌بینید که بانک ملی ایران در اقتصاد اسلامی، ۴% کارمزد می‌گیرد. یعنی می‌خواهم بگویم که این ۲% حتی خرج بانکی آن هم نمی‌شود، آن هم به‌مدت ۱۷ سال. و باید توجه داشت که در این مدت، در آنجا چقدر تورم در پیش خواهد بود. و تازه، ثلث قیمت آن‌ها در هفده سال آینده پرداخت خواهد شد. این کمکی است که اتحاد شوروی به‌کشور بزرگی مانند هندوستان داده‌است تا از استقلال خود در برابر تمام خطراتی که از سوی امپریالیست‌ها آن را تهدید می‌کند، به دفاع برخیزد. این‌گونه کمک‌ها، هرروز به‌کشورهای گوناگون داده می‌شود. دیروز نظیر همین قرارداد بین یمن جنوبی و شوروی بسته شده است. یمن جنوبی از سوی کشورهای

امپریالیستی در محاصره قرار دارد. اینها کمک‌هایی است که شوروی به این کشورها می‌کند. هم‌اکنون کارشناسان کشورهای سوسیالیستی در تمام این کشورها مشغول کمک و تلاش هستند. در همین ایران خودمان، بنواشکی خواندیم که در حال حاضر ۱۴۴ واحد صنعتی به کمک اتحاد جماهیر شوروی دارد ساخته می‌شود یا در مرحله طرح است و این کار بی‌سروصدا و بدون هیچ‌گونه تبلیغاتی پیش می‌رود. اما شما ببینید که برای ایجاد یک واحد ژاپنی که هنوز هم به راه نیفتاده است، چقدر تبلیغات و سروصدا می‌کنند؟!

به این ترتیب، ما معتقدیم و بر این موضعگیری حزب خود استوار ایستاده‌ایم که کشورهای سوسیالیستی بنا بر ماهیت اجتماعی خود که در آن از غارتگری و استثمار خبری نیست، یعنی در سیاست داخلی چنین هستند و در عرصهٔ سیاست خارجی نیز نمی‌توانند جز این باشند، به جنبش‌های آزادیبخش ملی، برای آزادی، استقلال و پیشرفت اجتماعی آنها کمک‌های بی‌دریغ و بدون چشمداشت می‌کنند.

www.iran-archive.com

درباره اوضاع داخلی آلبانی

س: لطفا درباره اوضاع داخلی آلبانی و سیاست داخلی این کشور کمی توضیح دهید.

ج: راستش این است که ما از اوضاع داخلی آلبانی اطلاعات دقیقی نداریم. اگر دوستان به حزب دواشکو به مراجعه کنند، آن‌ها حتما اطلاعات بیشتری دارند. زیرا آن‌ها با آلبانی ارتباط دارند، حتما به این کشور هم رفته‌اند، و می‌توانند اطلاعات دقیقی درباره اوضاع داخلی آلبانی در اختیارشان بگذارند.

آنچه ما می‌دانیم، این است که در آلبانی یک حکومت فردی متمرکز فوق‌العاده شدید حاکم است و اثری از دموکراسی نه در داخل و خارج حزب،

و نه در هیچ جای دیگر، وجود ندارد. سیاست این کشور، سیاستی است نظیر سیاست مائوتسه تونگ در چین، با تمام گرایش‌های خـادرست آن. سیاستی است فوق‌العاده خودبینانه. به این ترتیب که انورخوجه خود را یگانه‌پیرو-مارکس پس ازلنین می‌داندوپیروان او نیز همین عقیده‌رادارند. همچنان‌که‌پیروان آلبانی درایران نیزمعتقدندکه‌سوسیالیسم درهمه‌ٔکشورها با شکست روبرو شده و تنها کشور شکوفان سوسیالیستی جهان‌آلبانی‌است، که سرانجام بشریت را آزاد خواهد کرد و سوسیالیسم را به پیروزی خواهد رساند. خوب، این همان خودبینی‌هایی است که‌ما درجامعه‌ٔخودمان‌نیز در میان گروهک‌های رنگارنگ مارکسیستی می‌بینیم. این سی‌وچندگروهک‌ـ الان دقیقا نمی‌دانیم چند تا هستند، زیرا هر روز باید از آن‌ها آمار تازه گرفته شود، مانند بورس دلار که نرخ آن پایین و بالا می‌رود! ـ خود را مرکز کائنات جهان سوسیالیسم می‌دانند. یعنی هر یک از آن‌ها، هیچ کس وهیچ نیروی دیگری را قبول ندارد. نه‌تنها در عرصه‌ٔ جنبش داخلی، بلکه در جنبش جهانی هم کسی را قبول ندارند. در آلبانی هم وضع به همین شکل است. ما بیش از این اطلاعات دیگری نداریم که به شما بدهیم.

در سال‌های اخیر، آلبانی کوشیده است مناسبات اقتصادی خود را با سایرکشورهای سوسیالیستی تااندازه‌ای بهبودبخشد. کشورهای‌سوسیالیستی نیز به ظرافت تمام با آلبانی رفتار می‌کنند، و اصولا چنگ ودندان‌هایی‌را که این کشور نشان می‌دهد، نادیده می‌گیرند. به طور کلی آن را نادیده می‌گیرند، زیرا از لحاظ سیاست جهانی تاثیری برآن‌هاندارندوفکرمی‌کنند بایدحوصله به خرج داد تا دوستان آلبانی، همچنان‌که‌پی بردندمائوئیسم یک گرایش ارتجاعی و در جهت سازش با امپریالیسم است، خودشان به تدریج دریابند که سوسیالیسم واقعی در کجا است. این تجربه‌ٔ شخصی برای دوستان آلبانی لازم است. ما نیز امیدواریم که‌این تجربه‌ٔشخصی، البته در مدت کوتاه‌تری، امکان بروز پیدا کند و به نتیجه مطلوب برسد.

جبههٔ متحد خلق و مسئلهٔ پیروزی و شکست انقلاب‌ها

س: لطفاً بفرمائید که تاکنون در چند کشور انقلابی، تشکیل جبهه متحد خلق باعث پیروزی انقلاب شده و در چه کشورهایی فقدان جبهه متحد خلق انقلاب را با شکست روبرو ساخته است؟

ج: ما در این زمینه نمی‌توانیم آماری به‌شما بدهیم. ما معتقدیم در هر جا که انقلاب یا پیروزی روبرو شده، یعنی به‌سوی تحولات سوسیالیستی گام برداشته، حتماً جبهه متحد خلق به‌وجود آمده‌است. هیچ کشوری را نمی‌شناسیم که در آن انقلاب بدون این جبهه به پیروزی رسیده‌باشد. منتها، ممکن است این جبهه در آغاز بدون هژمونی طبقه‌کارگر یوجود آمده و بعدا در جریان مبارزه، این هژمونی تأمین شده‌باشد. یا این‌که از همان آغاز با سرکردگی طبقه کارگر و رهبری حزب طبقه‌کارگر شکل گرفته‌باشد. اینها پدیده‌هایی است که هم‌اکنون در جهان شاهد آن‌هاهستیم. در این جریان، پیروزی و شکست نیز هست. ما حتی اگر این پدیدهٔ جدید راه رشد غیرسرمایه‌داری در ده‌جا نیز با شکست روبرو شود آنرا دلیل نادرستی این راه نمی‌دانیم. این پدیده می‌تواند ده‌بار در تاریخ با شکست مواجه شود، اما در درستی آن نمی‌توان تردید داشت. در دوران جنبش‌های ضد فئودالی در جهان، صدها جنبش با شکست روبرو شده‌است. در دوران بردگی، صدها جنبش ضد بردگی شکست خورده‌است. جنبش‌های ضد سرمایه‌داری در ده‌ها کشور با شکست مواجه شده‌اند. اما این دلیل نادرستی راه این جنبش‌ها و برنامه‌هایی که داشته‌اند، نیست. انقلاب کبیر فرانسه با آن محتوای خود، پس از انقلاب با شکست بزرگی روبرو شد - یعنی پس از پیروزی از خط خود منحرف شد. انقلاب ۱۸۴۸، انقلاب ۱۸۷۰ و کمون پاریس نیز شکست خورد. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه با شکست روبرو شد. انقلاب

www.iran-archive.com

۱۹۱۷ (فوریه) به‌طور نیم‌بند به پیروزی رسید و سرانجام در اکتبر سال ۱۹۱۷ انقلاب سوسیالیستی پیروز گشت. انقلاب سوسیالیستی درهنگری (مجارستان) به‌پیروزی رسید و مدت چند ماه استقرار یافت، اما بعد به دنبال حمله ارتش‌های اروپای سرمایه‌داری و در راس آن‌ها انگلیس‌وفرانسه سرنگون شد. انقلاب دموکراتیک آلمان در سال ۱۹۱۸ با شکست روبروشد. بسیاری از انقلاب‌ها در جهان با شکست مواجه شده‌اند. اما تاریخ، صحت محتوای تاریخی آنها را تأیید کرده است. انقلاب‌های کشورهای "جهان‌سوم" نیز در بسیاری از موارد ممکن است به‌طور نیم‌بند پیروز شوند و بعد شکست بخورند و به عکس خود تبدیل شوند. اما در درستی تحلیل مارکسیستی از این انقلاب‌ها و موضع‌گیری نیروهای مترقی در قبال این انقلابها، تردید نمی‌توان داشت. انقلاب سوسیالیستی که مارکس وانگلس آن‌را به‌سال ۱۸۴۸ در مانیفست پیش‌بینی کردند، چقدر طول‌کشید تا تحقق یابد؟ حدود ۷۰ سال طول کشید تا این انقلاب در اکتبر سال ۱۹۱۷ در روسیه به‌پیروزی رسید. خوب، انقلابهای "جهان سوم"، که ازروزهای پس‌ازجنگ‌دوم جهانی آغاز شده‌اند، چیزی از عمرشان نمی‌گذرد. این مدت کوتاه، برای تحقق پیروزی آنها کافی نیست. اگر عمر نمونه انقلاب مصر را ـ که شایدنخستین نمونه از این شکل، یعنی انقلابهایی است که نیروهای بینابینی درراس آن قرار داشته‌اند، ده ـ پانزده سال بگیریم، درمی‌یابیم که این مدت‌خیلی کم‌است. ما در اینجا از نمونه انقلاب چین سخن نمی‌گوئیم، زیراطبقهٔ کارگر در راس آن بوده و ما آن‌را در شمار این انقلاب‌ها به‌حساب نمی‌آوریم. اما انقلاب قبلی چین به‌رهبری سون‌یاتسن نوعی از همین انقلابهای "جهان سوم"، نظیر انقلاب مصر، بوده‌است. یعنی دموکراسی انقلابی درراس آن قرار داشته که بعد شکست خورده‌است. تجربیات پس از انقلاب اکتبر درپاره‌ای از کشورها شکست خورد. بعد درهمان کشورها، نشانه‌هایی بروزکردکه انقلاب می‌تواند به‌پیروزی برسد.

به‌این جهت ، ما به‌این‌گونه آمارها توجهی نداریم و با تحلیل علمی به‌مساله برخورد می‌کنیم .

آیا سیاست و نگرش حزب توده ایران غیرطبقاتی است؟

س: آقای کیانوری ! آیا دید و نگرشی که فارغ از تحلیل طبقاتی ، همه چیز را با سیاست‌های جهانی توضیح دهد ، هنگامی که حرکات و گرایشهای طبقات و حکومت‌ها را با حرکت سر انگشتان امپریالیسم و جزئیات طرح‌های بین‌المللی توضیح دهد ، قادر خواهد بود سیاست خود را ازدرون مبارزهٔ طبقاتی استنتاج کند و برای این‌که در قبال حکومت وقت موضع‌گیری کند چشم به عرصهٔ جهانی نخواهد دوخت؟ و آیا سیاست حزب شما چنین راهی را دنبال نمی‌کند؟

یک دانشجوی هوادار "راه کارگر"

ج: دانشجوی عزیز ! ــ البته شما به ما گفتید آقا ، اما ما به شما می‌گوییم رفیق ــ رفیق عزیز ! این سؤال شما جدی است ، اما شما در ارزیابی خود نسبت به سیاست حزب توده ایران و مسائل جهانی اشتباه می‌کنید . زیرا نه مسائل سیاست جهانی ، و نه مسائل سیاسی در داخل ایران ، هیچ‌کدام از محتوای یک مبارزه طبقاتی آشتی‌ناپذیر دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ، تهی نیست . سرتاسر مبارزه‌ای که هم‌اکنون درصحنه جهانی درگیر است ، یک مبارزه طبقاتی است . در این مبارزهٔ اساسی جهانی ، دو جبههٔ جهانی در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند . جبههٔ امپریالیسم و جبههٔ نیروهای ضد امپریالیست که متکی به‌طبقات زحمتکش وپیشرو ، یعنی طبقاتی که آینده بشریت در دست آنها است ، هستند . این جبههٔ متحد ضدامپریالیستی ، ازکدام نیروها تشکیل شده است ؟ یکی از این نیروها کشورهای سوسیالیستی است . کشورهای سوسیالیستی محتوای طبقاتی دارند ، یعنی کشورهایی

هستند که در آنها طبقهٔ کارگر قدرت دولتی را در دست گرفته و با اعمال سیاست قدرت دولتی پرولتاریا ـ یعنی دیکتاتوری پرولتاریا ـ بورژوازی را در کشور خود از میان برده و برای نابود کردن آن در سراسر جهان مبارزه می‌کند. پس مبارزهٔ کشورهای سوسیالیستی با امپریالیسم، به معنای کامل کلمه، یک مبارزهٔ طبقاتی است. اگر ما یک مسأله سیاسی را در چارچوب این نبرد طبقاتی در نظر بگیریم و بگوئیم که محتوای طبقاتی ندارد، درک نکردن مساله سیاست جهانی، به‌عنوان یک نبرد طبقاتی است.

عنصر دوم جبهه مبارزهٔ ضد امپریالیستی، عنصر نهضت کارگری کشورهای رشدیافته سرمایه‌داری‌است. این هم جنبهٔ کاملا طبقاتی دارد. نهضت‌های کارگری پیشرفتهٔ این کشورها، برای استقرار سوسیالیسم در کشورهای خود، یعنی در کشورهای امپریالیستی، و از میان بردن امپریالیسم یا همان انحصارهای سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند. این مبارزه با تمام شدت و ابعاد خود، مبارزه طبقهٔ کارگر علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی است.

عنصر سوم این جبهه ضد امپریالیستی، جنبش‌های آزادیبخش ملی هستند. جنبش‌های آزادی‌بخش ملی نیز، مانند جنبش آزادی‌بخش ملی کنونی ایران، دارای محتوای کاملا طبقاتی است. طبقات ضد امپریالیستی، طبقات ملی و خلقی در این‌گونه کشورها، برای از میان بردن تسلط امپریالیسم که عبارت است از تسلط انحصارهای سرمایه‌داری جهانی، به‌نبرد برخاسته‌اند و در این نبرد خونین زندگی و مرگ در سرتاسر جهان دارند. امپریالیسم را می‌کوبند. برخورد بچگانه به‌مسائل، یعنی برداشت این‌چنینی از مبارزهٔ سیاست جهانی و گرفتن جنبهٔ طبقاتی از آن، دل‌خوش کردن به این‌که اگر از صبح تا شب بگوئیم "طبقات، طبقات!" کار ما مبارزهٔ طبقاتی است، درست ندیدن مبارزهٔ طبقاتی در تمام ابعاد آن است و به‌این‌جهت، سیاست حزب توده ایران و تمام برداشت‌های آن، برداشت‌های طبقاتی است، یعنی چه؟ یعنی ما در تحلیلی که در آخرین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب در بارهٔ انقلاب ایران به‌عمل

www.iranarchive.com

آوردیم ، و یک تحلیل طبقاتی بود ، روشن ساختیم که از لحاظ طبقاتی چه نیروهایی در انقلاب ایران شرکت دارند . دهقانان ، کارگران ، زحمتکشان شهری ، قشرهای خرده‌بورژوازی ، قشرهای گوناگون بینابینی و بخشی از سرمایه‌داری ملی ایران که در مرحله اول انقلاب یعنی انقلاب ضدامپریالیستی وضداستبدادی شرکت کردند . ما در این تحلیل گفتیم که پس از انقلاب ، بخشی از این نیروها ، یعنی بورژوازی لیبرال ، از لحاظ طبقاتی از نیروهای انقلاب جدا خواهند شد . زیرا بورژوازی لیبرال می‌خواهد انقلاب را در چارچوب حفظ سرمایه‌داری نگاه دارد ، اما سایر نیروهای انقلابی طبقاتی ، یعنی کارگران ، دهقانان ، خرده‌بورژوازی و زحمتکشان می‌خواهند انقلاب را هرچه بیشتر عمیق‌تر و خلقی‌تر کنند . می‌خواهند بر ضد سرمایه‌داری مبارزه کنند . و به این ترتیب ، جبهه متحد خلق تشکیل می‌شود . ما عناصر تشکیل‌دهنده این جبهه را که طرفدار خلقی کردن و توده‌ای کردن انقلاب هستند ، مشخص کردیم . بعد از لحاظ سیاسی ، وابستگی‌ها را نشان دادیم . ما گفتیم که در انقلاب ایران از لحاظ سیاسی ، و طبق آنچه در ظاهر می‌بینیم ، دو نیرو حضور دارند ، نیروهای اسلامی و نیروهایی که اسلامی نیستند ، یعنی متعهد اسلامی نیستند ، مثل مارکسیست‌ها و غیره . ما روشن ساختیم که هریک از این نیروها ، از لحاظ طبقاتی همگون نیستند ، یعنی مثلاً در میان نیروهای اسلامی هم آیت‌الله روحانی را می‌بینیم که از سرمایه‌داری و مالکیت بزرگ دفاع می‌کند و هم پاسداران را می‌بینیم که علیه فئودالها می‌جنگند و اراضی را میان دهقانان تقسیم می‌کنند و جداً طرفدار این هستند که کارخانه‌ها از دست سرمایه‌داران خارج شود . و بسیاری دیگر از روحانیون نیز از همین جهت‌گیری دفاع می‌کنند . یعنی چه؟ یعنی ما نیروهای اسلامی را نیز از لحاظ طبقاتی تقسیم کردیم . گفتیم این نیروها متفاوت هستند و در میان تمام طبقات و اقشار انعکاس دارند . نیروهای غیراسلامی ، یعنی غیرمتعهد اسلامی را نیز تقسیم کردیم . گفتیم یک بورژوازی لیبرال هست که جبههٔ ملی

www.iran-archive.com

هوادار آن است و اینها طرفدار سازش با امپریالیسم هستند. گفتیم که در این‌جا نیروهای دموکرات انقلابی وجود دارند که هوادار یک مبارزهٔ ضد امپریالیستی هستند. نیروهای خلقی را نیز مشخص کردیم و گفتیم اینها یا کمونیست‌ها هستند، در درجه اول کمونیست‌های راستین و سالم، ویا مجاهدین خلق از نظر اسلامی. ما تمام اینها را ازلحاظ طبقاتی بررسی کرده‌ایم و همه موضع‌گیری‌های سیاسی ما بر پایه این ترکیب طبقاتی انقلاب است. به‌این ترتیب، گفتن این‌که‌ما تنها با سرانگشتان امپریالیسم ویا نیروهای‌دیگر جهانی مسائل سیاسی را درک می‌کنیم، تنها می‌تواندنشانی از درک نکردن مسائل باشد. اولا تمام مسائل سیاسی‌جهانی‌و برخوردهایی که اکنون در جهان وجود دارد، دارای‌محتوای‌جنگ طبقاتی جهانی است. ثانیا نسبت دادن این خصوصیت به حزب توده‌ایران که گویا سیاست خود را تنها بر اساس فرمول‌های سیاسی معین می‌کند، نه فرمول‌های طبقاتی، نشان می‌دهد که نسبت‌دهندهٔ این خصوصیت، حتی یک سطر از تمام نشریات حزب ما را نخوانده است. امیدواریم که این دانشجوی هوادار "رامکارگر" بااین توضیحات ما، به نادرستی ارزیابی و برداشت‌یک‌جانبه خود پی برده باشد.

چرا حزب توده‌ایران نتوانست سهم مهمی از انقلاب بگیرد؟

س: همه ما به‌خوبی می‌دانیم که چه قبل و چه‌بعدازشهریور ۱۳۲۰وحتی دردوران سیاه اختناق و تاریکی، تنها حزب کمونیست و پس از آن حزب توده ایران بود که برای مردم روشنگری می‌کرد و تمام نهضت‌های ملی‌و گروه‌های سیاسی دیگر میراث‌خوار حزب ما بوده و هستند. در این‌رابطه سؤالی دارم که چرا در این مدت زمان طولانی حزب توده ایران‌نتوانست تمام گرایشهای مردم را در بر گیرد و لااقل حق مسلم خود را از انقلاب بگیرد؟

www.iran-archive.com

ج: خوب ، رفیق گرامی ! اولا هیچ جنبشی به‌هیچ‌وجه‌نسبت‌به‌انقلاب حق‌مسلم ندارد . انقلابیون تنها وظیفهٔ انسانی و تاریخی خودراانجام می‌دهند و هیچ انتظاری از انقلاب ندارند . امید آنها این است‌که‌انقلاب پیروز شود و خلقها بتوانندادارهٔ امور میهن خود را خود به‌دست‌گیرند وازانقلابیون نیز باید تا آخر عمرشان کار بکشند . من روزی‌به یکی ازرفقا می‌گفتم کسانی که برای آزادی می‌جنگند ، واقعا هیچ لحظه‌ای در زندگی خود آزاد نیستند ، زیرا دائما در کوران مبارزه قرار دارند .حتی‌اگرپیروز شوند و آزادی نیز به‌دست‌آید ، باز هم باید نبردهای تازه‌ای را آغاز کنند . خود آنها واقعا آزادی ندارند ، اما برای دیگران آزادی‌فراهم می‌کنند . به این‌ترتیب ، ما برای خودمان طلبی از انقلاب قائل‌نیستیم .

و اما چرا حزب توده ایران با این همه پیگیری و پشتکار و فداکاری ـ های عظیم در زندگی سیاسی و مبارزاتی خود ، هنوز نتوانسته درجامعهٔ ایران آن موقعیتی را که باید داشته باشد ، به‌دست آورد ؟این‌درمجموعهٔ تاریخ ، نمونه‌های فراوانی دارد . تنها حزب ما نیست که دارای‌چنین شرایطی است . شما ببینید ، کمونیست‌های آمریکا ، که تقریبا هم‌زمان‌باما نبرد خود را آغاز کردند ـ ۶۰ سال پیش ـ اکنون درچه‌وضعی‌هستند ؟در کشوری که ۳۰ میلیون سیاه‌پوست هنوز در شرایطی سخت و محرومیت‌هایی به‌مراتب بدتر از کشورهای دیگر اروپایی و حتی ایران ، زندگی‌می‌کنند ، ـ تبعیض نژادی در بخش‌های بزرگی از آمریکابسیار شدید است و حتما همین روزها خوانده‌اید که در آنجا بر اثر همین تبعیض نژادی چه خونریزی‌هایی برپا شده است ـ با این وجود حزب کمونیست آمریکا حتی درمیان‌این توده سیاه‌پوست نیز هنوز نتوانسته است نفوذ وسیعی پیدا کند . چرا؟زیرا دشمن هنوز فوق‌العاده‌نیرومند است . دشمن از لحاظ اقتصادی ، وسایل تبلیغاتی ، نیروهای خرابکار ، استفاده‌از سنت‌ها و امکاناتی‌که‌درطول‌تاریخ برای گمراه‌کردن توده‌ها در اختیار داشته ودارد ، بسیار بسیار نیرومند است و این نیرومندی راتماما در جهت کوبیدن جنبش‌های اصیل‌انقلابی

www.iran-archive.com

به‌کار می‌برد . ما نباید از این موضوع تعجب کنیم . برعکس تعجب ما باید از این باشد که چگونه در چنین شرایط وحشتناک و دشوار تاریخی ، کمونیسم توانسته است تنها در عرض ۳۰ سال ، این پیروزی‌های عظیم را در جهان به‌دست آورد . شما فکر کنید ، که تا ۶۰ یا ۶۵ سال پیش نیروی کمونیسم چقدر بود ؟ گروه‌های کوچک و متفرقی بودند که در اینجا و آنجا به‌طور مخفیانه مبارزه می‌کردند . بعد انقلاب اکتبر به پیروزی رسید . اما خود انقلاب اکتبر مگر چه بود ؟ پس از پیروزی ، زمانی فرا رسید که انقلاب به سه‌یا چهار تا کوچهٔ مسکو محدود شد . خود لنین در محاصره قرار گرفت . اس . ارها رئیس امنیت او را در ۶ ژوئن گرفتند و به‌زندان انداختند . شهر مسکو هم دیگر در حقیقت در دست انقلابیون نبود . پس از این‌هم که نیروهای ارتجاعی در مسکو قلع وقمع شدند ، خود شهر از طرف شرق و غرب و جنوب و شمال در محاصرهٔ تنگ نیروهای ضد انقلاب که به‌طرف آن پیشروی می‌کردند ، قرار داشت . کمونیست‌ها علی‌رغم این دشواری‌ها پیروز شدند . انقلاب نه‌تنها پیروز شد ، بلکه جنگ داخلی را از سر گذراند ، ارتش‌های تجاوزگر خارجی‌را درهم شکست ، و با وجود بحران عجیبی که در نتیجهٔ محاصره اقتصادی چندین ساله ــ از سال ۱۹۲۰ تا سال ۱۹۴۰ ــ دامن‌گیر آن بود ، توانست تمام عقب‌افتادگی‌های اقتصادی خود را جبران‌کند ، صنایع کلیدی ایجاد کند ، پاره‌ای چیزها را اصلا از اول بسازد و دست به اکتشاف و اختراع بزند . سوسیالیسم و کمونیسم توانسته‌است به همهٔ این پیروزی‌ها دست یابد . این است که تعجب‌دارد . واما این‌که در اینجا یا آنجا براثر شرایط عینی جامعه که عوامل‌گوناگونی می‌توانند از داخل و خارج در آن تاثیر داشته باشند ، کمونیسم نتواند باسرعتی که‌مثلا در کوبا یا کشور ــ های دیگر پیشرفت کرده‌است ، جلو برود ، یک امر بسیار طبیعی است . این امر ، به‌شرایط تاریخی هر جامعه بستگی دارد . ما می‌بینیم که‌شرایط و زندگی در کوبا ، با آرژانتین ، ونزوئلا ، برزیل وشیلی تفاوتی نداشته‌است .

اما شرایط عینی در یک‌جا متمرکز شده و این تمرکز نشان‌داده‌است‌که‌انقلاب می‌تواند در کوبا پیروز شود و این پیروزی درخشان تاریخی را حفظ کند. اما در کشورهای دیگر به‌این آسانی نمی‌تواند به‌پیروزی برسد و سال‌های دراز وقت لازم دارد. کمونیست‌های این کشورها، هنوز ناگزیرند درگروه‌های کوچک مبارزه کنند و نمی‌توانند از حالت زیرزمینی بیرون بیایند. این وضع ممکن است ده یا پانزده‌سال دیگر هم طول بکشد. البته ماامیدواریم که ۲۰ سال آینده، سال‌های آزادی وسیع خلق‌ها و کارگری شدن انقلاب‌ها در جهان باشد.

به‌این ترتیب، مسأله این‌که حزبی نتواند به‌این زودی‌ها موفق‌شود و یا اصلا موقعیت خود را از دست بدهد، مسأله‌ای است که باید آن‌راکاملا در شرایط تاریخی خود، و با دقت فراوان مورد بررسی قرار داد.

ما بسیار خوشحال هستیم که در شماره ۵۸ نشریه "کار" مقاله‌ای چاپ شده‌است ــ در عین این‌که بسیار زننده ودرسطح نازلی است و گردانندگان این نشریه‌نباید اجازه چاپ چنین مطالبی را می‌دادند ــ که در آخر آن، سرانجام شناخت درستی برای نویسنده یا نویسندگان آن پیدا شده مبنی بر این‌که باید مسائل تاریخی جنبش انقلابی ایران را مجدداً مورد ارزیابی قرار داد. زیرا، بسیار روشن است که بسیاری از این اطلاعات و آگاهی‌هایی که در اختیارمبارزان سیاسی کنونی قرارگرفته، همه‌آن‌چیزهایی است‌که‌ساواک وامپریالیسم دردوران ۳۰سال‌پیش‌آنهاراکهنه‌کرده‌اندومدام به‌مغزها کوبیده و درآنهافروکرده‌بودند. درشرایط کنونی وظیفه‌همه‌مبارزان‌انقلابی‌است‌که بکوشند ــ البته‌به‌کمک‌ما که‌سعی می‌کنیم این چیزهاراازذهن‌هابیرون‌بکشیم تا شناختهای نادرست به‌تدریج ازمغزآنهاخارج شود ــ خود را ازشراین‌لاطائلات وسموم تبلیغاتی ساواک و سیا، رها سازند.

www.iran-archive.com

باز هم دشنامی از سر عصبانیت

س: آقای کیانوری. خیانت مجدد خود را به جنبش مارکسیستی ایران چگونه توجیه می‌کنید؟ چگونه ایجاد تفرقه در صفوف به‌هم فشرده سازمان پر افتخار و خونین پرچم چریک‌های فدایی خلق را، آن‌هم تنها به‌خاطر این‌که تعداد بیشتری را به منجلاب رویزیونیسم بکشید، برای خلق قهرمانان میهنمان توضیح می‌دهید؟ به‌زودی خواهیم دید که تاریخ پاسخ تو را خواهد داد.

ج: این باز از همان دشنام‌ها است! چنین طرز تفکری، یا می‌تواند نشانه عصبانیت کودکانه و یا از سوی یک عنصر ساواکی وضد انقلاب باشد که برای تحریک و توهین و از این قبیل دسیسه‌های کهنه مطرح شده باشد. هردو امکان دارد. اما واقعا ناشی از عصبانیت کودکانه هم می‌تواند باشد. خوب، جمله آخر این پرسش، مثل این‌که تنها قسمت درست آن باشد. اگر واقعا سیاست حزب ما این تاثیر را داشته است که در درون سازمان چریک‌های فدایی خلق این روند شناخت درست را تقویت کرده باشد، ما به‌داشتن این سیاست و دامنه تاثیر آن در تاریخ جنبش کمونیستی ایران خواهیم بالید. یعنی سیاست درست ما به این جریان کمک کرده است. وگرنه، یک سازمان "پرافتخار" و "خونین‌پرچم" با "صفوف به‌هم‌فشرده" را، چگونه یک عده می‌توانند بگیرند وبه‌منجلاب رویزیونیسم بکشانند؟

چریک‌های فدایی و جنبش کمونیستی جهان

س: گویا درمحافل سازمان چریک‌های‌فدایی خلق‌وازسوی هوادارانشان چنین شایع شده که در جبهه کمونیستی جهانی شکاف افتاده و بعضی از

www.iran-archive.com

کشورها مطرح کرده‌اند که باید سازمان چریکهای فدایی خلق را به‌جای حزب توده‌ایران، نماینده طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر ایران شناخت. آیا این موضوع حقیقت دارد؟

ج: خوب، ما انتشار این نظریات را، برعکس آنچه این جوانها و پخش کنندگان آن تصور می‌کنند، مثبت تلقی می‌کنیم. این موضوع نشان می‌دهد که دوستان چریک وهواداران آنها به این مساله اهمیت می‌دهند. یعنی به موقعیتی که حزب توده‌ایران در میان خانواده‌ٔ احزاب برادر دارد، رشک می‌برند. این هردو مساله، مثبت است. اولا این امر واقعیت دارد که حزب توده ایران دارای چنین موضعی است و آنها این را برسمیت می‌شناسند. دوم این که به این مساله فوق‌العاده رشک می‌برند و بسیار ناراحتند و یا تمام نیرو می‌خواهند چنین وانمود کنند که ممکن است به چنین هدفی دست یابند. البته ما تصور می‌کنیم که این مساله از سوی رهبری سازمان چریک‌ها جدی تلقی نمی‌شود. این نظیر نسخه‌ای است که پزشکان سال اول دانشکده‌ٔ پزشکی، یا همان شاگردان کلاس اول مدرسه طب برای معالجه‌ٔ بیماران می‌نویسند و معمولا هم نسخه‌هایی کج‌وکوله است. این جوانان وابسته به "پیشگام"، تنها برای بحث‌ها و گفتگوهای رده‌های پایین خود و برای این که رقیبان جوان نظیر خود را متزلزل کنند، این لاطائلات را پخش می‌کنند، مافکر می‌کنیم که تمام اینها خیالبافی است. مثل شایعه دیگری که براساس آن، گویا رفیق کشتگر و رفیق طبری، برای مذاکرات مهم سیاسی با مقامات اتحادجماهیر شوروی، به مسکو رفته‌بودند.

اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹